

دستور زبان

فارسی میانه

تألیف

د. س. راستار کویوا

ترجمه

دکتر ولی الله شادان



انجمن آثار و معارف اسلامی

۱۳۷۹

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
وَمَا يَرْزُقْهُ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ
إِلَّا يُضَاعِفْ لَهُ وَلَهُ الْحُكْمُ
الْيَوْمَ الْآخِرِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

Dastûr Zabân Fârsî Miyânah

A Grammar for Middle Persian Language

by

V. S. Rostorgueva

Translated by

V. Shâdân PH.D.



**Society for the Appreciation of
Cultural Works and Dignitaries**

2000

Tehran

دستور زبان

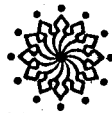
فارسی میانه

تألیف

د. س. راستارگوویا

ترجمه

دکتر ولی الله شادان



انجمن آثار و مفاصل فرهنگی

۱۳۷۹

سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

شماره ۲۱۱

۲۶۸۰۰

راستارگویوا، ورا سرگی یونا، ۱۹۱۲ -
Rastorgueva, Vera sergeevna

دستور زبان فارسی میانه / تالیف و. س.
راستارگویوا؛ ترجمه ولی الله شادان. - تهران:
انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
ج، ۲۵۰ ص. - (انتشارات انجمن آثار و مفاخر
فرهنگی؛ ۲۱۱)

ISBN 964-6278-52-3: ۱۵۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ قبلی: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
واژه نامه.
چاپ دوم.

ا. زبان پهلوی - دستور. الف. انجمن آثار
مفاخر فرهنگی. ب. شادان، ولی الله، ۱۳۰۹ -
مترجم. ج. عنوان.

۴۷۵/۰۷۵

د ۱۸۷۲

۱۳۷۸

د ۱۹۶۲/ PIR

۱۳۷۸

۲۶۱۸۹-۷۸م

کتابخانه ملی ایران



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

دستور زبان فارسی میانه

نویسنده: و. س. راستارگویوا

ترجمه: دکتر ولی الله شادان

امور فنی چاپ: محمد وثوف مرادی

چاپ دوم، ۱۳۷۹ □ شمارگان ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران

حق چاپ برای انجمن آثار و مفاخر فرهنگی محفوظ است

تهران - خیابان ولی عصر - پل امیر بهادر - خیابان سرگرد بشیری (بوعلی) شماره ۱۰۰

تلفن ۰۲۷۴۵۳۱-۳، دورنویس ۰۲۷۴۵۳۰

شابک: ۹۶۴-۶۲۷۸-۵۲-۳ ISBN: 964-6278-52-3

قیمت: ۱۵۰۰ تومان

الشم الزمین الرزم

فهرست مطالب

هفت	پیشگفتار انجمن
سیزده	پیشگفتار مترجم
۲۴ - ۱	مقدمه مؤلف
۲۵	ساختمان کلمه
۲۷	پساوندها
۳۹	پیشوندها
۴۱	اسم مرکب
۵۳	صرف
۵۵	کلیات
۵۶	اسم - حرف تعریف
۶۰	حالات اسم - مفرد و جمع
۶۸	صفت - حالات صرفی
۷۰	علامت جمع
۷۱	درجات صفات
۷۴	ضمیر - ضمیر شخصی
۹۰	ضمیر اشاره
۹۶	ضمایر استفهامی و استفهامی نسبی

دستور زبان فارسی میانه	چهار
۱۰۲	ضمیر نفس (مشترک)
۱۰۷	ضمیر نامعین (مبهمات)
۱۱۱	ضمیر نسبی i
۱۱۳	عدد
۱۱۷	اعداد اعشاری
۱۱۷	اعداد ترتیبی
۱۱۸	اعداد فاصل
۱۱۹	فعل
۱۲۲	ماده‌های افعال اجباری و مشتق از اسم
۱۲۳	تشکیل کلمات با پیشوند و پسوندهای فعلی
۱۲۹	افعال مرکب
۱۳۰	شناسه‌ها (ضمایر شخصی متصل)
۱۳۱	پیشوندهای فعل
۱۳۴	افعال معین
۱۳۵	زمان حال وجه اخباری
۱۳۵	وجه التزامی
۱۳۸	صورت‌های افعال شخصی
۱۳۸	وجه امر
۱۴۰	وجه اخباری مضارع
۱۴۶	وجه اخباری ماضی
۱۵۵	ماضی بعید
۱۵۸	ماضی نقلی
۱۶۱	ماضی نقلی کامل
۱۶۴	ماضی نقلی بعید
۱۶۶	وجه التزامی - زمان حال

۱۶۶	وجه التزامی - زمان ماضی
۱۶۷	وجه تمنائی
۱۶۸	وجه تمنائی زمان حال
۱۷۰	زمان ماضی
۱۷۱	جهت مجهول زمان حال
۱۷۲	جهت مجهول زمان ماضی
۱۷۲	افعال وجهی
۱۷۵	صیغه غیر شخصی با <i>tuvân</i>
۱۷۶	صورت‌های اسمی فعل (اسم مفعول)
۱۷۸	صورت‌های اسمی اسم فاعل
۱۷۹	صورت‌های اسمی مصدر
۱۸۰	قید
۱۸۱	حروف معین - حروف اضافه
۱۸۲	ادات تعین (حروف قید)
۱۹۶	حرف اضافه - (بدون معنای زمان و مکان)
۲۰۰	حرف اضافه دوگانه
۲۰۴	ربط - حرف ربط ترکیبی
۲۰۶	حرف ربط تابع
۲۱۰	حروف ربط
۲۱۳	نحو
۲۱۵	جمله ساده - خبر مبتدا - مفعول صریح
۲۱۹	مضاف الیه
۲۲۴	ظرف
۲۲۶	اجزاء هم‌نوع جمله
۲۲۷	جمله مرکب - جمله ترکیبی - حروف ربط جمله ترکیبی

دستور زبان فارسی میانه	شش
۲۲۸	جمله تابع - حروف ربط جملات تابع
۲۲۹	جمله فرعی شرطی
۲۳۰	جمله فرعی زمانی
۲۳۲	جمله فرعی توصیفی
۲۳۵	جمله فرعی مفعولی
۲۳۶	جمله فرعی مکانی
۲۳۷	جمله فرعی هدف
۲۳۷	جمله فرعی سببی
۲۳۸	جمله فرعی نتیجه (معلول)
۲۳۸	نقل قول مستقیم
۲۴۱	نمونه‌ای از متن فارسی میانه
۲۴۲	آوانویسی
۲۴۳	ترجمه فارسی
۲۴۵	فهرست لغات و اصطلاحات
۲۴۶	۲۴۶
۲۴۷	۲۴۷
۲۴۸	۲۴۸
۲۴۹	۲۴۹
۲۵۰	۲۵۰
۲۵۱	۲۵۱
۲۵۲	۲۵۲
۲۵۳	۲۵۳
۲۵۴	۲۵۴
۲۵۵	۲۵۵
۲۵۶	۲۵۶
۲۵۷	۲۵۷

پیشگفتار انجمن

بنام خداوند جان و خرد

قصه سلمان شنیدستی و قول مصطفیٰ

کو ز اهل البیت چون شد با زبان پهلوی
زبان پهلوی که خاورشناسان از آن تعبیر به "فارسی میانه"
می‌کنند زبان رایج و رسمی ایرانیان پیش از اسلام به ویژه دوره ساسانیان
بوده است که گاهی هم آن را "زبان پهلوانی" می‌خوانده‌اند.
اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی مر "اروند" را "دجله" دان
علی‌رغم آنکه برخی از حروف پهلوی نماینده صوتهای
مختلف بوده و نیز مسأله وجود هزوارش که کلمه‌ای را می‌نوشتند و آن را
چیزی دیگر می‌خواندند، زبان پهلوی از لطافت و روانی خاصی
برخوردار بوده که بعد از اسلام با پیراستگی‌های زبانی به صورت فارسی
دری درآمده است. پس از ورود اسلام به ایران و آمیزش ایرانیان با اعراب
بسیاری از واژه‌ها و تعبیرات و امثال و حکم از زبان پهلوی وارد زبان
عربی گردید. قلقشندی در صبح‌الاعشی نقل می‌کند که سلمان فارسی
روزی بر پیغمبر اکرم (ص) وارد شد و پیغمبر به زبان پهلوی خطاب به

سلمان فرمود: «درستیه و شادیه»، یعنی با درستی و شادی. و نیز هنگامی که ابوهریره دچار درد دل گشته بود رسول خدا (ص) خطاب به او فرمود: «یا ابا هریره اشکنب درد؟». ابوهلل عسکری در کتاب دیوان المعانی اشاره به برخی از تعبیرات که از پهلوی وارد عربی شده است کرده از جمله: «کی نژاد نه رود» یعنی هرکس که نژائیده باشد او را فرزند نباشد که در عربی آمده: **وَلَدُکِ مَنْ دَمِّیْ عَلٰی عَقَبَتِکِ** و یا: «کی شندمند» یعنی هرکس بشنود می اندیشد که در عربی: **مَنْ یَسْمَعُ یَعْلَمُ** آمده است، و نیز از ترفیعات انوشیروان: «کی رود چرد و کی خسبد خواب بیند» که در عربی: **مَنْ سَعَى رَعَى وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ** شده است.

آموختن زبان پهلوی برای کسانی که در ادب عربی و فارسی تحقیق می کنند لازم است زیرا بسیاری از لغات مستقیماً از زبان پهلوی وارد زبان عربی شده است مانند کلمه «کورتک» در فارسی «کرته» به معنی پیراهن که در عربی «فَرَطَق» شده و از آن «مُقَرَطَق» ساخته اند:

مُقَرَطَقٌ خَزَسَنُوهُ فِی حَدَائِثِهِ لَمْ یُعَدَّ وَاللَّهِ فِی مَرْوٍ وَلَا طُوسٍ

کرته پوشی که او را در جوانی به خراسان بردند. سوگند به خدا که او در مرو و طوس غذا نخورده بود.

و یا کلمه «خورتیک» در فارسی «خوردی» به معنی آش و در عربی «خردیق» شده **وَ هَاتِ بُرَأُ تَتَّخِذُ خُرْدِیقاً** گندم بیاورید تا ما از آن خوردی بهزیم.

گنده پیری گفت کش خوردی بریخت

مَرْمَرَانَانِ تُهٰی بُدْ آرُو

بسیاری از کلمات در ادبیات فارسی بکار رفته که حالت واسطه

میان پهلوی و فارسی هستند و دانستن زبان پهلوی کمک فراوانی به فهم آن کلمات می کند مانند کلمات زیر که فقط در ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی آمده است:

ابی: که در پهلوی "ابی" بوده و در فارسی "بی" شده است:
 همیشه نام نیکو دوست دارد
 اسی حقی که باشد حق گزارد
 ابا: در پهلوی "اپاک" بوده و در فارسی "با" شده است:
 سپهداری که آنجا بود بگریخت
 ابا دشمن بکوشش درنیاویخت
 ابر: در پهلوی "ابر" بوده و در فارسی "بر" شده است:
 نباشد پاسبان اکنون ابرنام
 ز پیروزی برآید مر ترا کام
 پاداشن: در پهلوی "پات دهشن" بوده و در فارسی "پاداش"
 شده است:

جفا باشد بعشق اندر تبرزین که پاداشن دهی مهر مرا کین
 پول: در پهلوی "پوهل" بوده و در فارسی "پل" شده است:
 بروزت شیر همراه و بشب غول
 نه آبت را گذرنه رود را پول
 زمی: در پهلوی "زمیک" بوده و در فارسی "زمین" شده است:
 چو این مایه نبودی رستنی را
 نبودی جانور روی زمی را
 و برخی از شعرا صورتهائی از کلمات را بکار برده‌اند که فقط در
 زبان پهلوی با آن صورت دیده می‌شود مانند کلمه "خردک نگرشنی" به
 معنی بخیل و فرومایه در این بیت از منوچهری دامغانی:
 "خردک نگرش" نیست که "خردک نگرشنی"
 در کار بزرگان همه ذل است و هوانست
 که در پهلوی "خورتک نکیرشنیه" بوده است و همچنین برخی
 از شاعران قواعدی را بکار برده‌اند که فقط در پهلوی معمول بوده است،

چنانکه همین منوچهری گوید:

نشستند زاغان بسالینشان چنان "دایگان سیه معجران"
 که صفت با موصوف در جمع بودن مطابقه کرده است و این
 ویژه زبان پهلوی است. اینکه برخی از شاعران وجه اشتقاق برخی از
 کلمات را با ارجاع به زبان پهلوی معین کرده‌اند نشان‌دهنده توجه و
 عنایت آنان به آن زبان بوده است، چنانکه فخرالدین اسعد گرگانی گفته
 است:

زبان پهلوی هرکو شناسد خراسان آن بود کز وی خور آسد
 خوراسان را بود معنی خور آیان کجا از وی خور آید سوی ایران
 و همچنین شاعرانی که مضامین شعر خود را از تعبیرات پهلوی
 اخذ می‌کرده‌اند نشانه اهمیت و اعتبار آن زبان نزد ایشان است، چنانکه
 ناصر خسرو گوید:

از بدیها خود بسپیچد بدکنش این نوشتستند در استا و زند
 چند ناگاهان بچاه اندر فتاد آنکه او مر دیگران را چاه کند
 که مضمون را از اندرز آذرباد مهرسپندان اخذ کرده است: «کی
 همیمالان را از چاه اپکند خویش اندر افتید» و یا آنجا که سعدی گوید:
 دشمن به دشمن آن نپسندد که بی خرد

از نفس خود کند به هوای مراد خویش
 مضمون خود را از کارنامه اردشیر بابکان گرفته است: دشمن
 بت دشمن آن نی تو بان کرتن کو هج ادا ن مرت هج کونشن ی خویش
 اویش رسیت. دشمن به دشمن آن نتوان کرد که از نادان مرد از کنش
 خویش باورسد.

و اینکه ابونواس شاعر عرب کلمات پهلوی را در شعر عربی
 بکار می‌برد نشان‌دهنده توجه او به ظرافت و لطافت آن زبان نزد شاعر
 است:

و کتک الفرخار	بحرمة النوبهار
و شمسه الشهریار	و بؤته الکرفکار
و جشن کاهنبار	و ماهها الکامکار
و خزّه ایرانشار	و آتشان الوهار

نظربه اهمّیت زبان پهلوی و نقش آن در فهم زبان فارسی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی بر آن شد تا کتاب دستور زبان فارسی میانه اثر خاورشناس روسی راستار گویوا را که در سال ۱۳۴۷ به وسیله بنیاد فرهنگ ایران چاپ و نسخ آن نایاب شده بود با مقدمه‌ای تازه از مترجم توانای آن دکتر ولی‌الله شادان تجدید چاپ کند. امید است نسل جوان به ویژه دانشجویان زبان و ادبیات فارسی از آن بهره‌مند گردند. بعون الله و توفیقه تعالی.

مهدی محقق

رئیس هیأت مدیره و عضو شورای علمی

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

مردادماه ۱۳۷۹

پیشگفتار مترجم

شرحی کوتاه از زبانهای ایرانی

برای آشنایی بیشتر با زبان فارسی میانه باید شرح کوتاهی از زبانهای ایرانی باستان و میانه ارائه کرد تا خوانندگان گرامی به همبستگی همه این زبانها و اشتقاق آنها از یک زبان یکتا که در حکم مادر همه زبانهای ایرانی است، آگاه شوند.

ساکنان سرزمینی که از جنوب به خلیج فارس و اقیانوس هند و از باختر به رود اروند و سرچشمه فرات و از شمال به قفقاز و ترکستان و از خاور به کوههای پامیر محدود است، به زبانهای ی مانند فارسی، آسی، تالشی، پشتو، تاجیکی و زبانهای پامیری که خود در برگیرنده زبانهای شوگانی و روشانی است، و سرانجام در بخش باختری به زبان گردی گفت و گو می کنند.

میان برخی از این زبانها مانند فارسی و تاجیکی به اندازه ای شباهت است که با اندک دقت میان گویندگان آنها تفاهم پیدا می شود، ولی در برخی دیگر شباهت کمتر بوده و در گروهی مانند گردی و زبانهای پامیری تفاهمی در میان نیست. این شباهت در اثر تأثیر فرهنگ باستانی و پاکشورگشایی به

دست نیامده و ادخال پاره‌ای از واژه‌ها از زبانی به زبان دیگر موجب این نزدیکیها و مشابهتها نشده است.

از سوی دیگر دوری زبان‌گردی با پامیری دلیل بر این نیست که آنها با هم وجه مشترکی نداشته باشند. در واقع همه این زبانها ریشه و منشأ یکتایی داشته‌اند که بر اثر گذشت زمان و جدایی میان ساکنان و نبود رفت و آمد میان آنها و پهناوری این سرزمین، جدایی و اختلاف ظاهری میان زبان آنان را به وجود آورده است. دانش زبان‌شناسی که در آغاز سده نوزدهم بنیان‌گذاری شد، در این یک سده و نیم همه زبانها را با روش علمی، پژوهش و تجزیه و تحلیل کرد و خویشاوندی و سرانجام منشأ باستانی آنها را به خوبی نشان داد. موضوع این نوشتار شرح کوتاهی است در بیان و اثبات این حقیقت که برای نخستین بار در آغاز سده نوزدهم توسط زبان‌شناس نامدار، ویلیام جونز آغاز شد و تاکنون گروه زیادی زبان‌شناس به بررسی، مطالعه، تحقیق و تکمیل آن مشغولند.

ریشه و منشأ زبانهای ایرانی

در دورانی که به بیشتر از دو هزار سال قبل از میلاد می‌رسد، در سرزمین پهناوری که اکنون در برگیرنده آسیای مرکزی و باختر سیبری است، اقوامی از نژاد آریایی به حالت بیابان‌گردی زندگی می‌کردند. در آن زمان این سرزمین از هوای معتدل و مرطوب برخوردار بود و زمینهای سرسبز آن، برای گله‌داری و زندگی بیابان‌نوردی بسیار آماده می‌نمود، ولی در آغاز هزاره دوم پیش از میلاد در اثر دیگرگونی اقلیمی در جهان، آن جلگه پهناور که به گواهی کتاب اوستا بخش وندیداد، ائیریه - وئیچه *airya - uāeja* نامیده می‌شد رو به سردی نهاد و در اثر فشار شرایط زندگی تیره‌های آریایی به منظور جست‌وجوی شرایط بهتر زندگی، وادار به کوچ شدند.

برخی از قبایل به سوی باختر، یعنی سرزمینهای روسیه و اروپا، حرکت کردند و زبان اصلی آنها بر اثر گذشت زمان به زبانهای اروپایی بدل شد که زبان شناسان، آنها را جزو گروه زبانهای هند و اروپایی بر می‌شمارند.

گروهی دیگری از قبایل آریایی که در جست‌وجوی شرایط بهتری برای زیستن بودند به سوی جنوب، یعنی افغانستان و خراسان کوچیدند که حرکت این گروه موضوع مورد بحث ماست.

از این کوچ نه تنها در وندیداد به روشنی سخن رفته، بلکه کشفیات باستان‌شناسی که در آن کرانه‌ها شده است، آثار و علایم تاریخی زیادی نظیر گورها، اشیاء، لوازم خانگی، اسلحه و... که در راه طولانی کوچ بر جای مانده، به دست داده است و این قضیه را بیشتر اثبات می‌کند.

این کوچ یکباره و در یک مرحله نبوده، بلکه با توقفهای کم و بیش دراز و در طی چند سده صورت گرفته است. جدایی اقوام آریایی که به سوی باختر رفتند. با اقوامی که به سوی جنوب مهاجرت کردند، اختلافاتی در زبان آنها به وجود آورد. زبان شناسان، زبان اقوامی را که به سوی جنوب کوچیدند، «هند و اروپایی» نامیده‌اند.

این گروه پس از چند سده توقف در نزدیکیهای مرز جنوبی ترکستان به دو بخش تقسیم شدند، نخستین دسته از افغانستان گذشتند و در هند سکنا گزیدند. بخش دوم به سوی خراسان رفتند و تا مرزهای خلیج فارس و رود دجله و قفقاز پراکنده شدند. بی‌گمان گروهی از اینان راه شمال دریای خزر را در پیش گرفته و تا کرانه‌های دریای سیاه پیشروی کردند.

از زبان آغازین آریاییها تاکنون هیچگونه سندی به دست نرسیده، بی‌تردید آنها از خواندن و نوشتن ناآگاه بودند و چون پیش از کوچ قوم واحدی را تشکیل می‌دادند، مسلماً به یک زبان سخن می‌گفتند، زبانی که اکنون آن را زبان آریایی می‌نامند.

پس از چند سده پراکندگی و زندگی در شرایط اقلیمی و اقتصادی گوناگون و نبود برخورد میان آنها و آمیختگی با مردم بومی، دگرگونی‌هایی در زبان آنان پیدا شد که به تشکیل گروه‌های زبانی مختلف انجامید. چنانکه بیشتر یاد شد، کوچندگان به سوی اروپا، گروه زبانهای "هند و اروپای" و کوچندگان به سوی جنوب گروه زبانهای "هند و ایرانی" را تشکیل دادند. این گروه دوم پس از پراکنده شدن، گروه زبانهای هندی و گروه زبانهای ایرانی را تشکیل دادند که موضوع گفتار ماست.

چنانچه اشاره رفت، ایرانی زبانان از کوههای پامیر تا رود دجله و فرات پراکنده شدند و به نوبه خود با گذشت زمان، زبان آغازین آنان به زبانهای پارسی باستان و مادی در باختر و زبانهای اوستایی در خاور تقسیم شد. زبانهای ایرانی باستان با گذشت زمان بار دیگر از صورت باستانی خود به گروه زبانهای ایرانی میانه و سرانجام به زبانهای ایرانی معاصر دگرگون شدند. این زبانها اکنون در برگیرنده زبان فارسی و گویشهای گوناگون ایران امروزی، تاجیکی، پشتو، آسی، کردی، تاتی، تالشی، بلوچی و زبانهای پامیر: وخی، شوگانی و روشانی‌اند و لهجه‌های محلی زیادی همراه آنها دیده می‌شود. زبانهای ایرانی گرچه با گذشت سده‌ها از صورت دیرین خود بیرون آمده‌اند، ولی آگاهی و گواهی تاریخی زیادی که توسط کتاب، سنگ نبشته، سکه، مهر و اسناد گوناگون از دوران باستانی به دست رسیده، پژوهش درباره آنها را آسان کرده است. وجود داستانهای اساطیری هندی، ایرانی، یونانی، و اروپایی کمک بزرگی در امر پژوهش در این زمینه است.

مهمترین زبان باستانی ایرانی، زبان اوستایی است که کتاب اوستا به آن نوشته شده است. دیگر، زبان پارسی باستان است که پادشاهان هخامنشی میان سده‌های ۴-۶ پ.م. در سنگ نبشته‌ها به کار برده‌اند.

از گروه زبانهای ایرانی میانه، زبان فارسی میانه است که میان سده‌های

۳-۷ م. زبان رسمی دولتی و ادبی ایران بوده است. از دیگر زبانهای این گروه زبانهای سغدی و خوارزمی است که در آسیای مرکزی و جلگه پایین آمودریا رواج داشته‌اند. زبان پارسی که در دوران اشکانی زبان شمال خاوری ایران بوده، شباهت زیادی به فارسی میانه دارد.

در کرانه‌های شمال خراسان و دریاهای خزر و سیاه، قبایل بیابان گرد سکا تا مرز چین می‌زیستند که به زبان سکایی گفت و گو می‌کردند. همه این زبانهای باستانی که از یک زبان یکتا جدا شده‌اند، گروه زبانهای ایرانی باستان را تشکیل می‌دهند.

دلایل خویشاوندی زبانهای ایرانی

خویشاوندی زبانهای ایرانی باستان و معاصر، ناشی از آن است که همه در اصل و بن از زبان یکتایی جدا شده‌اند. این مسأله با نشان دادن ریشه مشترک واژه‌ها و بنیاد ساختمان دستور زبان به اثبات می‌رسد که در همه زبانهای ایرانی مشترک است. برای توجیه ریشه مشترک واژه‌ها مثالهای زیر را بیان می‌کنیم که می‌رساند چگونه کلماتی مانند پرسیدن، ترس، بر، دار، ابر، روز از چهره باستانی خود بیرون آمده و به صورت نوین در آمده‌اند.

raočah	awra	dār	bar	tərəs	pərəs	اوستایی
raočah	-	dār	bar	tars	prs	فارسی باستان
raočah	abra	dār	-	tars	-	سکایی
roz	abr	dar	bar	tars	purs	فارسی میانه
ruč	-	dr	br	-	prs	سغدی
روز	ابر	دار	بر	ترس	پُرس	فارسی

و برای بررسی ساختمان دستوری فعلهای زبانهای ایرانی، صرف فعل (بردن) در زمان حال وجه اخباری را در زبانهای اوستایی، فارسی باستانی، تاجیکی و فارسی امروزی با هم مقایسه می‌کنیم.

فارسی	تاجیکی	فارسی باستانی	اوستایی	
می‌برم	mēbaram	barāmiy	bara- mi	اول شخص مفرد
می‌بری	mēbar-i	-	barahi	دوم شخص مفرد
می‌برد	mēbarad	baratiy	bara-iti	سوم شخص مفرد
می‌بریم	mēbarem	barāmahi	barāmahi	اول شخص جمع
می‌برید	mēbared	-	barathā	دوم شخص جمع
می‌برند	mē- bar-and	barantiy	barənti	سوم شخص جمع

مثال دیگر صورتهای مختلف حالت فاعلی ضمیر اول شخص مفرد زبانهای ایرانی است که در اصل همه از واژه یکتای آمده‌اند:

اوستایی: azəm، پارسی باستان: adam، سغدی: ZW، خوارزمی: Z، سکایی: azu، ختنی: aysu، آسی: äz، پشتو: zə، کردی: äz، نطنزی: äzä، تالشی: az و روشانی: az.

این ضمیر در حالت اضافه در زبانهای ایرانی به قرار زیر است:

اوستایی: mana، پارسی باستان: manā، فارسی میانه: man، سغدی: 'mn، خوارزمی: 'mn، سکایی: mānna، تاجیکی: man، فارسی: من، بلوچی: man، آسی: män و پشتو: mā.

ساختمان دستوری زبان و ریشه‌های واژه‌ها که پایه هر زبان‌نند، در درازی زمان تغییر نمی‌پذیرند. (البته این با تحول و تکامل نباید اشتباه شود و حتی زیر نفوذ و اقتباس زبان دیگری قرار نمی‌گیرند.)

ساختمان مشترک دستوری و ریشه‌های واژه‌های زبانهای ایرانی که در صفحات پیش به آن اشاره رفت، نشان می‌دهد که این زبانها یک زبان بیشتر نبوده‌اند که در دوران پیش از دو هزار سال قبل از میلاد وجود داشت و چنانچه بیشتر یاد آوری شد. این زبان به زبانهای گوناگونی منشعب شد که طی زمان طولانی به زبانهای مستقلی بدل گردیدند.

این‌گونه دگرگونیها نه تنها در دورانهای باستانی که در دورانهای جدیدتر هم در زبانهای ایرانی به چشم آمده و گرایش به دگرگونی حتی در واژه‌های بیگانه‌ای که وارد این زبانها شده‌اند، دیده می‌شود. بسیاری از واژگان عربی که به زبانهای فارسی، تاجیکی، کردی، پشتو و امثال آنها وارد شده‌اند، تغییرات صوتی یافته‌اند و سرانجام تلفظ آنها با هم متفاوت است.

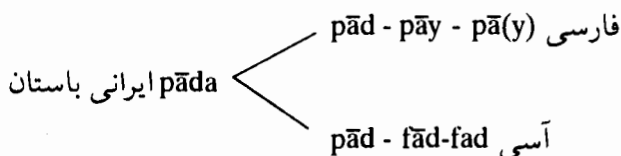
مثلاً واژه عربی "معلم" در فارسی: *moācllem*، در تاجیکی: *muallim* و در پشتو: *muallim* و واژه "علم" در فارسی: *elm*، در تاجیکی: *ilm*، در پشتو: *ilm* و در کردی: *ulm* و واژه "کتاب" در فارسی: *kitob*، در پشتو: *kitāb* و در کردی: *kitēb* تلفظ می‌شود. دگرگونیهای صوتی که بین زبانهای فارسی و تاجیکی وجود دارد، مانند تبدیل حرف *ā* فارسی به *o* تاجیکی که مثلاً واژه‌های *budam*, *nām*, *bād*, *āb*، فارسی در تاجیکی به *bodom*, *nom*, *ob*، *bod* تبدیل شده‌اند، نمونه کوچکی بیش نیست.

علت آن را مطالعه تاریخ فونتیک زبانهای فارسی و تاجیکی نشان می‌دهد و می‌نمایاند که پیدایی این اختلافات نسبتاً تازه است، چون حرف *o* تاجیکی معاصر مانند *ā* فارسی، هر دو از یک حرف باستانی *ā* آمده‌اند. گروه کلمات دیگر تحولات ژرفتری پیموده‌اند، به طوری که در ظاهر هیچ‌گونه وجه تشابهی میان آنها به چشم نمی‌آید، مانند واژه‌های فارسی: پدر، پسر، پا که در زبان آسی به ترتیب *fad*, *furt*, *ḏida* خوانده می‌شوند.

اما با توجه به تحولات مختلف زبان فارسی می‌بینیم که کلمات فارسی پدر، و پا در فارسی باستان *pitā* و در حالت مفعولی *pitar* و *pūrθa* و *pāda* هستند و با در نظر گرفتن تاریخ زبان آسی واژه‌های بالا در زبان آسی باستان (سکایی) *pitā* و در حالت مفعولی *pitar* و *puθua* و *pāda* بوده است. در نتیجه، در زبانهای باستانی نیمه‌اول هزاره پیش از میلاد میان فارسی باستان و آسی باستان اختلاف بسیار ناچیز، یعنی به مراتب کمتر از اختلاف کنونی میان دو زبان بوده است و هر دو به زبان ایرانی آغازین نزدیکتر بوده‌اند.

تحولات جداگانه‌ای که هریک از این دو زبان دو هزار و پانصد سال پیموده‌اند، باعث اختلاف فاحش میان آنها شده است. بدین قرار که در فارسی حرف *p* از زبان باستانی تا کنون تغییر نکرده، در صورتی که در زبان آسی حرف *p* تبدیل به *f* شده و برعکس حرف *d* پس‌آوایی *post-uocal* در آسی به جا مانده و در فارسی به *y* بدل گردیده و مضمّت آخر بدون تکیه در هر دو زبان از میان رفته و حرف باستانی *ā* در آسی به *a* و در فارسی به *ā* تبدیل شده است.

بنابراین، از اینجا معلوم می‌شود که واژه *pā(y)* فارسی و *fad* آسی از واژه باستانی *pāda* آمده‌اند.



از عوامل مهم کمی و یا زیادی اختلاف میان زبانهای ایرانی، سرعت تحولات در بین هر یک از آنهاست. در زبان فارسی حتی در دوران پیش از اسلام هم صرف اسم و جنسیت کلمات که در فارسی باستان وجود داشته از میان رفته است، ولی در زبان پشتو هنوز آثاری از ساختمان زبان باستانی

مانند جنسیت (مذکر و مؤنث) و صرف اسم در حالت فاعلی و مفعولی دیده می‌شود.^۱ مثلاً واژه‌های *gār* = کوه و *šədza* = زن چنین صرف می‌شوند:

-	مفرد	جمع	مفرد	جمع
حالت فاعلی	<i>yar</i>	<i>γrana</i>	<i>šədza</i>	<i>šədzi</i>
حالت مفعولی	<i>yaə</i>	<i>yruno</i>	<i>šədzi</i>	<i>šədzo</i>

از جدول صرف ضمیر شخصی فارسی باستان تنها اول شخص مفرد آن که در حالت اضافه *mana* مانده، است، در صورتی که در زبان پشتو از *mana* باستانی حالت مفعولی *mā* و از *azam* باستانی حالت فاعلی *az* مانده است.

اصطلاح زبانهای ایرانی

از مطالب پیشین نتیجه می‌گیریم که زبانهای ایرانی، گروه زبانهایی هستند که همه از اعضای یک خانواده بوده، ساختمان دستوری و ریشه‌ها ازگان مشترک دارند که همبستگی آنها را ثابت می‌کند.

منشأ آنها در اصل زبان یکتایی بوده که اکنون آن را زبان اصلی ایرانی می‌نامند. قبایل باستانی که بیش از دو هزار سال قبل از میلاد در آسیای مرکزی و زمین‌های اطراف آن می‌زیستند، خود را آریا می‌نامیدند. این واژه نخستین بار به صورت *airya* در اوستا دیده می‌شود.

بنابر گفته "هرودوت" اقوام ماد خود را *aryazantu* یعنی "قبیله آریایی" و اقوام سکا و سارماد خود را *ari* , *alan* (به لاتینی: *alani* و به یونانی

۱. در زبان اورامی که گویشی از زبان کردی است نیز جنسیت (مذکر و مؤنث) دیده می‌شود. (و)

باستانی (alanoi) می‌نامیدند. واژه alan اثر تبدیل <I>ry است که تحریف واژه āryana است.

نام پاره‌ای از رؤسای اقوام سکایی مانند: ariaramna, ariapeises, ariantas (مقایسه شود با نام یکی از نیاکان داریوش اول (ariyāramna) باز مانده نام اصلی قبایل آریایی است.

شاهان هخامنشی، چنانچه در متن سنگ نبشته‌ها دیده می‌شود، خود را آریایی می‌نامیدند. به عنوان مثال، داریوش در کتیبه بیستون صریحاً تأکید می‌کند:

adam dārayavahuš xšāyaθiya vazraka

xšāyaθiya xšāyaθiyanām vištā spahyā

puθra haxāmanišiya pārasa pārsahyā puθra airya airya čiθra...

من داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر و یشتاسب هخامنشی پارسی، پسر پارسی آریایی و آریایی نژاد.

در کتیبه‌های دیگر نیز داریوش و خشایار به آریایی بودن خود اشاره کرده‌اند. بدین طریق نام آریا و صورت‌های نسبی آن در آثار باستانی مانند اوستا و کتیبه‌ها و نام‌های روسای قبایل سکایی و مادی آمده است.

واژه ērān که در زبان فارسی میانه دیده می‌شود، از صورت aryānām آمده و بدین گونه درست شده است: واژه arya در صورت جمع حالت اضافه aryānām می‌شود و برابر قوانین فونتیکی فارسی باستان در اثر حذف هجای آخر بدون تکیه و اضافه شدن حرف در میان واژه (epenthese) تبدیل به ērān می‌گردد:

aryānām > airānām > ērān

ērān در فارسی امروز به Iran بدل شده است. واژه باستانی airyanəmvaəjo

هم به *ērān -vēj* یعنی «پهنه و سرزمین آریایی» می‌شود. این نام در متن اوستایی که در دوره ساسانی تدوین یافت، بر نام نیمه اساطیری سرزمین آغازین و جای پیدایی دین زرتشتی اطلاق گردید.

این واژه در منابع فارسی میانه و ارمنی به صورت *ērānšahr* (کشور ایران) آمده که از صورت ایرانی باستان *aryānām -xšθrām* است.

در منابع یونانی نخستین بار اراتوستن (۱۹۴-۲۷۶ پ. م) در کتاب جغرافیای خود از آن به صورت *ariane* یاد کرده و آن را میان هند در خاور بین‌النهرین در باختر محدود ساخته است. از این رو اصطلاح زبانهای ایرانی توسط خاورشناسان زبانشناس ایجاد شد.

زبانهای ایرانی و هند و اروپایی

زبانهای هند و اروپایی، در برگیرنده زبانهای: هیتی، یونانی، رومی، اسلاوی، بالت، ژرمنی، سلتی، آلبانی و ارمنی هستند. اصل و منشأ این زبانها همان زبان آریایی اصلی است که پیش از بخش شدن اقوام آریایی و کوچیدن آنها به سوی باختر یعنی روسیه و اروپا و جنوب بدان گفت و گو می‌شد.

زبانهای هند و ایرانی

چنانچه پیشتر یادآوری شد، زبانهای هند و ایرانی، زبان اقوام آریایی است که به سوی جنوب کوچیدند و پیش از جدایی زبان هندی و ایرانی در جنوب ترکستان وجود داشت. دلیل یگانگی باستانی زبانهای ایرانی و هندی اشتراک خصوصیات فونتیکی و ریشه واژه‌ها و ساختمان صرفی و حتی نحوی آنهاست. به عنوان مثال جدول صرفی فعل «بردن» زمان حال وجه اخباری را مقایسه می‌کنیم.

ریشه فعل بردن در اوستایی *bar* و در هندی باستانی *bhar*.

هندی باستانی	زبان اوستایی	
bharāmi	barāmi	اول شخص مفرد
bharasi	barahi	دوم شخص مفرد
bharati	baraiti	سوم شخص مفرد
bharāmasi	barāmahi	اول شخص جمع
bharaθa	baraθā	دوم شخص جمع
bharnti	barənti	سوم شخص جمع

مقایسه صرف ضمیر شخصی اول شخص مفرد که به اوستایی *azəm* و به هندی باستانی *aham* است، نیز همین امر را می‌رساند:

هندی باستانی	زبان اوستایی	
ahám	azəm	حالت فاعلی
mām,mā	man-mā	حالت مفعولی
mē	mē	حالت غیر صریح
mane,mē	mana-mē	حالت اضافه

همچنین مقایسه اعداد:

هندی باستانی	اوستایی	-
dva	dvá	۲
tri	θri	۳
čatvār	ēaθwār	۴

pánčea	panča	۵
sás	xšwašaš	۶
saptá	hapta	۷
astā	ašta	۸
náva	nava	۹
dása	dasas	۱۰
visati	vlsaiti	۲۰
sátá	sata	۱۰۰

شبهات میان دستور زبان این دو زبان به اندازه‌ای است که می‌توان اوستایی را به هندی باستانی و بر عکس به طور تحت الفظی ترجمه کرد، بی‌اینکه جمله از قواعد زبان خارج شود.

اختلاف خصوصیات صوتی زبانهای هند و ایرانی با همهٔ زبانهای هند و اروپایی به طور اختصار چنین است:

۱- حرف ā هند و ایرانی در زبانهای هند و اروپایی به مصوت ā,ō,ē تبدیل شده است. حرف a هند و ایرانی برابر e هند و اروپایی است.

در هند باستانی: *bharāmi*، در اوستایی: *barāmi* = می‌برم؛ فارسی باستان: *abaram*، یونانی: *fero* لاتینی *fero* ارمنی: *berem*، اسلاوی: *berou* و دیگر....

هندی باستانی: *asti*، اوستایی: *asti*، فارسی باستان: *astiy*. فعل ربط سوم شخص مفرد، لاتینی: *est*، یونانی: *esti* و دیگر.... یا مثلاً واژهٔ «من» در هندی باستانی: *aham*، اوستایی: *azəm*، فارسی باستانی: *adam*، لاتینی: *ego*، یونانی: *ego* (طبق قوانین فونتیک حرف d به g تبدیل می‌شود).

حرف a هند و ایرانی برابر o هند و اروپایی است، مانند مثالهای زیر:

«عرب» به هندی باستانی: *raθa*، اوستایی: *rava*، فارسی باستان: *raθa*، لاتینی، *rota*، ایرلندی دیرین: *roθ* (= چرخ) است.
 هندی باستانی: *ka*، اوستایی: *ka*، فارسی باستان: *ka* (کی)، یونانی: *po*، لاتینی: *quo*.

۲- حرف *ə* هند و اروپایی برابر *i* در هند و ایرانی است، مانند واژه «پدر» در هندی باستانی: *pitā*، اوستایی و فارسی باستان *pitā*، یونانی: *patēr*، لاتینی: *pater* و دیگر

۳- حرف هند اروپایی *s* پس از حروف *k, r, u, i* در هند و ایرانی به *š* تبدیل می‌شود، مانند واژه‌های: «نشستن» در هندی باستان، *ni-šidati*، اوستایی: *ni-šasta*، فارسی باستان: *ni-šad*، فارسی میانه و فارسی: *nišatan*، لاتینی: *Sedēro*، گوتیک *Sita*.

زبانهای هندی و ایرانی باستان برخی خصوصیات دستوری دارند که با دستور زبانهای هند و اروپایی متفاوت است.

جدا شدن زبانهای ایرانی از گروه زبانهای هند و ایرانی

بر اثر مهاجرت گروهی از اقوام آریایی به هندوستان و دوری آنها از دیگر اقوام آریایی که در آسیای مرکزی مانده بودند، اختلافاتی در زبان آنها پیدا شد که بیشتر در فونتیک و به ویژه در حروف بی صدا دیده می‌شود. مثلاً حروف انسدادی بی‌آوای هند و ایرانی *p, t, k* در حالت پیش از مضمّت، در زبانهای ایرانی به *x, θ, f* (خ) تبدیل گردیده، در صورتی که در زبان هندی باستان: این حروف تغییر نکرده‌اند. برای مثال *f* در پارسی باستان و در هندی باستان: *p* و در اوستایی: *frā*، فارسی باستان: *fra* = پیشوند با معنای حرکت به پیش در هندی باستان *prā* و اگر با زبانهای هند و اروپایی مقایسه شود، در یونانی: *pro*، در سلاوی: *pro*، و در لاتینی: *pro* است.

در اوستایی: *fras*، فارسی باستان: *fraθ* = پرسیدن، در هندی باستان: *pras*، در لاتینی: *precor* و در روسی: *prossit* است.
حرف فارسی باستان *θ*، در هندی باستان: *t* شده است، مثلاً واژه «پسر» در اوستایی: *puθra*، در فارسی باستان: *puθro* و در هندی باستان: *putra* است. حرف *x* (خ) ایرانی باستان، در هندی باستان *k* است. مثلاً واژه «شب» در اوستایی: *xšap* در پارسی باستان *xšap* و در هندی باستان: *ksap* است. مثال دیگر، تبدیل حروف هندوایرانی *x,θ,ph* است که در زبانهای ایرانی باستان به *f,x* تبدیل شده‌اند، ولی در هندی باستان به حالت دیرین خود مانده‌اند.

مثال دیگر، حروف هندوایرانی *gh, dh, bh* در زبانهای ایرانی باستان به *b,d,g* تبدیل شده‌اند، در صورتی که در زبانهای هندی باستان به صورت نخستین خود مانده‌اند.

مراحل تاریخی زبانهای ایرانی

چنانچه گذشت، مرحله اول تاریخ زبانهای ایرانی، جدایی آنها از زبانهای هند و ایرانی بود و پس از این مرحله که در حدود دو هزار سال پیش از میلاد صورت گرفت زبانهای ایرانی مستقلاً مراحل سیر تحول خود را در سرتاسر فلات ایران آغاز کردند و تاکنون سه مرحله تاریخی زیر را پیموده‌اند.
نخست: دوران زبانهای ایرانی باستان از دو هزار سال پیش از میلاد تا سده ۳-۴ پیش از میلاد است. اسناد کتبی موجود به دست رسیده مربوط به پایان این دوران است.

دوم: دوران زبانهای ایرانی میانه که میان سده‌های ۳-۴ پیش از میلاد تا سده‌های ۸-۹ پس از میلاد است. دست‌نوشته‌های بسیاری به زبانهای گوناگون این دوران، یعنی فارسی میانه، پارتی و سغدی، در دست است.

سوم: دوران زبانهای ایرانی نو که از سده ۸-۹ میلادی تا امروز ادامه دارد از این دوران نوشته‌های فراوانی به ویژه به زبان فارسی موجود است.

زبانهای ایرانی باستان

کوچیدن و پراکندگی اقوامی که به زبان ایرانی باستان سخن می‌گفتند از دو هزاره پ.م آغاز شده بوده و در اوایل هزاره پ.م. اقوام سکا تا شمال دریای سیاه و اقوام ماد تا کوههای زاگرس را فراگرفتند. منابع آشوری، اسکا: اقوام ایرانی را در کوههای باختری ایران در اوایل هزاره پ.م. در کتیبه‌های «شولمانا او شارید سوم» پادشاه آشور در ۸۳۵ پ.م. و برپا شدن دولت ماد در اکباتان را یادآوری کند.

در نیمه سده نهم پ.م. اقوام ایرانی به نام «پارسه» تا خلیج فارس پیشرفتند و آن را به اسم خویش نامیدند. مورخان یونانی آنها را Persés خوانده‌اند.

دودمان هخامنشی که از میان آنها برخاست، میان سده ۶ پ.م. و سال ۳۳۰ پ.م. کشور متحدی از آسیای مرکزی و فلات ایران و خاور نزدیک تشکیل داد. زبان قبایل سکا که میان شمال دریای سیاه و مرزهای چین پراکنده بودند، جزو گروه زبانهای ایرانی باستان به حساب آمده است. نام سکا در فارسی باستان: saká و در زبان چینی باستان sək و سپس sai, sə بوده است. تاریخ‌نویسان یونانی آنها را saoramatai, sxoθai و سپس alanoi نامیده‌اند.

در همان زمان اقوام ایرانی زبان مانند پارتها parθava در جنوب خاوری دریای خزر و شمال خراسان و اقوام ari در کرانه‌های haraiva، که دنباله هری رود است، و اقوام باختری (بلخی) در کرانه bāxtrish که دنباله بالایی و میانی آمودریا است و اقوام سغدی در کرانه‌های suguda که دنباله رود

زرافشان است و اقوام خوارزمی در کرانه‌های *huvārazmish* در خوارزم و کرانه پایینی آمودریا که محلّ رفت و آمد اقوام سکایی هم بود، می‌زیستند.

موجبات تاریخی اختلاف زبانهای ایرانی باستان

سرانجام کوچ و پراکندگی اقوام ایرانی زبان آن شد که اختلافات زیادی میان گروه‌های دور از هم پدیدار آید.

از لحاظ زبان شناسی دو گروه مشخص پدید آمد: گروه گویشهای ایران باختری و گروه گویشهای ایران خاوری.

گروه خاوری در برگیرنده گویشهای آسیای مرکزی و پیرامون آن مانند خوارزمی و سغدی و باختری و مرگیان و سکایی است.

برخی از ویژگیهای این گویشهای درگاتها دیده می‌شود.

گویشهای ایرانی باختری خود دو گروه‌اند: نخست گویشهای جنوب باختری یا پارسی که زبان اقوامی است که در بخش جنوب باختری فلات ایران می‌زیستند و سنگ نبشته‌های هخامنشی به این زبان بر جای مانده است.

دوم گویش‌های شمال باختری یا مادی که زبان طوایفی است که در بخشهای باختری و شمال باختری فلات ایران زندگی می‌کردند.

آثار زبانهای ایرانی باستان

آثار زیادی از این زبانها بر جای مانده که مهمترین آنها سنگ نبشته‌های هخامنشیان است که بر بلندای کوههای واقع در راه‌های کاروان‌رو و نیز کاخهای تخت جمشید و شوش و همچنین لوحه‌های زرین کنده شده است. ویژگی بزرگ کتیبه‌ها این است که بر عکس نسخه‌های خطی کاملاً دست نخورده و مصون از تحریف و تغییرات گوناگون برجای مانده‌اند. پر

مطلب‌ترین آنها سنگ‌نشته داریوش است که میان سال‌های ۴۸۶-۴۶۵ پ.م. کنده شده. کتاب اوستا اثر بزرگ دیگری است که از لحاظ گنجینه‌واژگان از همه آثار دیگر مهمتر است، اما متأسفانه پژوهش‌های زبانشناسی آن دشواری‌های فراوانی برای زبان‌شناسان ایجاد کرده است. اوستا که شامل گائاه‌ها، یسناو دیگر متن‌های دینی است، توسط یک نفر و در یک زمان و مکان تدوین نشده، بلکه در دوران‌های گوناگون که شاید از دو هزار سال هم بیشتر باشد و نیز در مکان‌های مختلف به دست افراد زیادی گرد آمده

پاره‌ای از بخش‌های اوستا مانند گائاه‌ها و یسنای ۲۸-۳۴-۴۳-۵۱-۵۳ بسیار باستانی‌اند و احتمالاً در آسیای مرکزی تدوین شده‌اند ولی پیداست که بخش‌های نوین آن زمانی گرد آمده‌اند که این زبان زنده نبوده و به صورت مرده و غیر رایج درآمد بوده است. از دیگر زبان‌های ایرانی باستان نظیر پارسی، مادی، سکایی، باختری، (بلخی)، سغدی و خوارزمی آثار مکتوب آن بر جای نمانده است، تنها تاریخ و جغرافیایونیسان یونانی نزدیک دویست نام و واژه پراکنده از آن زبان‌ها را در کتاب‌های خود آورده‌اند.

ترکیبات صوتی و ساختمان دستوری زبان‌های ایرانی باستان

چون از زبان‌های سکایی، مادی و زبان‌های دیگری از این دست آثار مکتوب زیادی بر جای نمانده است، پس در ساختمان دستوری آنها نمی‌توان بحث کرد، ولی با مطالعه شمار اندک واژه‌ها و نام‌ها که از این زبان‌ها باز مانده، می‌توان ترکیبات صوتی و دگرگونی‌های فونتیکی آنها را بررسیید.

در نتیجه بحث دستوری ما به زبان پارسی باستان و اوستایی محدود می‌شود و امید است که آثار و نوشته‌هایی از این زبان‌ها توسط باستان‌شناسان به دست آید تا پژوهش‌های ارزنده‌ای صورت گیرد. مقایسه ترکیبات صوتی و ساختمان دستوری زبان‌های پارسی باستان و اوستایی پژوهنده را به این

نتیجه می‌رساند که نزدیکی و خویشاوندی زیادی میان آنها هست. این خویشاوندی به اندازه‌ای است که اگر از جزئیاتی که اهمیت کمتری دارند، بگذریم، نتیجه می‌گیریم که آنها دوگوش بنیادین زبان ایرانی باستان هستند. نارسایی الفبایی میخی، پژوهش ترکیب صوتی آن را بس دشوار می‌نماید، چون یک حرف نشان دهنده صوت *ra,r* است، یعنی الفبای آن بیشتر از نوع سیلابی (هجایی) است.

حروف مصوت هم و نارسایی زیادی دارند مثلاً مصوت‌های دراز *Ā, Ū* با مصوت‌های کوتاه *u, i* و صوت‌های *imonftongue* با صوت‌های دیفتونگ *ui, au* از هم تشخیص داده نمی‌شوند و از این رو تلفظ درست واژه ناممکن به نظر می‌رسد. برای نمونه واژه *vazaraka* را می‌توان به صورت‌های گوناگون *vazrak* و *vazraka* و *vazrka* و امثال آن خواند. شاید خواندن آخرین قیاس با تلفظ واژه «بزرگ» به تاجیکی و فارسی از همه صحیح‌تر باشد. ولی در خواندن متن‌های اوستایی دشواری‌های بی شماری را پیش می‌آورد، چون اوستا از اوستای اصلی که به خط فارسی میانه بوده در آغاز دوره اسلامی آوانویسی شده است. فراموش نشود که الفبای فارسی میانه تنها ۱۴ حرف مصمت دارد و با کمی حروف، ضبط تلفظ اوستایی بسیار نارسا می‌شود آوانویسی اوستا از خط فارسی میانه به الفبای دین دبیره که در آغاز انجام شده، خالی از دشواری نیست و بزرگترین آنها این است که زبان اوستایی در آن روزگار دراز زمانی بود که نارایج و مرده می‌نمود و تلفظ آن در طی سده‌ها سینه به سینه نقل می‌شد پس آوانویسی اوستا در آن دوره دیگر نمی‌توانست به خوبی برابر تلفظ درست زبان اوستایی مادر باشد.

کوتاه سخن ترکیب‌های صوتی زبان‌های ایرانی باستان بدین گونه‌اند:

مصوت‌ها: سه جفت مصوت که فرق آنها در کوتاهی و درازی است *ā, ī - u, ū*

a- و دو حرف ديفتونگ āi,āu به این دستگاہ باید حرف ʾ را افزود.
الفبای اوستایی: حروفی برای نشان دادن اصوات o-ō, ē-e که به ɔ reduction شده‌اند و ā غنه‌دار که ارزش فونتیکی آنها کاملاً مسلم نشده است، دارد.

مصمته‌ها: زبانهای ایرانی باستان دو ردیف حروف انسدادی یکی بی‌آوا P.T.K و دیگری انسدادی آوایی G.D.B و حروف نفشی (fricatit) بی‌آوا F.tθ.x و حروف نفشی Z, Smonofocal و ž sšh, boifocal و حروف غنه N.M و حروف J, čaffrique و R.V.Y sonant و حرف نفسی H دارد.

اختلاف میان ترکیب صوتی اوستایی و فارسی باستان

۱- اوستایی در پارسی باستان θ

اوستایی	فارسی باستان	معنی
sanhaiti	θahiy	می‌گوید
sūra	θura	زورمند
masišta	maθišta	مهمتر، بزرگتر، مهتر

۲- اوستایی در فارسی باستانی d است

اوستایی	فارسی باستانی	معنی
zasta	dasta	دست
azəm	adam	من (فاعلی)
zrayah	drayah	دریا
zān	dān	دانستن

۳- sp اوستایی در فارسی باستان s است

معنی	فارسی باستانی	اوستایی
اسب	asa	aspa
همه	visa	visp

چنانچه پژوهشهای سپسین نشان خواهد داد، اختلاف فونتیکی میان زبانهای اوستایی و فارسی باستان در زبانهای ایرانی میانه و نوین بازتاب داشته و مطالعه آن برای طبقه‌بندی تاریخی گویش شناسی بسیار مهم است. در ساختمان دستوری زبانهای ایرانی باستان اسم اهمیت زیادی دارد و بسته به حرف آخر واژه (a-ā, ī-u)، جنسیت (مذکر، مونث، خنثی)، عدد (مفرد، تثنیه، جمع) و حالات (فاعلی، مفعولی، اضافه و دیگر) تغییر می‌یابد. چون بحث دستور این زبان‌ها بسیار طولانی و مفصل است، خوانندگان را به کتابهای دستور زبانهای اوستایی و فارسی باستان و یا دستور مقایسه‌ای زبانهای ایرانی نوشته «جیمسن دارمستر» و زبانهای ایرانی و مقدمه‌ای بر زبان شناسی ایران نوشته اورانسکی^۱ راهنمایی می‌کنیم.

تقدم زبان اوستایی بر فارسی باستان

از مقایسه جدول‌های صرفی زبانهای اوستایی و فارسی باستان معلوم می‌شود که زبان اوستایی دیرین‌تر است و به عبارت دیگر اصالت خود را از فارسی باستان حفظ کرده و علل آن چنین است:

۱- در فارسی باستان صرف اسم ساده‌تر شده چون صورت دیرین حالت غیر صریح کم‌کم از میان رفته و حالت اضافه چایگزین آن گشته است، مقایسه شود:

vištāspahyā puθra, aršāmahyā napā

۱. ترجمه کریم کشاورز، چاپ انتشارات پیام، تهران.

«فرزند ویشتاسب، نوۀ ارشام»

و در همان زمان ترکیب زیر آمده:
 hauv... kārahyā avaθā aθaha.
 «او.... به لشکر چنین می گفت».

۲- تمایل به از میان رفتن تثنیه در فارسی باستان.

۳- از میان رفتن صورتهای دیرین ماضی نامعین و ماضی نقلی و پیدایی پسوند ta در فارسی باستان که جایگزین صورتهای نامبرده شد.

۴- برعکس زبان اوستایی در زبان فارسی باستان، حروف پیش از فعل ارزش خود را از دست می دهند و جزو فعل می شوند.

زبانهای ایرانی میانه

زبانهای ایرانی میانه شامل زبانهای دورانهای میان سده ۳-۴ پ.م. تا سده ۸-۹ پس از میلاد است. در همین دوره تاریخی به زبانهای فارسی میانه، پارتی، و سغدی، خوارزمی و سکایی گفت و گو می شد. پس از کاوشهای باستان شناسی که در ناحیه "سرخ کتل" افغانستان صورت گرفت، کتیبه هایی به دست آمده که بر پایه آنها اکنون می توان زبان ششمی به این گروه افزود و آن زبان باختر یا توتوخاری ētotoxari است. به علاوه، پاره ای از نوشته های زبان آلان هم به دست آمده اقوام آلان در شمال قفقاز و جنوب روسیه می زیستند. جز این برخی از نامهای اشخاص و اسم جاها و جمله های کوتاه آلانی را نویسنده بیزانسی ای یود آن تس سده ۱۲ م. در کتاب خود آورده است. در زبان مجاری نیز واژه های آلانی به صورت دخیل به چشم می خورند و آن محصول دورانی است که اقوام مجار در سده هشتم میلادی در دشتهای میان رودهای ولگا و دن با آلانها در برخورد بوده اند. تجزیه و تحلیل بازمانده های زبان آلانی می نماید که دنباله گویش سکا - سرمد گرفته شده است، که باستانی است. و زبان آسی کنونی از آن به وجود آمده است.

پس زبان آلانی مرحله میانی بوده و آن را می‌توان آسی میانه نامید. خود نام آس از اسم باستانی یکی از قبیله‌های سرمد است. بظلمیوس آن را به صورت assai و سترابون به صورت assioi در می‌آورد. در سده‌های میانه، جغرافیایان یونان عرب این نام را اس و پلان کارپن^۱ سفیر واتیکان در دربار مغول به سال ۱۲۴۲ م. آن را به صورت assi نوشته است.

ریشه واژه در زبانهای فارسی باستان و اوستایی āsu و معنای آن تند است. همین ریشه در زبان فارسی به صورت āhu آهو درآمده است.^۲ از ویژگیهای تاریخ زبانهای ایرانی میانه آن است که دگرگونیهای ژرفی در دستور زبانشان پدیدار و اختلال و انحلال تدریجی همه زبانها را در بر گرفته است. این تطور و تحول را به خوبی می‌توان در زبان فارسی میانه پژوهید، چون آثار و نوشته‌های بسیاری از آن برجای مانده است. این پژوهش مقایسه فارسی باستان که در سده چهارم پ.م زبان رسمی بود، با فارسی میانه است که آثار نوشته‌های آن از سده سوم میلادی آغاز می‌شود.

در این میان دوره ششصد ساله‌ای وجود دارد که تحولات یاد شده در زبانهای ایرانی پدیدار آمد بوده، ولی متأسفانه تاکنون آثار مهمی از این دوره به دست نیامده است.

از جمله این تحولات از میان رفتن پایانه واژه‌هاست که سبک کنار گذاشتن صرف نامها و نشانه‌های مذکر و مؤنث و مفرد و مثنی و جمع و صرف ضمیرها شد. صرف فعلها نیز بسیار ساده‌تر گردید. آغاز انحلال صرفی نامها حتی از پایان دوره هخامنشی هم دیده می‌شود. برای مقایسه جدول صرف نام در فارسی باستان و فارسی میانه را می‌آوریم:

۱. نگ. سفرنامه پلان کارپن ترجمه نویسنده این سطور، چاپ تهران ۱۳۶۳ فرهنگ‌سرا.

۲. آبایف فرهنگ تاریخی ریشه‌شناسی زبان آسی.

فارسی میانه	فارسی باستانی	
pars	pārsa	حالت فاعلی
pārs(ē)pārs	pārsahya	حالت اضافه و غیر صریح
pārs	pārsam	حالت صریح
pārs	pārsaiy	حالت مفعول فیه
pārs	pārsa	حالت مفعول عنه

در فارسی میانه به ندرت آثاری می‌توان یافت که از صورتهای باستانی برجای مانده باشد. یکی از این بازمانده‌ها an - که در فارسی میانه علامت جمع است و از حذف پایانه ānām به دست آمده که در فارسی باستان نشانه حالت اضافه جمع است. این دگرگونیهای ژرف در دیگر زبانهای ایرانی کمتر است و مثلاً در زبانهای ایرانی میانه خاوری، مانند سغدی و سکایی (ختنی) و خوارزمی، بازمانده‌های بیشتری در صرف نام و نشانه جنس دیده می‌شود. از ویژگیهای این دگرگونیها دستگاه فونتیک است و آن تبدیل ديفتنگهای باستانی یک فونم مانند ai به e و au و تبدیل فونم انسدادی به تنفسی است مثلاً واژه Pita (پدر) فارسی باستانی که در آسی به واژه fida فارسی باستان kaina - xšaθra (دلاور، شایان ستایش) در آسی به keno - xsart تبدیل شده است.

پایانه بسیاری از نام‌ها و فعل‌های فارسی باستان حرف صدا دار (مصوت) است، این پایانه در زبانهای ایرانی میانه باختری و به حرف بی صدا (مصمت) بدل شد. تفاوت و جدایی میان لهجه‌های محلی به تدریج بیشتر و بیشتر گردید، به طوری که با گذشت زمان لهجه‌های محلی به زبانهای مستقلی تبدیل شدند. «اراتوسفر» (۲۷۶ - ۱۹۴ پ.م.) در کتاب خود

می نویسد که ساکنان فارس، ماد، باختر و سغد تقریباً همزبانند. مورخ چینی جان تسی یان (سده دوم پ.م) می افزاید که از «داوان» (فرغانه) به سوی باختر تا پارت گرچه میان لهجه‌ها تفاوت‌هایی دیده می‌شود، ولی روی هم رفته بسیار شبیه همد و زبان یکدیگر را به خوبی می‌فهمند.

در سده‌های پایانی هزاره نخست میلادی میان زبانهای سغدی، فارسی میانه و پارتی تفاوت آن‌چنان زیاد بود که برای خواندن و فهمیدن نوشته‌های مانوی به فرهنگ فارسی میانه به سغدی و پارتی احساس نیاز می‌شد.

زبان پارتی

به این زبان پاره‌ای از اسناد مانند سند اورامان که میان سالهای ۱۱ پ.م. و ۵۳ م. نوشته شده و نیز سفالهای زیادی که در کاوش‌های شهر نیشه پایتخت باستانی پارتیان در نزدیکی عشق آباد (روس کنونی)، متعلق به سده نخست پ.م، به دست آمده‌اند، و همینطور نوشته‌هایی بر دیوارها در شوش و دوراروپوس، که از سده سوم میلادی است، سخن می‌گویند. زبان پارتی در این آثار کمرنگ است. در عوض متنهای مانوی بیشتر است.

زبان پارتی در آغاز در سرزمین پارت باستانی (در جنوب خاوری دریاری خزر) رواج داشته و در دوره اشکانیان (سده سوم پ.م. تا سده سوم م.) زبان رسمی کشور بوده و از ایران به آسیای مرکزی گسترش یافته است. نقش زبان پارتی را در خراسان سده‌های نخست میلادی از اینجا می‌توان دانست که مانی یکی از مبلغان دینی خود را به نام مارآمو Mar-Amo (سده سوم م.)، که به زبان پارتی مسلط بود، برای تبلیغ به آن سرزمین گسیل می‌دارد. در زمان پیروزی اعراب بر ایران، زبان فارسی میانه جانشین پارتی شده بود، چون جغرافیایانویسان اسلامی از این زبان ناآگاهند و ذکری از آن به میان نیاورده‌اند. از لحاظ گویششناسی، زبان متنهای پارتی مانند گویشهای شمال باختری

دنباله‌گویی‌های شمال باختری ایران باستان است. وجود پاره‌ای از واژه‌های ایرانی خاوری در متنهای پارتی و وارد شدن واژگان پارتی در بخشی از زبان ارمنی جاری در شمال خاوری ایران را چنین می‌توان استدلال کرد که سرزمین اصلی پارتی به سرزمین زبانهای ایرانی خاوری نزدیک است و از سوی دیگر اصل قبیله اشکانی که فرمانروای همه کشور شده بودند، از آسیای مرکزی یعنی سرزمین ایرانی خاوری بوده‌اند.

زبان سُغدی

در دوره باستانی گسترش زبان سُغدی در جلگه زرافشان و پیرامون آن بود. به فارسی باستان آن سرزمین را *suguda* و به یونانی *sogdiane* می‌خواندند. از آنجا که سُغدیان در بازرگانی آن زمان میان آسیای مرکزی و چین نقش بزرگی داشتند. در سده‌های نخست میلادی زبان سُغدی در درازای «راه ابریشم» زبان همگانی و بازرگانی به حساب می‌آمد. میان مردم سُغدی، که در ترکستان چین پراکنده بودند، ادیان گوناگونی مانند بودایی، مانوی و عیسوی رواج داشت. از زبانهای چینی، سانسکریت، سریانی و فارسی میانه کتابهای به ویژه در امور دینی به زبان سُغدی درآمده بود. کتابهایی که در آغاز سده بیستم در ترکستان چین به دست آمد، نخستین متنهای سُغدی به دست آمده است. همه این متنها به دست خاورشناسانی چون Reichelt, Müller, Hansen, Benveniste (بنونیست، هسن: میولر و رایجلت)، پژوهش، ترجمه و چاپ شده‌اند.

در همان زمان اسناد دیگری به زبان سُغدی در ترکستان چین پیدا شد که آنها را «نامه‌های باستانی سُغدی» نامیدند. این اسناد از سده چهارم، م. است. نام سُغدی که خاورشناسان بر زبان این متنها اطلاق کرده‌اند، از آن روست که اصطلاحات سالشماری این متنها همان اصطلاحاتی است که دانشمند

نامدار ایرانی ابوریحان بیرونی آنها را در کتاب خود آثار الباقیه جزو اصطلاحات زبان سفدی آورده است. در سال ۱۹۳۳ م. کشفیات مهم باستان‌شناسی در کوه «مغ» در جلگه زرافشان صورت گرفت و در خرابه‌های کاخ یکی از فرمانروایان محلی سده هشتم آنجا به نام دیوآستی اسناد زیادی پیدا شد. پس از پژوهش و برابری همه متنها، چنین دانستند که زبان این اسناد چند صد ساله، یکی است. گرچه اختلافهای ناچیزی در طی زمان در آنها پدیدار آمده است.

اکنون به طور مسلم این زبان را زبان سفدی می‌نامند. مراحل و تطوراتی که زبان سفدی در درازای تاریخ خود طی کرده است، از روی متن‌های سفدی بودایی، سفدی عیسوی و سفدی مانوی، که با فاصله زمانی نوشته شده‌اند، می‌توان به دست آورد.

در پایان هزاره میلادی جغرافیایانویسانی مانند مقدسی و استخری، که واپسین گواهان زبان سفدی‌اند، چنین آورده‌اند که در روزگار آنان زبان فارسی جایگزین سفدی شده، ولی در پاره‌ای از روستاها هنوز این زبان گفت و گو می‌شود. به تدریج در همه آن سرزمین زبانهای فارسی و تاجیکی جایگزین سفدی شد. تنها در ناحیه بسیار کوچکی در بالای کوهستان یقناب (زرافشان بالا، در تاجیکستان کنونی هنوز تا امروز یکی از گویش‌های سفدی به نام یقنابی برجای مانده است.

زبان خوارزمی

یکی دیگر از زبانهای خاوری ایرانی میانه و نزدیک به سفدی، زبان خوارزمی است که در دامنه آمودریا بدان سخن می‌رفت. مدارک و متون برای پژوهش این زبان بسیار اندک است. الفبایی که با آن زبان خوارزمی نوشته می‌شد. اقتباسی از الفبای آرامی بود و سکه‌هایی که شاهان خوارزمی باستان ضرب

کرده‌اند، با این الفباست. چندی پیش پس از کاوشهای باستان‌شناسی در "توپراقعه" مقدار زیادی اسناد از دوره سده سوم میلادی به دست آمد. گروهی از واژه‌های خوارزمی در متون، متنی چند از نویسندگان آنجا در دوره اسلامی، مانند زمخسری در کتاب مقدمه الادب در سده ۱۱-۱۲، گنج‌نیده شده است. ابوریحان بیرونی دانشمند سرشناس نیز پاره‌ای از اصطلاحات سالشماری و ستاره‌شناسی این زبان را در کتابش آورده است. برای بهتر نوشتن تلفظ واژه‌های خوارزمی نویسندگان دوره اسلامی علاماتی بر الفبای عربی آن افزودند. چنین پیدا است که الفبای عربی در این زبان پیش از سده دهم میلادی به کار رفته است.

فری من Freyman خاورشناس توانست با گردآوری این واژه‌ها که در حدود سه هزارند، زبان خوارزمی سده ۱۳ م. را تدوین کند و نزدیکی و خویشاوندی آن را با دیگر زبانهای ایرانی بنماید. وی پژوهشهایش را در سال ۱۹۵۱ به چاپ رسانید. بنا بر گواهی ابوریحان بیرونی زبان خوارزمی در زمان وی زنده بوده و به آن گفت‌وگو می‌شده است، ولی پس از سده ۱۴ م. این زبان کم‌کم از یادها رفت و با مهاجرت اقوام ترک، زبان ترکی جایگزین آن شد.

زبان سکایی

اقوام سکایی از هزاره پیش از میلاد تا پایان هزاره نخست میلادی در سرزمین بسیار پهناوری میان شمال دریای سیاه تا مرز چین پراکنده بوده‌اند. نام سکا نخستین بار در سنگ نبشته‌های هخامنشی به صورتهای saka tigraxauta «سکاهای کلاه نوک تیز» و saka tyaiy para sugdam «سکاهایی که در آن سوی سفد هستند» و saka tyaiy para draya «سکاهای آن سوی دریا» آمده است و بایستی در برگیرنده چند قبیله گوناگون باشد.

تاریخ نویسان یونان باستان آنان را Sxudai و تاریخ نویسان چین آنها را

sai و sa sak نامیده‌اند.

متأسفانه هیچ نوشته‌ای از آنان بر جای نمانده و چون بی‌گمان اقوام بیابان‌گرد و چوپانی بوده‌اند، و احتمالاً الفبایی هم از خود نداشته‌اند، تنها چند نام شخص که تاریخ نویسان یونانی آورده‌اند، از آنها در دست است و دیگر آشنایی با تلفظ در زبانشان نداریم.

در سده دوم پ.م. گروهی از قبیله‌های سکاوت‌خاری، که اقوام نزدیک به آنها هستند، بر نواحی باکتریان (بلخ) و درانگیان و آراخوز غلبه یافته و به سوی شمال باختری هند پیش رفتند از این پیشروی بر همایان هندی به همراه پاره‌ای از واژه‌های سکایی در سده پیش از میلاد سخن رانده‌اند. با پیشروی و اسکان سکاها در حوزه هیرمند و دریاچه هامون، این ناحیه سکستان نام یافت (به سانسکریت: sakasθana به پارتی skastan و sagastān به سغدی: sgst´n به یونانی: segistēnē و به فارسی: سیستان). تاریخ نویسان چینی پیشرفت سکاها را در ترکستان چین تا نواحی شمالی "تاریم" در شمال باختری کاشغر نوشته‌اند.

آن چه را اکنون زبان سکایی می‌نامند، متنهای یک زبان ویژه و مستقل ایرانی است که بر همایان هندی با الفبای سانسکریت نوشته‌اند و در سده بیستم در ختن و دیگر آبادیهای ترکستان چین کشف شده است.

تاریخ این نوشته‌ها، سده پنجم تا دهم میلادی است و بیشتر آنها ترجمه از آثار نظم و نثر بودایی به سانسکریت است. این زبان را پاره‌ای از زبان‌شناسان هندوسکایی و یا سکا - ختنی و یا ختنی نامیده‌اند. در خود متنهای یاد شده این زبان به نام hvatanau, havamno «ختنی» خوانده شده است. زبان مذکور در سده یازدهم م. در کاشغر زنده بود و بدان گفت‌وگو می‌شد، ولی پس از آن تدریجاً زبان ترکی در پی کوچ قبایل ترک جانشین آن شد. اکنون از نشانه‌های زبان ختنی می‌توان ختنی باستان و ختنی نوتر را

تشخیص داد. ختنی باستان دارای سیستم صرف نام و صرف افعال مفصل تری بوده است. (صرف نام هفت حالت داشته است). یکی از اسناد یافت شده به نام سند «E» سندی بودایی است و اصول دین و داستانهایی بودایی را در بر دارد. این سند به دست Leumann خاورشناس در سالهای ۱۹۳۳-۶ چاپ شده است. اسناد نوترکه از سده هفتم تا دهم م. هستند، در برگیرنده مطالب پزشکی - دینی و اسناد اداریند. این متنها به وسیله H.W Bailey در سالهای ۱۹۴۵-۶۱ خوانده و به چاپ رسیده‌اند. در برابری متن این اسناد با متنهای باستانی دانسته می‌شود که دگرگونیهای زیادی در فونتیک و کم شدن حالات صرفی نام، پدیده آمده و در نتیجه زبان ختنی دوری زیادی از ایرانی باستان نشانه‌های پیدا کرده است.

با در نظر گرفتن اینکه بیشتر این نوشته‌های سکا - ختنی ترجمه از زبان سانسکریتند، پس واژه‌ها و اصطلاحات زیاد هندی بودایی به ویژه اصطلاحات آن یافت می‌شود. ولی هسته بنیادی زبان همان زبان ایرانی است، مانند خصوصیات سیستم صرف فعل آن که کاملاً خصوصیات زبان ایرانی را دارد. مثلاً صرف فعل *puls* پرسیدن، در زمان حال:

pulsāmā	اول شخص جمع	pulsmā	اول شخص مفرد
pulsta	دوم شخص جمع	pulsi	دوم شخص مفرد
pulsindā	سوم شخص جمع	pulsta	سوم شخص مفرد

زبان باکتریان یا اتوتخاری

تا چندی پیش از زبان بلخی که سرزمین آن در آمودریای بالا و میانه و در میان رشته کوههای حصار در شمال و هندوکش در جنوب می‌بود، هیچ گونه آگاهی در درست نبود.

نام باکتریان در اوستا و سنگ نبشته‌های باستانی و آثار نویسندگان یونانی بارها آمده است. این نشان می‌دهد که زبان باکتریان باید جزو زبانهای ایرانی باشد، ولی نبود مدارک نوشته، این گمان را گواهی نمی‌داد. در سده دوم پ.م سرزمین باکتریان به دست اقوام سکا و تخاری افتاده و نام این سرزمین تخارستان شد. پس از گذشت چهار پنج سده اقوام هیونی - هپتالی از خاور کوچیده و بر این سرزمین چیره شدند. در زمان تخاریان و سکایان سلسله فرمانروایی برخاست که نامدارترین آنان سلسله "کوشانیان" بود. در آن زمان الفبای یونانی الفبای زبان آنان گردید. مقدار زیادی از سکه‌های کوشانی و هپتالی با نوشته یونانی به دست رسیده است. اکنون این زبان را زبان تخاری می‌نامند. در سال ۶۳۰ م. جهانگرد چینی سویان تزی یان که این سرزمین را پیموده، می‌نویسد: «زبان تخارستان با همسایگان خود کمی اختلاف دارد. تعداد حروف الفبای آنان ۲۵ است و خط را به طور افقی از چپ به راست می‌نویسند».

آثار کتبی آنان زیاد و شمار آن از سُغدی بیشتر است.

همین جهانگرد چنین می‌افزاید که: «این الفبا در بامیان و در کپیش حوالی کابل و شغنان، به کار می‌رود».

وصفی که "سویای تزی یان" می‌کند، همان خط تخاری است که در سنگ نبشته‌های کوشان به کار رفته و تا سده هفتم م. یا کمی دیرتر کاربرد داشت و آن الفبای یونانی است با اندک افزونیها. در میان سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ پاره‌ای از آثار به آن خط پیدا شده ولی خرابی زیاد متن کامل را به دست نمی‌داد. نام اشخاص و خدایان و واژه‌های پراکنده که از روی سکه‌ها و سنگ نبشته‌ها خوانده شده ثابت کرد که زبان مذکور جزو گروه زبانهای ایرانی است، ولی کمی مطلب پژوهش بیشتر را دشوار می‌سازد که نشان دهد در کدام گروه و دوره زبانهای ایرانی است.

در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ کشفیات بسیار پرارزشی در سرخ کُتل در شمال افغانستان ناحیه بغلان انجام شد و سنگ نبشته ۲۵ سطری دست نخورده که بدین زبان است، به دست آمده.

به کمک این سنگ نبشته توانستند که نام "کانیشکا" شاه کوشان و جزئیاتی درباره ساختمان معبد مورد کاوش را بخوانند. این سنگ نبشته مربوط به سده ۱-۲ میلادی است. زبان سنگ نبشته از زبانهای ایرانی خاوری است از سویی در میان دوره زبانهای پشتو و مونجانی و از سوی دیگر زبانهای سغدی و خوارزمی و پارتی است. به گزارش Henning و Maricq این زبان از گویشهای بلخیان باستان است. Henning پیشنهاد کرده که آن را زبان بلخی بخوانند، ولی Maricq کاشف سنگ نبشته و نخستین مترجم آن نام تخاری را پیشنهاد کرد. دلیل Maricq این است که نام تخاری و نامگذاری زبان تخارستان از زمان ابوریحان بیرونی در کتاب صیدنه در سده ۱۱ م. و جهانگرد چینی سویان تزی یان است. در پایان می توان نتیجه گرفت که در سده ۶-۷، مردم خُتل به زبان تخاری گفت و گو می کردند.

معرفی کتاب

از میان تألیفات بسیاری که خاورشناسان زبان شناس انجام داده اند، متأسفانه تعداد بسیار کمی درباره دستور زبان فارسی میانه است.

از آنجا که زبان فارسی میانه پایه و بنیاد فارسی امروزی است، شناختن این زبان و ترجمه کتابهای مربوط به آن برای ما فارسی زبانان اهمیت و ارزش بی شماری دارد، زیرا چه بسا که مجهولات دستوری زبان فارسی و ریشه و تحول واژه های فارسی را می توان تنها از این راه پیدا کرد.

تا آنجا که نگارنده این سطور آگاهی دارد، بیش از پنج کتاب که به طور

کامل در برگیرنده دستور زبان فارسی میانه باشد، وجود ندارد.

۱- دستور زبان فارسی میانه تألیف دوهارله C.de Harlez استاد زبانهای خاوری دانشگاه لوون در بلژیک، که در سال ۱۸۸۰ در پاریس به چاپ رسیده است.

۲- کتاب سرشناس و ارزشمند پژوهشهای ایرانی *Etudes Iraniennes* Jams Darmesteter جیمسن دارمستتر خاورشناس نامدار که در سال ۱۸۸۲ در پاریس به چاپ رسیده است. این کتاب بی همتا، تاریخ تحول و تطور و دستور مقایسه‌ای زبانهای فارسی باستان، میانه و نوین است. گرچه بیش از صد سال از تألیف آن می‌گذرد، ولی به جرأت می‌توان گفت که، کتابی جامع‌تر و بهتر از آن به هیچ یک از زبانها نوشته نشده است. همه کتابهایی که در این باره نوشته شده‌اند. اقتباس و الهام از این اثرند.^۱

جای خوشوقتی خواهد بود که این کتاب ارزنده هر چه زودتر به زبان فارسی برگردانده و منتشر شود.

۳- دستور فارسی میانه تألیف کارل زالمان که به زبان آلمانی نوشته شده و ترجمه انگلیسی آن بعدها در بمبئی توسط پارسیان ساکن آنجا انتشار یافته است.

۴- دستور زبان فارسی میانه تألیف بلوشه E.Blochet خاورشناس فرانسوی که در سال ۱۹۰۸ م. در پاریس به چاپ رسیده است.^۲

۵- سرانجام کامل‌ترین کتاب که همین کتاب است که در سال ۱۹۶۶ جزو گروه کتب زبانهای ملل آسیایی و افریقایی توسط آکادمی مسکو منتشر شده است.

۱. نگارنده این سطور ترجمه یک فصل از آن را در مجله «فرهر» شماره ۵ سال ۱۳۶۲ به چاپ رسانیده است.

۲. این کتاب را مترجم در دست ترجمه دارد و برای چاپ و انتشار آماده است.

میان این سه کتاب آخر، کتاب دستور زبان پهلوی تألیف بلوشه از همه مختصرتر بوده و برای نوآموزان این زبان بسیار سودمند است. تنها برتری این کتاب بر دیگر کتابها بحث بسیار مفصلی است که مؤلف درباره هزوارش و ریشه آنها کرده است.

این فصل را شادروان دکتر محمد جواد مشکور بدون اضافه کردن هزوارشی در سال ۱۳۴۶ به نام خود توسط بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسانیده.

کتاب حاضر با وجود نداشتن مبحث هزوارشها و فهرست آنها به مراتب از دیگر کتابهای یاد شده جامع تر و عالمانه تر است و در نتیجه برای ترجمه برگزیده شده و نخستین بار مترجم آن را بدون کوچکترین افتادگی ترجمه و در سال ۱۳۴۷ منتشر کرد.

چنان که در دیباچه چاپ اول یادآوری شده، دشواری اصلی در ترجمه کمبود اصطلاحات فنی به منظور جایگزینی است که متأسفانه هنوز در زبان فارسی به طور یک دست تدوین و رایج نشده است و هر مؤلف و مترجمی به سلیقه خود اصطلاحاتی را به کار می برد. مترجم در انتخاب اصطلاحات، سیاق متداول و رایج را برگزید و تنها در برخی موارد اصطلاح مبین را بر لغات نامأنوس و مبهم ترجیح داده.

درباره زندگی نامه و یا تألیفات دیگر نویسنده کتاب آگاهی زیادی ندارم و تنها چیزی که در مورد این بانوی دانشمند می توانم بیاورم، این است که وی استاد زبانهای فارسی، تاجیکی و فارسی میانه در دانشگاه مسکو بوده و از آثار دیگر او تنها کتابی که به دستم رسیده، دستور زبان تاجیکی است.

البته به زبانهای انگلیسی، آلمانی، فرانسه و روسی کتابها و مقالات بسیار زیادی درباره زبان و دستور پهلوی نوشته شده که مؤلف در پیشگفتار خود از مهم ترین آنها یاد آوری کرده است، ولی هیچیک مانند چند کتاب گفته شده

دستور کامل این زبان نیستند، بلکه پژوهش دربارهٔ برخی از فصول و موضوعهای آن هستند.

متون زبان فارسی میانه چند بار نه تنها توسط انجمن زرتشتیان مقیم بمبئی به چاپ رسیده، بلکه توسط خاورشناسان اروپایی نیز در اروپا انتشار یافته و به زبانهای اروپایی برگردانده شده است. در ایران نیز از مدتی پیش برخی از آنان تجدید چاپ گردیده‌اند.

دکتر ولی الله شادان

مقدمه

زبان پارسی میانه

(کلیات)

زبان پارسی میانه (پهلوی) نام زبان ادبی و دیوانی ایران در دوره ساسانیان (۲۲۴ - ۶۵۱ میلادی) است بنیاد این زبان لهجه استخری است که مهد و میهن دودمان ساسانیان بوده است در دوره سلطنت ساسانیان بود که زبان پارسی میانه توسعه فراوانی یافت ، اما نباید از نظر دور داشت که وجود زبان پهلوی فقط محدود به دوره ساسانیان نبوده بلکه حدود رواج آن تقریباً از قرن چهارم قبل از میلاد تا قرن هفتم میلادی (در حدود هزار سال) بوده است. پس از قرن هفتم میلادی گرچه این زبان از رسمیت افتاد ولی مدت چند قرن دیگر بخصوص برای زردشتیان مورد استفاده کتابت بود .

زبان فارسی میانه جزء گروه ایرانی زبانهای هند و اروپائی است و تاریخ تحول زبانهای ایرانی را معمولاً به سه دوره تقسیم می کنند: باستانی - میانه - جدید و فارسی میانه جزو دوره میانه محسوب می شود . اکثر ایران شناسان معتقدند که این زبان جزء گروه میانه تمام دوره تحول زبان فارسی است (مرحله باستانی : فارسی باستانی ، مرحله نوین ، فارسی جدید) و اصطلاح زبان پارسی میانه از آن جهت می باشد.

نام دیگر این زبان پهلوی است $Pahlavi < Pahlavik$ که صفت نسبی $Pahlav < parəva$ (پارت - پارتی) می‌باشد و در بدو امر نام نوعی کتابت برای کتیبه نگاری در ابتدای دوره ساسانی بوده است^۱ و با مرور زمان نام این کتابت به زبان و ادبیات نیز اطلاق گردید و زبان و ادبیات پهلوی از آنرو چنین نامیده شد.

این نام گرچه بین مستشرقین زبانشناسی شیوع کاملی دارد اساساً اشتباه می‌باشد زیرا که زبان پهلوی هیچگاه زبان پارتها نبوده بلکه زبان فارسی میانه و زبان پارتها (پارتی میانه) دو زبان نزدیک بهم از دوره میانه هستند که اولی جزو گروه جنوب غربی و دومی جزو گروه شمال غربی زبانهای ایرانی بوده است.

آثار زبان پارسی میانه

تا این دوره دو نوع آثار به زبان فارسی میانه به دست آمده

است:

یکی آثار به خط پهلوی و دومی آثاری که به خطوط دیگر

می‌باشند.

دسته اول عبارتند از کتیبه‌ها - سنگ قبر - سکه - مهر - ظروف

مختلف و مقدار کثیری از ادبیات دینی و غیر دینی زردشتی که بر

پاپيروس و الواح و سفال نوشته شده بود.

قدیمی‌ترین کتیبه‌های فارسی میانه متعلق به اردشیر اول (۲۴۱)

م ۲۲۴) شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲) و نرسه (۳۰۳-۲۹۳ م) است و مفصلترین

آنها کتیبه‌های شاپور اول که یکی در نقش رستم و دیگری در حاجی آباد

و کتیبه نرسه در پایکولی زاگرس واقع در سلیمانیه کردستان است.

۱ - رجوع به کتاب ادانسی: مقدمه بر زبانشناسی ایرانی مسکو ۱۹۶۰

کتیبه‌های دیگر در نقش رجب و طاق بستان است. قدیمی‌ترین کتیبه‌های اردشیر و شاپور اول به سه زبان می باشد - پارسی میانه - پارتی - یونانی (ترجمه یونانی اغلب دقیق نمی باشد). تنها کتیبه حاجی آباد به دو زبان می باشد و گویا هدف آن بود که به ۶ زبان نوشته شود، زیرا در عاری که این کتیبه وجود دارد شش صفحه عمودی بر سنگ تراشیده شده است و فقط دو عدد آن شامل کتیبه است که اولی به فارسی میانه و دومی به پارتی می باشد.

کتیبه‌های نرسه فقط به دو زبان یکی فارسی میانه و دیگری به پارتی است.

کتیبه‌های جدیدتر همه فقط به زبان فارسی میانه می باشد.
کتیبه‌های دیگر عبارتند از کردیر Kartir (قرن چهارم میلادی) در سر مشهد و نقش رستم و کتیبه وزیر بزرگ مهر نرسه در حوالی فیروزآباد (قرن پنجم میلادی) بجز کتیبه‌های ذکر شده مقدار زیادی سنگ قبر به خط فارسی میانه (قرن هفتم م) در ناحیه نقش اسماعیل (نزدیکی نقش رستم) و گرم آباد فارس بجای مانده است
بسیاری از امرای نواحی شمال ایران تا قرن نهم میلادی سنگ قبرها نوشته فارسی میانه از خود بجای گذاشته اند (در مغرب استرآباد و سوادکوه و غیره) ...

قدیمی‌ترین سکه به خط فارسی میانه که به دست ما رسیده است متعلق به قرن دوم قبل از میلاد است. گرچه متن آن بسیار مختصر می باشد ولی تنها نمونه خوبی از پارسی میانه قبل از دوره ساسانیان است.

نه تنها از نظر زبان شناسی بلکه از لحاظ تاریخی قرائت اسماء

والقابی که بر روی مهرها و بعضی از ظروف حک شده است اهمیت زیادی دارد .

اغلب آنها به خط شکسته و متعلق به دوره قرن ششم میلادی است قدیمترین نسخه پهلوی که در دست است کتاب مزامیر عیسوی به خط فارسی میانه (ترجمه از سریانی) متعلق به قرن ۷ میلادی^۲ در بولایک واقع در شمال، تورفان کشف شده بود .

نسخه دیگر از لحاظ قدمت جزواتی از *Pahlavi - Frahang* (فرهنگ هزوارش پهلوی) است که تاریخ کتابت آن متأسفانه بطور دقیق تعیین نگردیده است^۳ که آن نیز در تورفان کشف شد .

شیوع و رواج آثار ادبی زردشتی به زبان فارسی میانه از دوره ساسانیان شروع می شود و حتی پس از انقراض ساسانیان نیز ادامه داشته است .

تاکنون مقادیری از ادبیات زردشتی به دست ما رسیده است که بیشتر آنها کتب دینی از قبیل بندهش که حاوی عقاید زردشتی درباره خلقت عالم می باشد داستان مینوی خرد و پندنامه زردشت و اردویرافنامه و دینکرد و غیره می باشند . جزو آثار غیر دینی باید کارنامه اردشیر بابکان را که مهمترین آنهاست نام برد .

بهترین نمونه کتابت روزانه با خط شکسته (کستج - گشته) آثاری است که بر دیوار کنیسیه شهر دورا اروپوس (متعلق به قرن سوم میلادی) بحای مانده و بجز این آثار دو تکه پوست نیز در دست است که اولی قسمتی از نامه ای است و دومی متنی است که تا کنون ناخوانا

۲ - کتابت نسخه به قرن ششم نزدیکتر است .

۳ - حوالی قرون ۹ - ۱۰ میلادی

مانده است .

همچنین از تعداد چند برگ پاپیروس مصری مورخ ۶۱۹ م . مکشوف در مصر و لوحه‌هایی که در ایران (حوالی ری) پیدا شده است و ظاهراً مربوط به اوائل دوره اسلامی می باشد باید نام برد . دسته دوم : آثاری است که به خط غیر پهلوی نوشته شده است و آنها عبارتند از متون مانوی به خط مانوی و سغدی و ترکی رونی . متون مانوی که در تورفان کشف شده است اغلب به الفبای مانوی نوشته شده که آن تحریفی است از خط آرامی که خود از الفبای بالمیری اقتباس شده بود .

مانی بین سالهای (۲۷۴-۲۱۶ م) آثار خود را به زبان فارسی میانه و به خط مانوی ثبت نموده بود که پس از وی نیز این امر ادامه می یافت کلیه متون مانوی که به دست ما رسیده است ادبیات دینی است و شامل شرح اصول دینی و اوراد و سرودهای دینی مانوی است . دین مانوی نه تنها در مغرب ایران بلکه در مشرق ایران و در ترکستان کنونی بین سغدیان شیوع داشت .

در ناحیه شرق فرائض دینی و ادعیه مردم به زبان فارسی میانه انجام می شد که برای اهالی بومی غیر مفهوم بود و ناسخان برای راحتی کار متن اوراد را به الفبای محلی خود که سغدی بود می نوشتند در نتیجه زبان پهلوی به مقدار زیادی با الفبای سغدی به ثبت رسیده بود که اکنون در دسترس است .

ترکان مانوی نیز برای کتابت اوراد از الفبای ترکی رونی استفاده می کردند . بجز آثار کتبی که ذکر شد نفوز و تداخل لغات فارسی میانه در زبانهای ملل مجاور یعنی ارمنی و سریانی و یونانی وسیله

خوبی برای شناختن تلفظ لغات فارسی میانه و مطالعه سیر تحول آنها بشمار می‌رود .

تاریخچه مطالعه زبان فارسی میانه

از نیمه دوم قرن هیجدهم خاور شناسان به وجود زبان پهلوی پی بردند و اساس مطالعه آنها بر قرائت و کتابت این زبان توسط موبدان زردشتی مقیم هند بود . خاورشناس فرانسوی آنکتیل دوپرون در مدت اقامت خود در هند بین سالهای ۱۷۶۲-۱۷۵۵ به یاری موبدان زردشتی موفق بد ترجمه اوستا و کتب دیگر گردید . وی در مراجعت به پاریس مقداری از نسخ خطی به زبانهای شرقی را با خود آورد و در سال ۱۷۷۱ ترجمه اوستا^۴ و بندهش^۵ را به چاپ رسانید در بین نسخ خطی که وی به پاریس آورده بود رونوشت نسخه‌های فرهنگ اویم و فرهنگ پهلوی وجود داشت و در نتیجه تشخیص خط و مطالعه آن برای دیگران میسر گردید .

رونوشتی که Niebuhr از کتیبه سه زبانی دوره ساسانیان منتشر نموده بود^۶ وسیله دیگری برای مطالعه فارسی میانه در آن دوره فراهم آورد. به استناد ترجمه یونانی آن سیلوستر دوساسی موفق گردید که نام و القاب پادشاهان ساسانی را با تلفظ صحیح تشخیص و بعداً قرائت کند^۷.

همه این تبعات باعث گردید که قرائت و فهم متون پهلوی و زبان فارسی میانه تا اندازه‌ای میسر گردد و Sir . w . Ouseley

4 - Zend - Avesta, Ouvrage de Zoroastre traduit en français sur l'origine Zend, Paris 1771.

۵ - ایضاً

6 - Niebuhr, Reise beschreibung vor Arabien, Kopenhagen 1778

7 - Silvestre de Sacy, Mémoires sur diverses antiquités de la Perse, Paris 1793.

و O. Tychsen در نتیجه مطالعات سیلوستر دوساسی توانستند سکه‌های به خط پهلوی را ترجمه نمایند .

مرحله دیگر مطالعات فارسی میانه مدیون تحقیقات M. J. Muller می‌باشد که موفق به قرائت نسخه‌های آنکتیل دوپرون گردید .

در این زمان مطالعه کتیبه‌های ساسانی توسط مستشرقین مانند :
Fr. Muller . E. West , M. Haug^۸ نلدکه و آندراس به عمل آمد^۹.

چاپ نسخه‌های فارسی میانه در اواسط قرن نوزدهم شروع گردید . N. L. Westergard در سال ۱۸۵۱ کتاب بندهش را با ضمیمه کتیبه حاجی آباد چاپ کرد^{۱۰} اوستا با تفسیر آن به فارسی میانه در سالهای ۵۴ - ۱۸۵۲ کپنهاک توسط وستنرگارد و در سالهای ۵۸ - ۱۸۵۲ در وین توسط شیگل به چاپ رسید^{۱۱} تعدادی دیگر از متون فارسی میانه توسط هاگ و وست^{۱۲} و

-
- 8 - M. Haug. An introductory essay on the Pahlavi language, Bombay, London 1870.
E. West.-JRAS, 1869, p. 357
Fr. Muller,-WZKM, VI, 1892. S. 71
- 9 - Andreas, Persepolis, Berlin, 1882.
- 10 - N. L. Westergaard, Bundahisn, Havniae, 1851
چاپ این کتاب توسط یوستی در ۱۸۶۸ انجام شد و بعداً توسط انکلساریا در سال ۱۹۰۸ و West ۱۸۸۰ انجام شد .
- 11 - N. L. Westergaard, Zendavesta, Kopenhagen, 1852-1854.
- 12 - E. W. West, M. Haug, Glossary and index of the Pahlavi text of the book of Ardā Viraf, the tale of Gosht i Fryano, the Hadokht Nask, Bombay, 1874; E. W. West, The book of Mainyo i Khard, Stuttgart; 1871 E. W. West, šikand-Gumanik Vigār in Pahlavi text, Sacred books of the East, Oxford, 1885.

جاماسب آسا^{۱۳} و سنجانا^{۱۴} و آنتیا^{۱۵} به چاپ رسید .
 با وجود چاپ‌های متعدد و مطالعات زیادی که در نیمه دوم
 قرن نوزدهم شده بود^{۱۶} مجهولات و اشتباهات فراوانی درباره فارسی میانه
 وجود داشت . هاگ^{۱۷} معتقد بود که متن کتیبه حاجی آباد ترکیبی است
 از دو لهجه مختلف پهلوی زیرا بعضی از اجزاء اصلی هر دو زبان (ضمیر-
 افعال معین و غیره) اغلب به صورت ایدیوگرام هستند و آنها تلفظ و
 ترکیب آرامی دارند . وی نتیجه گرفت که زبان پهلوی در اصل آرامی

- 13 - Hoshangji Jamaspji Asa, *An Old Zand-Pahlavi Glossary*. Revised with notes and introduction by Martin Haug, Bombay-London, 1867.
 (Hans Reichelt, *Der Frahang i oim. t. I*, Wien, 1900), چاپ دوم توسط)
 Hoshangji Jamaspji Asa, *An Old Pahlavi-Pazand Glossary*. Revised and enlarged with an introductory essay on the Pahlavi language, by Martin Haug, Bombay 1870; Hoshangji Jamaspji Asa, *The Book of Arda Viraf*, revised... by Martin Haug, assisted by E. W. West, Bombay, 1872; Kaikhusru Dastur Jamaspji Jamasp Asa, *Arda Viraf Nameh*. The original Pahlavi text With an introduction, notes, gujarati translation, and Persian version of Zartosht Behram in Verse, Bombay, 1902; Hoshang Jamaspji Jamasp-Asânâ and E. W. West, *Shikand-Gûmânîk Vijâr*. The Pazand-Sanskrit text together with a fragment of the Pahlavi, Bombay, 1897 .
- 14 - Dastur peshotan Sanjana, *The Dinkard*, Bd I-XIX, Bombay, 1874-1928 (Dhanjishah Meherjibhai Madan, *The Complete of the pahlavi Dinkard*, pt I (books III-V), Bombay, 1911; pt II (books VI-IX), Bombay, 1911) ; Darab Peshotan Sanjana, *The kârnâme i Artakhshir i Pâpakân*, Bombay, 1896.
- 15 - Edalji kersâspji Antiâ, *Kârnâmak i Artakhshir i pâpakân*, Bombay, 1896 .
- 16 - Jehangir C. Tavadia, *Die Mittelpersische Sprache und Literatur der Zaratrustrier*, Leipzig, 1956 .
- 17 - M. Haug, *Über die Pehlevi-Sprache und den Bundeshesn*,-GGA, Göttingen, 1854 .

بوده و عنصرهای ایرانی در آن قرضی است .

نلدکه اشتباه بزرگ Haug را اصلاح نموده و ثابت نمود که پهلوی یکی از زبانهای ایرانی است و تلفظ اصلی آن بواسطهٔ مرور زمان و نبودن الفبای صوتی دقیق بطور کامل نامعلوم می‌باشد^{۱۸} دارمستر نیز در ایرانی بودن زبان پهلوی با وی هم عقیده بود^{۱۹}.

در حوالی سالهای ۱۸۸۰ Hubschmann لغات ایرانی که وارد زبانهای ارمنی و یونانی و سریانی^{۲۰} شده بود استخراج نموده و به استناد این مطالعه C. Salemann توانست دو دورهٔ مختلف در زبان فارسی میانه پیدا کند: اولی دورهٔ اشکانی قدیم است که برخی از لغات این زبان وارد زبان ارمنی شده بود و دومی دورهٔ جدیدتر یعنی فارسی میانهٔ ساسانی که مقداری از آن وارد زبانهای یونانی و سریانی گردید .

زالمان به کمک پازند توانست تلفظ فارسی میانهٔ دورهٔ ساسانی را پیدا کند و در رسالهٔ کوچکی با تلفظ آن دوره آوانویسی نمود^{۲۱}. بدین طریق تلفظ فارسی میانه وارد مرحلهٔ علمی شد و عقیده بر آن بود که آن حد وسط بین فارسی باستان و جدید می‌باشد .

18 - CM. Th. Nöldeke, *Geschichte des Artachsir i pāpakān aus dem Pehlevi übersetzt, mit Erläuterungen. Beiträge zur Kunde der indogermanischen Sprachen*, Bd IV, Leipzig, 1878, S. 33; Th. Nöldeke, *Aufsätze zur persischen Geschichte*, Leipzig, 1887.

19 - Y. Darmsteter, *Études iraniennes*, vol. I, Paris, 1883.

20 - H. Hubschmann, *Armenica*, I, II, III, - ZDMG, XXXV, XXXVI, 1881, 1882.

21 - C. Salemann, *Mittelpersische Studien* - "Bulletin de l'Académie St. Pétersbourg, XXXI, 1887, P. 417 sq.," *Mélanges Asiatiques*, IX, P. 207 sq. -

از این عقیده حتی مهمترین مستشرقین مانند بارتولمه و زالمان و هرن و هوبشمان و میه و فریمان طرفداری می نمودند^{۲۲} به استناد متون فارسی میانه و اینکه این زبان بعنوان حد واسط در تحول تاریخی زبانهای ایرانی است و کتب ریشه شناسی زبان توسط هرن^{۲۳} و آواشناسی تاریخی زبان فارسی میانه توسط هوبشمان^{۲۴} و کتاب مفصل فقه اللغة ایرانی تألیف گردید^{۲۵}.

زالمان کتاب دستور زبان فارسی میانه را به استناد متون پهلوی تدوین کرد^{۲۶} نتیجه این مطالعات سبب شد که رایخلت و فریمان و یونکر متون فارسی میانه را بر اساس تحلیل زبان شناسی چاپ انتقادی کنند^{۲۷}.

مطالعه بسیار جامع و سودمند کتیبه های دوره ساسانی را باید مدیون هر تسفلد بود وی در کتاب پایکولی کتیبه های را که قبلاً مطالعه شده بود به ضمیمه کتیبه پایکولی که در طی مسافرت خود در ایران پیدا

-
- 22 - CM. : GIPh; A. Meillet, Grammaire du vieuxperse, Deuxième édition entièrement corrigée et augmenté par E. Benveniste, Paris, 1931; A. A. Freyman, Srednepersidski Yazek i evo mesto sredi iranskix Yazekov,—"Vostotchnee Zapiski", T. I, L., 1927.
- 23 - P. Horn, Grundriss der neupersische Etymologie, Strassburg, 1893.
- 24 - H. Hübschmann, Persische studien, T. II, Neupersische Lautlehre Strassburg, 1895.
- 25 - "Grundriss der iranischen Philologie", herausgegeben von w. Geiger und Ernst Kuhn, Bd I, II, Abt. 1,2, Strassburg, 1895-1901.
- 26 - C. Salemann, Mittelpersisch,—GIPI., Bd. I, Abt. I, ss. 249-332.
- 27 - CM. : II, Reichelt, der Frahang i oim,—WZKM, XIV, 1900; A. Freiman, Pand_nāmah i Zaratust,—WZKM, XX, 1909; I. Y. Junker, The Frahang i Pahlavik, Heidelberg, 1912; J. M. Unvala, King Hisrav and his boy, Paris, 1920.

نموده بود با ترجمه دقیق و فرهنگ کلیه لغات منتشر کرد^{۲۸} و مهرهائی که به خط پهلوی بود در دسترس داشت ضمیمه آن کتاب کرد^{۲۹} و خصوصیات زبان، پهلوی کتیبه‌ها را هر تسفلد در کتاب *Essay on Pahlavi* تشریح کرد^{۳۰}.

در سالهای اخیر *Henning*^{۳۱} نیز کتابی درباره کتیبه‌های فارسی میانه منتشر کرده. مطالعه سکه‌های پهلوی که پیشرفت بزرگی برای تدوین دیرین نویسی *Paleographie* و تحول تاریخی زبان می باشد مدیون مستشرقین مانند: *Henning, Olshausen, Haug*^{۳۲} است.

آندراس نفوذ و تدخیل لغات فارسی میانه در متون آرامی و پاپیروسهای مکتوف در فیلیه (الفاتین) را ثابت نموده و معلوم گردانید که آن دسته لغات جزو قدیم ترین لغات فارسی میانه می باشند. از نشریات دیگر آندراس چاپ کتاب *مزامیر مکتوفه در تورفان* می باشد که با همکاری بار انجام شد^{۳۳}.

قرائت و ترجمه متن فارسی میانه پاپیروسها که بسیار مشکل و

-
- 28 - E. Herzfeld, Paikuli. Monument and inscription of the early history of Sasanian Empire, Berlin, vol. I-II, 1924.
 29 - *Sobranie gemm CM. V KN.* : King, Handbook of engraved gems, 1885.
 30 - CM. E. Herzfeld, Paikuli, I, SS. 52-73.
 31 - CM. "Corpus inscriptionum iranica", pt 3, "Pahlavi Inscription Plates", Partfolio I: "Plantas I-XXIV. The Inscriptions of Sar-Mashad, Ed. by W. B. Henning, London, 1955.
 32 - CM. Olshausen, Die Fehlevi-Legenden auf den Münzen der letzten Sasaniden, Kopenhagen, 1843.
 33 - CM. SPAW, N 1, 1933.

ناخواناست توسط هانس^{۳۴} بطور مطلوبی منتشر شده بود. در اوائل قرن بیستم در تورفان نوشته‌های زیادی کشف گردید که متن آنها به خط مانوی و به سه زبان مختلف ایرانی است. برای اولین بار مولر در سال ۱۹۰۴ مقداری از آنها را منتشر کرده^{۳۵} و براین عقیده بود که به زبان فارسی میانه می‌باشد. در مورد تعداد دیگری از متون که با متن فارسی میانه مخلوط بود عقیده آندراس براین شد که به زبان پارتی می‌باشد^{۳۶} و میه نیز از عقیده او جانبداری کرد^{۳۷}.

مان شاگرد آندراس با ذکر شش دلیل، اختلاف زبانهای فارسی میانه و پارتی را ثابت کرد^{۳۸} زالمان به پیروی از مان مقداری از نسخه‌های تورفان را که به فارسی میانه و پارتی بود تجزیه و تحلیل کرد^{۳۹}. مرحله کاملتر تشریح تفاوت دو زبان فارسی میانه و پارتی را تدسکو^{۴۰} و لنز^{۴۱} انجام داده‌اند و سیستم افعال فارسی میانه متون مانوی را هیننگ^{۴۲} و فهرست لغات مورد بحث وی را گیلن^{۴۳} منتشر کرده‌اند. انتشار متون مانوی، پارسی میانه بدون هزوارش و تحریف ناسخان کماک

34 - CM. JA, N 1953.

35 - CM. : SPAW, N IX, 1904, SS. 348 ff.

36 - CM. A. Christensen, De store Haandskrift fund ved Turfan.— "Berlinske Tidende", II; juli, 1905.

37 - CM. MSL, N XVII, 1911-1912, pp. 242 sq.

38 - CM. O. Mann, Die Tājik-Mundarten der Provinz Fars, Berlin, 1909

39 - C. Salemann, Manichaeische Studien, 1908; C. Salemann, Manichaeica, III "Izv, Imp, AN", 1912.

40 - P. Tedesco, Dialektologie der west-iranischen Turfantexte,—MO, XV, 1921.

41 - ZII, IV, 1926, SS, 251 ff.

42 - W. Henning, Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente.—ZII, Bd 9, H. 2, Leipzig, 1933.

43 - A. Guilain, Wortindex-, "Museum", No L, 1937. PP. 367-395.

بزرگی به کشف آواشناسی زبان فارسی میانه دوره مانی (۲۷۴-۲۱۶ م) نمود. برای روشن کردن سیر تحول تاریخی زبان فارسی میانه باید توجه به مطالعه تأثیر آن در زبانهای ملل مجاور کرد.

تأثیر و تدخیل لغات فارسی میانه در ارمنی چنانکه قبلاً گفته شد توسط هوبشمان^{۴۴} و در یونانی و سریانی توسط لاگارد^{۴۵} و در آرامی تلمودی توسط تلگدی^{۴۶} و در عربی توسط فرانکل^{۴۷} و صدیقی^{۴۸} و ابن دریه^{۴۹} و در زبان چینی توسط لانفله^{۵۰} مطالعه و منتشر شد. مهمترین و اساسی ترین تألیفی که درباره زبانهای ایرانی دوره میانه و از جمله فارسی میانه بعد از کتاب معروف Grundriss انجام شد تالیفات Henning می باشد.^{۵۱}

برای آموختن زبان پهلوی منتخبات نیوبرگ که با لغت نامه و فهرست است بسیار مفید می باشد^{۵۲} و از لحاظ تاریخ پهلوی شناسی قبل از سال ۱۹۲۷ اثر ریخت را باید نامبرد^{۵۳}.

-
- 44 - H. Hübschmann, Armenische Grammatik, t. I, Die persischen und arabischen Lehnwörter im Altarmenischen, Leipzig, 1895.
 45 - P. de Lagarde, Gesammelte Abhandlungen, Leipzig, 1866. SS. 1-84, 147-242.
 46 - S. Telegdi, -JA, I, 1935, pp. 177-256.
 47 - S. Frankel, Die aramäischen Fremdwörter in Arabischen, 1886.
 48 - A. Siddiqi, Studien über die Persischen Fremdwörter im Klassischen Arabien,
 49 - CM. "The Alahabad University Studies, VI, 1930, pp. 669-750.
 50 - B. Lanfer, Sino-Iranica, 1919.
 51 - W. Henning, Mitteliranisch. Handbuch der Orientalistik. Iranistik, Abt. I, Bd IV; Abschnitt, Linguistik, Leiden-köln, 1956.
 52 - H. S. Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi. I. Texte und index der Pehlevi-wörter, Uppsala 1931; Henrik Samuel Nyberg. A Manual of Pahlavi, Part I: Texts, Wiesbaden, 1964.
 53 - "Grundriss der Indogermanischen Sprach- und Altertumskunde. II. Die Erforschung der Indogermanischen Sprache", Bd 4, H. 2. Berlin-Leipzig, 1927.

در ۲۰-۳۰ ساله اخیر عقیده مستشرقین بیش از پیش بر این شد که فارسی امروزی مستقیماً از فارسی میانه حاصل نشده است و طرفداران اصلی آن ملك الشعرا بهار^{۵۴} و ا. برتلس^{۵۵} می باشند .
باید اضافه نمود که اثبات کامل این نظریه فقط در آینده میسر خواهد شد .

این رساله شامل شرح و توضیح اصول در زمانی (سنکرونیك) زبان فارسی میانه است و قواعد دستوری آن مستند بر متون مختلف پهلوی می باشد و بدمتون مانوی و کتیبه‌ها اشاره نمی شود .
مهمترین کتبی که برای نگارش این رساله استفاده شد عبارتند از :

Salemann . Mittelpersich

Hening : Das Verbum des mittelpersischen der Turfan fragment - Mitteliranische

Nyberg Hilfsbuch des Pehlevi

که مباحث حروف اضافه و ربط و ضمائر متصل در آنجا بحث شده است .

پارسی میانه و مقام آن در زبانهای ایرانی : Freyman :

Reihelt : Iranisch

۵۴ - محمد تقی بهار ملك الشعرا ، سبك شناسی جلد اول ، تهران ۱۳۲۲

۵۵ - برتلس ، زبان فارسی - دری - تاجیکی ، مسکو ۱۹۵۰

مختصات الفبا

آثار کتبی دوره ساسانی با الفبای آرامی تحریف شده نوشته می‌شد این الفبا شامل ۲۲ حرف بود که در کتیبه‌های اوائل ساسانی از هم کاملاً مشخص بوده‌اند ولی به‌مرور زمان چنانکه از روی سکه‌ها معلوم می‌شود در اثر تحریفات الفبا بصورت شکسته و کتبی در آمد و در نتیجه تعدادی از حروف هم شکل شده‌اند و فقط ۱۵ عدد آنها از هم مشخص می‌باشند.

حروف آرامی که در کتیبه‌ها و کتب پهلوی استعمال می‌شد

ترانسکرپسیون	الفباء کتابت	الفباء کتیب	
ā, a	د	لا	۱
b	ب	ب	۲
g	ق، ر	ر	۳
d	ق، ر	ز	۴
h	ه	ح	۵
v	ا	2	۶
z	س	س	۷
x, h	د	س	۸
t	-	ع	۹
z, z̄	پ، ر	?	۱۰

k	9	ع	۱۱
χ	2	-	۱۲
r, l), (ف	۱۳
m	6	ث	۱۴
n	۱	ذ	۱۵
s	و, ن	ز	۱۶
ā, ī, ē	۱	2	۱۷
ʃ, ʔ	و	4	۱۸
č	۶	ع	۱۹
r, l	۱	2	۲۰
š	و	2	۲۱
t	۳	م	۲۲

حروف ۹-۱۷ فقط در هزارش (ایدیوگرام) دیده می‌شود.
 در الفبای آرامی (مانند عربی) فقط حروف مصمت و مصوت‌های
 دراز (ā, ī, ē, ū, ō, ē) نوشته می‌شد. حروف مصوت کوتاه (i, u, a.)
 در کتابت وجود نداشت.

نوشتن حروف (مانند خط عربی) از راست به چپ بود فقط در
 اواخر قرن هشتم م در بعضی از نوشته‌ها از بالا به پایین نوشته می‌شد.

چنانکه از جدول الفبا نمایان است بعضی از حروف تلفظ‌های متعددی داشتند حرف **د** در مورد \bar{a} و h و x به کار می‌رفت .

حرف **ا** در مورد $l, r, n, \bar{o}, \bar{u}, v$ به کار می‌رفت .

حرف **و** در مورد f, p به کار می‌رفت .

حرف **لا** در مورد l, r به کار می‌رفت .

برای تشخیص اصوات $y - g - d$ (\bar{e}, \bar{i}) علائم خاص (دیاکری

تیک) در بالا و زیر حرف استعمال می‌شد مثلاً $\hat{d} = d$ و دو نقطه در بالا

$\bar{g} = g$ و در پائین $\bar{y}, \bar{i}, \bar{e}$ ولی در نوشتن این علائم همیشه بکار

نمی‌رفت و حرف (\bar{d}) بدون علامت معرف اصوات $d, g, y, \bar{i}, \bar{e}$

می‌شد . از خصائص دیگر نگارش پهلوی اتصال حروف به هم می‌باشد که

باعث تغییر شکل حروف می‌شود .

نمونه اتصال حروف

$$۲ = ۱ + ۱$$

$$۳۹ = ۱ + ۳ + ۳$$

$$۹ = ۹ + ۱$$

$$۳۳ = ۱ + ۱ + ۳ + ۳$$

$$۶ = ۶ + ۱$$

$$\hat{d} + \bar{d} = \hat{d}$$

$$۹ = ۹ + ۱$$

$$۳۱ \text{ یا } ۱ + ۱ + ۱ = ۳۱$$

$$۳۳ = ۱ + ۳ + ۳$$

$$۳۹ = ۶ + ۱ + ۱$$

$$۱ + ۳ = ۳ + ۱$$

$$۳ + ۳ = ۳ + ۳$$

$$۹ + ۱ = ۹ + ۱$$

$$۳ = ۳$$

$$۳ = ۱ + ۳$$

$$۳ = ۱ + ۱ + ۱$$

$$۳ + ۳ = ۳ + ۳$$

$$۳۱ = ۱ + ۱ + ۱$$

$$۳ + ۹ = ۳ + ۹$$

$$۳۳ = ۶ + ۱ + ۱$$

خصوصیات املاء

در متون پهلوی دوره ساسانی املاء قدیمی رعایت می شد بدین ترتیب که لغات به تلفظ قدیمی یعنی اشکانی ثبت می شدند .

اکنون مسلم گردید که حروف مصمت انسدادی بی p, t, k در حالات میان دو مصوت و بعد از حرف مصوت در زبان پهلوی دوره ساسانی تبدیل به سایشی آوائی معادل خود شده بود یعنی β, δ, γ یعنی تلفظ حروف β, δ, γ در متن $p = \beta$ و $t = \delta$ و $k = \gamma$ نوشته می شد $p a \delta$ را بصورت pat و $\beta a \delta$ می نوشتند یا کلمه « شب » $\beta a \delta$ تلفظ می شد ولی $\beta a p$ نوشته می شد

مثال دیگر « آبادان » $\beta w \delta \delta \beta \delta n$ تلفظ می شد ولی در خط $\beta p \delta \delta \beta \delta n$ ثبت می شد و یا « آگاہ » $\beta w \delta n$ تلفظ می شد ولی $\beta w \delta n$ نوشته می شد .

حرف δ نیز در حالات میان در مصوت بعد از مصوت به رسم قدیم δ نوشته می شد با وجود اینکه این حرف β و یا γ و در اواخر z تلفظ می شد .

مثال دیگر « روز » $r \delta \delta$ نوشته می شد و $r \delta z$ یا $r \delta \beta$ تلفظ می شد . βz یا $\beta a z$ را $ha \delta$ می نوشتند .
هزوارش = (ایدیوگرام)

در متون پهلوی کلمات زیادی وجود دارد که در خواندن تلفظ آرامی دارند این امر سبب شد که مدت زمانی مستشرقین بر این خیال باطل باشند که این زبان ممزوجی از پهلوی و آرامی است .

اکنون مسلم شده است که اجزاء آرامی در زبان پهلوی فقط بعنوان هزوارش (ایدیوگرام) استعمال می شد ، یعنی حروف آنها تلفظ

نمی‌شد بلکه شکل و ترکیب آنها معرف يك كلمه پهلوی بود و در قرائت کلمه معادل پهلوی آن را باید تلفظ نمود .

ابن مقفع در این باره گوید: پارسی زبانان رسم الخط مخصوصی داشته‌اند که به آن زوارش گویند مثلاً اگر مراد نوشتن کلمه «گوشت» باشد آن را به صورت *bistra* نویسند ولی *gōšt* تلفظ کنند و یا اگر منظور کلمه «نان» باشد *lahma* نویسند و نان تلفظ کنند^{۵۶}.

به روایت ابن مقفع متجاوز از هزار کلمه هزارش وجود داشت و گفته‌ی وی بی دلیل نیست چون فرهنگی که اکنون در دست است نمونه بارزی است از زیادی هزارشها . نکته جالب اینکه در متون مانوی که با نوعی از الفبای آرامی نوشته شده است هزارش وجود ندارد .

تعداد لغات آرامی بعنوان هزارش (ایدیوگرام) محدود و مشخص می‌باشد و کاتب به محض شنیدن و یا دیدن ترکیب حروف آرامی حتی بدون دانستن زبان آرامی معادل پهلوی آن را تلفظ می‌نمود مثلاً لغت ۶۲ (*yum* : «روز» به آرامی) *rōč* تلفظ می‌شد و *šap* (LYLY) تلفظ می‌شد .

(۵۶) جمله ابن مقفع که محمد بن اسحق در کتاب الفهرست نقل می‌کند چنین است: و لهم هجا يقال له زوارش يكتبون بها الحروف موصول و مفصول و هو نحو الفاكهه ليفصلوا بها بين المتشابهات مثال ذلك انه من اراد ان يكتب كوش و هو اللحم بالمریبه كتب بسرا و تقراء كوشة غنی هذا المثال **و یکتب** و اذا اراد ان یکتب نان و هو الخبز بالمریبه كتب لهما و تقراء نان علی هذا المثال **لهم** و علی هذا کل شی ارادوا ان یکتبوا الا اشیالا محتاج الی قلبها تکتب علی اللفظ (مترجم)

استعمال هزارش در کتابت اجباری نبود و کاتب می‌توانست تلفظ پهلوی آن را به کار برد مثلاً کلمهٔ پسر **pus** هزارش آن **𐭯𐭥𐭥** است و پهلوی آن **𐭯𐭥𐭥** نوشته می‌شد.

استعمال هزارش فقط برای خود کلمه و یا ریشهٔ آن بود و سایر حروف الحاقی چه پساوند و یا پیشاوند به تلفظ پهلوی نوشته و به آنها ملحق می‌شد (به آنها تکملهٔ صوتی گفته می‌شود) مثلاً در کلمهٔ **kartan** **𐭥𐭥𐭥𐭥** (کردن) ریشهٔ کلمه به صورت هزارش **𐭥𐭥𐭥** نشان داده می‌شود و علامت مصدری **tan** - با تلفظ پهلوی **𐭥𐭥** نوشته می‌شد.

در کلمهٔ **Kunam** «من می‌کنم» ریشهٔ کلمه با هزارش **𐭥𐭥𐭥** و ضمیر **an** - به فونتیک **𐭥** نوشته می‌شد.

در کلمهٔ **estātan** ریشه با هزارش **𐭥𐭥𐭥** و علامت مصدری **ātan** - به فونتیک **𐭥𐭥** نوشته می‌شد و غیره.

آوانویسی و حرف نویسی (نقل به حرف)

اشکالات بی‌شمار کتابت پهلوی از قبیل هم شکل بودن بعضی از حروف و وجود هزارش و حفظ املاء قدیمی خواندن و نوشتن را بسیار دشوار می‌نمود. از اواخر دورهٔ ساسانیان دبیران در کار اصلاح خط بر آمدند و با اضافه نمودن حروف مصوت کوتاه و تشخیص هر حرف با علامت مخصوص به خود اصلاح بزرگی انجام داده‌اند گرچه این اصلاح کاملاً دقیق و مطابق قواعد علمی نبود معیناً بسیاری از دشواریها را اصلاح کرد.

ترجمهٔ اوستا و کتب دینی که با خط جدید نوشته می‌شد به پازند معروف است.

بعضی از موبدان متون پهلوی را به خط عربی نیز نقل کردند که پارسی نامیده شد .

اکنون مستشرقین اروپائی برای ضبط دقیق تلفظ حروف لاتینی را به اضافه بعضی از حروف یونانی و علائم خاصی که برای تکمیل حروف لاتینی است به کار می‌برند مثل **θ** برای حرف مصمت جلو زبانی سایشی بی آوا مانند **th** بی آوا انگلیسی **θ** برای مصمت جلو زبانی سایشی آوائی مانند **th** آوا دار انگلیسی

ç : صامت مرکب (آفریکات) بی آوا چ

ǰ : صامت مرکب آوائی ج

š : تفسی بی آوا ش

š̄ : تفسی آوائی ژ

x : مصمت لُهو سایشی بی آوا خ (مثل خ ارمنی)

y : میان زبانی Sonant : ی

w : برای مصمت دولبی سایشی آوا دار شبید **w** انگلیسی و **B**

یونانی

γ مصمت لُهو سایشی آوائی حرف یونانی **γ**

سابقاً بعضی از مستشرقین برای آوا نویسی از الفبای عبری که تلفظ آن شباهت بسیاری به آرامی دارد استفاده می‌نمودند ولی اکنون همد حروف لاتینی را ترجیح می‌دهند برای آوا نویسی هزوارش همیشه حروف بزرگ لاتینی به کار می‌رود تا این گونه کلمات از لغات پهلوی متشخص باشد .

صوت شناسی (فونمیک)

یکی از خصائص مهم صوت شناسی پارسی میانه این است که حروف مصوت از لحاظ کشش با هم فرق دارند. سه زوج حروف مصوت وجود داشت که فرق آنها از هم دیگر فقط از لحاظ کشش می باشد.

i - ī a - ā u - ū

بجز آنها دو مصوت کشش دار وجود دارد که از تبدیل حروف مصوت مرکب (دیفتنک) پارسی باستانی حاصل شده است و ازین رو این دو مصوت معادل کوتاه ندارند

پارسی باستانی $e < ai$ ای

پارسی باستانی $o < au$ او

در نتیجه در پارسی میانه ۸ حرف مصوت وجود دارد که ۵ عدد

آنها کشش دار $i, a, u, \bar{i}, \bar{a}, \bar{u}, \bar{e}, \bar{o}$ و سه عدد کوتاه می باشند

تعداد حروف مصمت ۲۴ می باشد :

سایش بی آوا P. T. k.

انسدادی آوا دار b. d. g.

آفریکات بی آوا و آوا دار č, ĵ.

سایشی بی آوا f, š, s, x, h.

سایشی بی آوا β, v, b, z, ž.

m, n, l, r, y : Sonant

در نوشتن بعضی از کلماتی که دخیل از پارتی می باشند حرف

ه در حالت قبل از r به صورت حرف مصمت بی آوا پیش زبانی سایشی

گشاده ه می باشد (و در املاء پهلوی ص نوشته می شد).

šāvr شهر miṣr - ۱۱۳۶ مهر

ولی بعضی از مستشرقین بزرگ مانند زالمان و فریمان عقیده بر آن دارند که صدای h قبل از r به h تبدیل شده است و رسم املاء $\text{mi}^{\text{h}}\text{r}$ و $\text{ša}^{\text{h}}\text{r}$ بازمانده. رسم املاء تاریخی می باشد یعنی املاء قدیمی مراعات شده و نه تلفظ آن.

البته اظهار عقیده دقیق در فوتیک زبانهای مرده با دشواریهای زیادی رو به رو است که ما از ذکر آنها در این رساله خودداری می کنیم چنانکه ذکر شد دوره تحول فارسی میانه به دو قسمت تقسیم می شود: قسمت قدیم تر اشکانی و قسمت جدید دوره ساسانی است.

اختلاف این دو در صوت شناسی و یا بهتر بگوئیم در تلفظ مصمت ها مشاهده می شود در دوره جدید تغییراتی در واکهای مصمت ایجاد شد و حدس بر این است که مصمت های انسدادی بی آوا P.T.K. بعد از مصوت و حروف سونانت (در کلمه و جمله) تبدیل به مصمت های سایشی آوا دار معادل آنها شده است یعنی $\text{B}, \text{D}, \text{G}$ تلفظ پارسی باستانی و اشکانی āp در ساسانی تبدیل به āB «آب» شده است در اشکانی pitar در ساسانی $\text{pī}^{\text{h}}\text{ar}$ «پدر» در اشکانی āpātān در ساسانی āBāhān «آباد»

در اشکانی kartar در ساسانی $\text{kar}^{\text{h}}\text{an}$ «کردن»

در اشکانی raftak در ساسانی rafta^{h} «رفته»

البته در پهلوی کتابی بجای اصوات فوق حروف $\text{k}, \text{g}, \text{t}, \text{p}, \text{pe}$ و برای حفظ املاء قدیم ثبت شده است.

آفریکات (انقباضی) بی آوا č در حالت بعد از مصوت تبدیل به č و در فارسی جدید به z تبدیل شده است.

اشکانی hač ساسانی ač یا až (بعداً به az)

اشکانی apāč ساسانی aBāž (بعداً aBāz) تبدیل شده است.

ولی درمتون همیشه به صورت (ع) ثبت شده است .
در این رساله در کلیه مثالها املاء قدیمی متن مراعات می شود .
تکیه
در پارسی میانه تکیه بطور دائم در آخر کلمه می باشد بنابراین
در این رساله احتیاج به ثبت آن نیست .

ساختمان کلمه

پاوند

(۱) -ā - (āδ-) بعضی از صفات توصیفی را به اسم معنی تبدیل می کند :

پهن pahm ۳۲۰	پهن pahnād ۳۲۰
روشن rōšn ^(۱)	روشنایی rōšnād
گرم garm	گرمی garmād

این پاوند در پارسی میانه مورد استعمال زیادی ندارد .

(۲) -ak

الف - برای تصغیر و تحجیب انسانوی شود :

گل سرخ vard	گل سرخ کوچک vardakē (اسم خاص)
چشم cašm	چشم cašmak
کوه kōf	کوه کوف kōfak

ب - اگر به آخر بعضی از اسما باید معنای جدیدی را می رساند .

تخم tōxm ۳۱۳	تخم tōxmak ۳۱۳
دو dūt ۳۲	خانواده. اجاق dūtak ۳۲

(۱) - امثال فوق نقل از کتاب "زالمان" : Mittelpersisch می باشد که به صورت آوانوشت آمده است.

هزء hazār هزار هزءو hazārak هزاره

ج - در بعضی موارد به اسی اضافه می شود بدون اینکه در معنی آن تغییری دهد :

هء cār چاره هءو cārak چاره

هء kām کام هءو kāmak کام میل

د - اگر به آخر اسی که از عدد و اسم ترکیب شده باشد افزوده شود صفت می سازد :

هءو 15-sālak (pānzdah) پانزده ساله

هءو 3-šapak (sē) سه شبه

ه - به ماده زمان حال بعضی از افعال افزوده می شود و تشکیل اسم می دهد :

هءو vitar- (vitaran: آرن) هءو vitarak راه

(راهی که بنا بر عقاید زردشتی ارواح از آن عبور می نمایند .)

-āk

هء (۲)

به ماده زمان حال افعال اضافه می شود و تشکیل اسم فاعل و صفت می دهد و گاهی صفت

فاعلی تبدیل می شود :

هءو dān- (dānistān: دانستن) هءو dānāk شخص دانا

هءو rav- (raftān: رفتن) هءو ravāk روند - راج

-ān

هء (۴)

الف - نسبت پدری و اجدادی را بیان می کند :

هءو ۳ Artaxsēr i pāpakān اردشیر از

خانان باکت .

ولسر د ولسس ۳۳ Dārāp i Dārāpān دارا از خاندان دارا

ب - به بعضی از اسما اضافی گردد و اسم مکان می سازد:

فهرس - سپاه spāh فهرس ۱۳ Spāhān سپاهان

ج - گاهی علامت صفت می باشد:

yāvēdān جاویدان

-ān

۳۵

از مادهٔ زمان حال فعل، اسم فاعل می سازد:

dav- (davitan: رویدن) davān روان

vaz- (vazitan: وزیدن) vazān وزان

و گاهی اسم فاعل به معنی اسم به کاری رود:

aslan vārān باران (vārītan: باریدن - آمدن برف و باران)

-ānak

۳۶

از اسم صفت می سازد:

mart ۱۶ martānak مروان

-āvand

۳۷

صاحب صفت و یا خصوصیتی را می رساند:

x^vēs خویش x^vēsāvand خویشاوند

hunar هنر hunarāvandīh (بازنده اسم معنی h) هنرمندی

-ēak . -īēak

۳۸

پسوند تصغیر و تحجیب است

دخترک کنیزک	kanīčak	۹۰۱۹	دختر	kanīk
سنگ کوچک	sangčak		سنگ	sang
	xōčak		خوک	xōk

-čār ۹۰۱۹

اسم مکان می سازد :

سنگد	uzdēčār	۹۳۹۳	بیت	uzdēs
	kārēčār		نبرد	kārēčār

(فارسی باستان: -kāra)

-čik , -čik ۱۰

نسبت به محل و کشور را می سازد :

رازی (فارسی باستان : Raza)

-dān ۱۱

اسم مکان می سازد :

زندان zēndān قبر ast'dān

-ēn ۱۲

اسم را تبدیل به صفت می نماید :

شیرین	šīrēn	شیر	šīr
کسری	zurrēn	زر	zar

-g ۱۳

کم استعمال می شود:

vistarg رختخواب (از *vislar* - فعل *vistarlan* گستردن)

vitarg محل عبور (از *vilartan* عبور کردن)

andar اندریان . در فارسی سیاه *andar*

-ih

۱۰۱۰

اسم معنی می سازد:

الف - از صفت: *vatih* (ص) *tārik* تاریک *vatih* تاریکی

تاریکی

۱۱۰۱ *vatih* بر ۱۱۰۱ *vatih* باری

در بعضی از موارد به صفت تفضیلی مختم به پسوند *(-tar)* اضافی شود:

۱۱۰۲ *mistar* بزرگتر بهتر *mistar* (ص) *mistar* متری

ب - از اسم

۱۱۰۳ *dōst* دوست *dōst* (ص) *dōst* دوستی

۱۱۰۴ *pātxsāh* پادشاه *pātxsāh* (ص) *pātxsāh* پادشاهی

پادشاهی

ج - از بعضی از ضمیرها

۱۱۰۵ *x^vēs* خویش *x^vēs* (ص) *x^vēs* خویشی - مال خود -

مالکیت

۱۱۰۶ *xual* خود *xual* (ص) *xual* خودی - نفس خود

در اصل رابط (بست) (verbum substantivum) سوم شخص مفرد و موارد اشیاء منفی:

سوست hast - بست - وجود دارد سوست hastih هستی

لوست nēst - نیست - وجود ندارد لوست nēstih نیستی

هر - گاهی از ماده افعال زمان حال

بوست bau - بوست (būtan ۱۱۶۱۱۳۰ بودن) بوست bauih بوستی

و - باید توجه نمود که این پسوند بصیغه سوم شخص مفرد بعضی از افعال اضافی شود و اسم معنی می سازد:

همیشه خواهد بود hamē bauēt ۱۲۱۱۳۰

همیشه وجودیشگی (در آینده) hamē bauētih ۱۳۱۱۳۰

همیشه وجود داشت hamē būtih ۱۴۱۱۳۰

وجودیشگی (در گذشته)

-tihō

(۱۰) -

قدیمی سازد:

الف - از اسم:

قانون dat ۱۵۱۱۳۰ قانون datihā - از راه قانون

دانش دانānāk ۱۶۱۱۳۰ دانānākihā دانشدانه

ب - از بعضی صفات:

راست rāst ۱۷۱۱۳۰ راست rāstihā راستی

خوب xūp خب ۳۰۳۳ xūpīhā خوبی
-īk

(۱۶) یو

اسم را ب صفت تبدیل می کند :

نام nām نام ۳۱۱۱۱۱ نام nāmīk نامی، مشهور
افزون afzōn افزون ۳۱۱۱۱۱ یو afzōnīk افزونی، فراوانی
-īsn

(۱۷) یو

مادۀ زمان حال افعال را تبدیل به اسم مصدری نماید :

دانستن dānistān (دانستن) dānistān دانستن dānistān
کار کردن karlan (کار کردن) kun ۱۱۱۱۱۱ کنش عمل kunīsn
در مقام خبری اسهای مشتق از فعل منخوم به -īsn - معنی الزام را می رساند :
باید بود bavīsn (باید بود) bavīsn

۳۱۱۱۱۱ ۳۱۱۱۱۱ ۳۱۱۱۱۱ ۳۱۱۱۱۱

andar hamahlān adartan ut carp ut hucasm bavīsn.

در میان همالان فروتن و نرم و پاک نظر باید بود. (Mx., II, 31). ēst (ēstātan) ایشان

۳۱۱۱۱۱ ۳۱۱۱۱۱ ۳۱۱۱۱۱ ۳۱۱۱۱۱ ۳۱۱۱۱۱
martumān pat ēn 3 rās saxt ēstīsn.

مردم باید در این سه راه سخت بایستند (بایداری کنند) (Pn, 23, 4-5)

از اسم مصدر منخوم به -īsn - با افزودن پسوند می توان صورت های زیر را ساخت :

الف - با اضافه نمودن پسوند صفت نسبی یو -īk - صفت مشتق از فعل

وجودی آید (گاهی به معنی الزامی و یا توانستن)

دانش dānišn ۳۳۳۳ یو dānišnīk دانستینا

apāyistān ۳۳۳۳ شاید - مناسب بودن (از apāyistān)

مادّه زمان حال آن apāy می باشد) ۳۳۳۳ یو apāyisnīk شاید

ب - با اضافه نمودن پسوند -ihā - قدیمی سازد :

۳۳۳۳ منش mēnišn (از mēnišnāz، از فعل زمان حال mēn فکر کردن)

۳۳۳۳ - mēnišnīhā با اعتقاد کامل یا ثابت قدیمی

راه rāvišn ۳۳۳۳ - ریش rāvišn (از rāvišnāz، از فعل زمان حال rav رفتن)

همیشه hamē ۳۳۳۳ - hamē rāvišnīhā همیشه بپوست

ترکیب ۳۳ - isn - با پسوند اسم معنی -ih - در اسمهای مرکبی که مجرد دوم

آن اسم مصدری که از فعل مشتق شده باشد . دیده می شود :

۳۳۳۳ نمان nihān ۳۳۳۳ - rāvišnāz راه . ۳۳۳۳ - ۳۳۳۳

nihān-rāvišnīhā لزوم پنهان شدن - پنهانی

۳۳۳۳ (حالت غیر صریح paḍ - پا - رها) rāvišnāz راه

۳۳۳۳ - rāvišnīhā - paḍ تعقیب کردن - برزد پای کسی رفتن

-k (فارسی باستان : -kā)

در فارسی میانه استعمال کمی دارد :

۳۳۳۳ جادوگر yātūk ۳۳۳۳ زانو zānūk

۳۳۳۳ بندی hindūk ۳۳۳۳ قیو یو gētīk مادّی . دنیوی

رثو *bandak* بنده - نوکر

(۱۹) *-kar*

از اسم بسط صورت‌های زیر برای سازد:

الف - صفت فاعلی:

پروزی *pērōz* *pērōzkar* پرورگر

ب - گایی صفت می سازد:

سوخو *apasōs* *apasōskar* سوخو کننده

(۲۰) *-kār*

اسم بسط را تبدیل به صفت فاعلی می کند:

گناه *vinās* *vināskār* گناهکار مجرم

(۲۱) *-kēn*

صفت می سازد:

بیم *bīm* *bīmkēn* بیناک

شرم *šarm* *šarmkēn* شرکین

(۲۲) *-nāk*

صفت می سازد:

تارس *šars* *šarsnāk* ترسناک

خشم *xšm* *xšmnāk* خشناک

(۲۳) *-andak* *-andak* افو

از مادّه زبان حال افعال اسم فاعل و صفت فاعلی می سازد :

bav- (بودن) باو *bavndak* باو
živ / ziv- (فارسی باستان : *živ*) باو *živandak* باو
sāyitan / sāyistan (مادّه زبان حال فعل - *sāy* : قدرت - قادر بودن)
 باو *sāyēndak* باو - توانا
 باو *sāyēndakih* باو - توانا
 -āk (یا -ak)

۹۱ (۲۴)

اسم را تبدیل به صفت و اسم ذات می نماید :

۹۲۱ *nēvak* نیکو - خوب - زیبا ۹۱۹۲۱ *nēvakōk* خوب - زیبا
 فارسی باستان *masta* مست . ۹۱۹۲۱ *mastāk* مست است
 شده . فارسی باستان : *naryava* ایلو *nerōk* نیرو . قدرت
 -uk

۹۱ (۲۵)

در فارسی میانه به ندرت به کار می رود :

با اضافه کردن این پسوند صفت ساخته می شود :

۹۱۹۲۱ *ēapuk* چاکت (فارسی باستان : *ēapu-ha*)
 ۹۱۹۲۱ *sapuk* سبک

(۲۶) *ōmandi* - *mand* - (ندرتاً *ēmand*)

نشانه صفت ملکی است

۳۳۳۳ *uzuan* زبان ۳۳۳۳ *uzuanōmumil* زبان دار

rāy بزرگ - درختان لس rāyōmand 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥
 xʷarr ٲٲ زشایی xʷarrōmand 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 صاحب فرزندگی
 دازنده جلال و شکوه
 sūt سرد sūtōmand 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 سوزند
 sōy شوهر sōyōmand 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 شوهردار
 -pān 𐭠𐭥𐭥 (۲۷)

اسم ذات می سازد با معنی نگهدار چیزی - نگهبان چیزی :

stōr 𐭠𐭥𐭥 آب stōrōmand 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 نگهدار آب
 marz 𐭠𐭥𐭥 مرز marzōmand 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 مرزبان
 -pat 𐭠𐭥𐭥 (۲۸)

اسم می سازد به معنی صاحب چیزی :

dahyu 𐭠𐭥𐭥𐭥 کشور dahyupat 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 صاحب کشور
 -rōn 𐭠𐭥𐭥 (۲۹)

نذرنا به کاری رود و صفت می سازد :

berōn 𐭠𐭥𐭥𐭥 بیرون - andarōn 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 اندرون
 -islān , -stān 𐭠𐭥𐭥𐭥 (۳۰)

اسم مکان می سازد :

sap 𐭠𐭥𐭥𐭥 شپستان - Gurzistān 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 گرجستان

برای نام گذاری وقت و فصول هم استعمال می شود :

۳۳ تپ گرم *tāp* تاپستان *tāpistān*

zam zamistān زمستان

-itār , -tār

۳۱

اگر به آخر افعال متصل شود، صورت‌های زیر برای سازد :

الف - صفت فاعلی می‌سازد که خود مانند صفت استعمال می‌شود :

۳۴ فریبکار *frēftār* (از *frēftan* فریفتن)

۳۵ داتان *dātan* خلق کردن *dātār* خالق - دادر

۳۶ ماتان *matan* آمدن *matār* آینه‌دار، روزه، رجوع‌کننده

ب - اسم مشتق از فعل می‌سازد که معنی منفعلی دارد :

۳۷ گرفتار *griftār* گرفتار (از *griftan* گرفتن)

(۳۲) ۱) -var , -ovar

اسم و صفت می‌سازد با معنی صاحب چیزی :

۳۸ جان *jān* ۳۹ جاندار - صاحب جان *jānvar*

۴۰ کین - انتقام *kēn* ۴۱ کیننده *kēnvar*

۴۲ دست *dast* ۴۳ دستوار *dastovar*

-vār

۳۳

تشکیل صفت و اسم می‌دهد :

۴۴ خدای شاه *x'atāy* ۴۵ شاه *x'atāyvar*

۴۶ خدای وار *sačāk* ۴۷ مناسب *sačākuār*

۷۲۰۶ - *dus-*

عکس معنی میشوند - *hu-* را می دهد . اسم را تبدیل به صفت می کند :

چشم *časm* 𐭪𐭥𐭥𐭥 چشم *duščasm* حسود

duščasmih حسودی

سوس *ākāh* آگاه *dušākāh* نادان

اسم مرکب

کلمات مرکب فارسی میانه را بر حسب اجزای ترکیبی و رابطه بین آنها می توان به دو دسته تقسیم نمود :

- ۱- کلماتی که از اجزای همجنس تشکیل می شود
- ۲- کلماتی که از اجزای غیر همجنس تشکیل می شود . بدین معنی که معنی یکی از اجزای مشروح و یا متمم و یا منکرل جز و دیگری است . تعداد کلمات استه اول نسبت کم است :

طرز تشکیل آنها دو نوع می باشد :

- ۱- دو اسم که اولی بسیط و یا همراه پسوند *-ak* - و دومی همیشه با پسوند *-ān* می باشد تشکیل اسم مرکبی می دهد که معنی هر جز محفوظ می باشد :

رؤس *rōš* و رؤس *rōš-sapān* و رؤس *rōš-sapān* شانه روز

رؤس *rōš* و رؤس *sap* شانه

- ۲) با تکرار اسم صفت مرکب می سازد :

رؤس *evēnak* و رؤس *evēnak* از برنوع - گوناگون

۱۹۲۲م *ēvānak* وسیله - سب

۱۹۲۲م ۱۹۲۲م ر

pātipās i ēvānak ēvānak (Mx., II, 48, 193)

بر نوع مجازات

کلمات دسته دوم اقسام زیادی دارند و ما اقسام زیر را تشخیص داده ایم :

(۱) از ترکیب دو اسم که اولی برای توضیح و تکمیل معنی اسم دومی است و تشکیل یک اسم مرکب می دهد :

وسله ۱۹۱۳ *kānnāmak* کتاب کار ، از *hār* کار و ۱۹۱۳

nāmak نامک

۱۹۱۳ *stōngās* ستورگاه - اصطبل از *stōr* استور

۱۹۱۳ *gās* گاه - مکان

۱۱۱۳ *tan-bahr* بلندقد - زیباقد از *tan* تن و *bhr* بدن

bahr زیبائی

در این نوع کلمات اسم اولی می تواند پسوند *-ān* داشته باشد :

۳۱۱۱۳ *mīhrān-drūz* پیمان شکن از *mīhr* درستی

drūz دروغگو

با اضافه شدن پسوند *-ih* (به اسم مرکب از مضاف و مضاف الیه) اسم معنی می سازد :

۵۱۱۱۳ *cašm-ariskih* حشوی از *cašm* چشم

arisk ریشک و حشوی

(۲) از ترکیب صفت با اسم صورت های زیر را می سازد :

الف - صفت :

۱۳۱۳ $vat-xem$ بر اخلاق از ۱۳۱ vat به ۱۳۱ xem اخلاق۱۳۱۳ $yut-bes$ بی غم از ۱۳۲ yut بدون - سوا ۱۳۱۳

بēs غم

۱۳۱۳ $adar-tan$ فروتن از ۱۳۱ $adar$ زیر-پایین ۱۳۱ tan

تن - بدن

ب - اسم :

۱۳۱۳ $vēh-dēn$ به دین . زروشتی از ۱۳۱ $vēh$ خوب - به و۱۳۱ $dēn$ دین۱۳۱۳ $adān-mart$ جاهل - نادان از ۱۳۳ $adān$ بی اطلاع - نادان۱۳۱ $mart$ وبا اضافه نمودن پسوند $-ih$ - تشکیل اسم معنی می دهد :۱۳۱ $vat-kāmakih$ بر اندیشی - بدخواهی از ۱۳۱ vat و ۱۳۱ $kāmak$ ۱۳۱ $vat-kāmak$ بدخواه - بر اندیش از ۱۳۱ vat به ، و ۱۳۱ $kāmak$ آرزو - میل۱۳۱ $anōsak-x'atāyih$ استیلا ی ابدی - مالکیت جاودان۱۳۱ $anōsak$ ابدی - جاودان و ۱۳۳ $x'atāy$ خدا - مالک

۲) ترکیب اسم با صفت تشکیل صفت مرکب می دهد :

۱۳۱ $nēm-lārik$ نیمه تاریک (از ۱۳۱ $nēm$ نیم ، و ۱۳۱ $lārik$

تاریک)

x'āhrīh خوشی، سعادت

۱۰) از ترکیب ضمیر ۳۳ *x'at* خور، مال خود، و یا *harvisp* همه تا اسم محموم: پیسوند *-ih* صورت‌های زیر ساخته می‌شود:

الف - اسمی سازد:

۳۳ *x'at dāsakīh* - ۳۳ *dāsakīh* شرارت‌زاتی از ۲۲ *dāsakīh*

ظلم و شرارت

۳۳ *harvispākāhīh* - ۳۳ *harvispākāhīh* علم به هر چیزی، از ۳۳ *harvispākāhīh*

آگاهی

ب - صفتی سازد:

۳۳ *harvispnevākīh* - ۳۳ *harvispnevākīh* دازندگی به مضامین خوب، از ۳۱ *harvispnevākīh*

خوبی

۳۳ *harvisp-vattarīh* - ۳۳ *harvisp-vattarīh* دازندگی به مضامین بد، از ۳۱ *harvisp-vattarīh*

vattar صفت تفضیلی *vat* بد، *vattarīh* بدی

۸) از ترکیب اسم با ماده زمان حال فعل صورت‌های زیر بدست می‌آید:

الف - اسم با معنای اسم فاعل:

۳۱ *sardār* سردار از ۳۱ *sar* سرد، *dār* (ماده فعل داشتن)

از زمان حال *dāstan* ۱۱۳۱ (داستان)

۳۱ *dast-gīr* لگن‌کننده - نجات‌دهنده از ۳۱ *dast* دست

، *gīr* (ماده زمان حال فعل *gīrftan* گرفتن)

ب - تشکیل صفت می ..

۱۱۹۵ bim-kun ترکیب نرسناک - وحشت آور (ماده فعل کردن در زمان حال ۱۱۹۵

kun و نرس bim < نرس)

گاهی در این موارد جزاؤن اگر بایسند ē - باشد در حالت غیر صریح (غیر فاعلی) است
فعل سوید و سپاس spāsē-snās سپاس شناس از فعل سوید spās

سپاس و سپاس snās ماده فعل شناختن در زمان حال

با اضافه نمودن پسوند و - īh - بر ترکیب ذکر شده می توان اسم معنی درست آورد :
فعل سوید و سپاس spās dārīh سپاس داری - تشکر از فعل سوید spās

سپاس و سپاس dār (ماده زمان حال فعل سوید) dāstan داشتن

از ترکیب صفت با ماده زمان ماضی فعل بایسند اسم معنی و - īh - اسم می سازد :

۱۱۳۰ avin-bātīh بی پردزی بودن - شکست . از ۱۱۳۰ avīn

شکست یافته و ۱۱۳۰ bāt (ماده زمان گذشته فعل būtan بودن) .

جزء اول این گونه ترکیب می توان قید همه hamē همیشه را اضافه نمود :

همه hamē bātīh همه بایسند (در گذشته)

ترکیب عدد و - ē - یک - با ماده زمان گذشته فعل تشکیل صفت می دهد :

۱۱۳۱ ē dāt یکتا زاده - تنها زاده شده . از ۱۱۳۱ dāt (ماده زمان

گذشته فعل dātan آفریدن)

ترکیب اسم با صفت با اسم فاعل مخوم - tā - تشکر صفت فاعلی و صفت

فرامردار framān burtār

بگ ۱۳۱۶۱۶ bim-nimūtārīh بگ آبرس نشان دادن از بگ bim آبرس

۱۳۱۶۱۶ nimūtār نمودار از فعل ۱۱۳۱۶۱۶ nimūtan نشان دادن .

۱۱) ترکیب اسم یاصفت مختم به پیوند بو ak- با ماده زمان حال فعل با پیوند و- th- تشکیل اسم مصدری دد :

۱۳۱۶۱۶۱۶ dānāk دانده - دانده dānāk-dānākīh علم دین از ۱۳۱۶۱۶۱۶ dān دین و ۱۳۱۶۱۶۱۶

dānāk داناک - دانده (از فعل dānistān دانستن)

۱۳۱۶۱۶۱۶ vānākīh روشن بینی از ۱۳۱۶۱۶۱۶ rōšn-venākīh روشن rōšn روشن

- واضح vānāk و ۱۳۱۶۱۶۱۶ vānākīh (از فعل dānistān ماده زمان حال فعل vān است)

۱۲) ترکیب اسم ویاصفت با اسم مصدر مختم به ۱۳۱۶۱۶۱۶ isn- (مانند ۱۳۱۶۱۶۱۶ kunīsn, ۱۳۱۶۱۶۱۶

dānīsn و غیره) تشکیل اسم با معنی فاعلی ویاصفت می دد :

۱۳۱۶۱۶۱۶ rāst gōpīsn راستگو . از ۱۳۱۶۱۶۱۶ rāst راست

۱۳۱۶۱۶۱۶ gōpīsn گفتن (ماده زمان حال فعل ۱۳۱۶۱۶۱۶ gōg از گفتن ۱۱۳۱۶۱۶۱۶

gūftan می باشد).

۱۳۱۶۱۶۱۶ frārōn خوب و ۱۳۱۶۱۶۱۶ kunīsn کنش - عمل (۱۱۳۱۶۱۶۱۶ kunnān ماده زمان

حال فعل ۱۱۳۱۶۱۶ kartan کردن - می باشد): ۱۳۱۶۱۶۱۶ frārōn kunīsn

درستکار - شخص درستکار

۱۳۱۶۱۶۱۶ frātōm تخت - اولین . ۱۳۱۶۱۶۱۶ dānīsn دانش (ماده زمان حال

آن ۱۳۱۶۱۶ dān می باشد از فعل dānistān دانستن): ۱۳۱۶۱۶۱۶ dānīsn

۴۹. *fratom-dānišn* اولین دانای نخستین کسی که دارای دانش است .
 اضافه شدن پسوند *-īh* . چنین ترکیباتی اسم مصدری سازد :
 وند *drōv* وند *drōv gōβišnih* دروغ گوئی از وند *drōv*
 دروغ ، *gōvīšn* گفتن .
 ۳۰ *uzdēs parastīšn* بت پرستی . از ۳۰ کنین
uzdēs بت ، *parastīšn* پرستیدن .
 اگر جز اول این گونه ترکیبات اسم باشد این جزوی تواند در حالت فرم صیغ باشد :
 (با پسوند *-ē*) : *pašē-ravīšn* تعقیب کردن . دنبال
 رفتن . *raftan* رفتن (ماده زمان حال آن *rau-* می باشد) .
 به این گونه ترکیبات می توان صفات مرکبی اضافه نمود . این صفات مرکب از ترکیب
 ضمیر *hamāk* همه با اسم مصدر مختم *-išn* (مثل *pašīšn*)
 پرستیدن (با پسوند *-īh*) تشکیل شده اند :
 همه *hamāk pūrsīšnīh* پرستنده همه چیز - دانای همه چیز
 ۳۱ *hamē* همه . و یا *apāē* . بازه را می توان با کلمات زیر ترکیب
 نمود :
 الف - با ماده زمان ماضی فعل *drōvīšn* و پسوند *-īh* :
 همه *hamē būtih* وجود ابدی (رکته شده) از فعل *būtan*)
 ماده فعل ماضی آن *būt-* می باشد .
 ب - با فعل بودن "رسوم شخص مفرد مضارع" :
 همه *hamē būdīšn* بودن همه

مثلا *adar* پائین - زیر *de* *apar* بالا ترکیب شده اند :
had-adar زیر - پائین .
had-apar زیر - بالای - از بالا .

صرف

کلیات

زبان فارسی میانه جزو زبانهای است که ساختمان صرفی آن قابل تجزیه است. وجود حالت های صرفی اسم که در فارسی باستان دیده می شد. در فارسی میانه تقریباً از بین رفته است. سکای ۵ حالت که در فارسی باستان وجود داشت فقط دو حالت در فارسی میانه باقی مانده است: حالت صریح یا اصلی (فاعلی) و حالت غیر صریح (غیر فاعلی). صرف این دو حالت فقط در اسم و صفت و آن هم فقط در مورد مفعول و در ضمیر شخص اول مفعول باقی مانده است. بعلاوه حالت صریح بیشتر به کاری رفت تا حالت غیر صریح که تدریجاً متروک می شد. ولی برعکس حالت غیر صریح ضمیر اول شخص مفعول (من man). بیشتر از حالت صریح آن az مورد استعمال داشت.

با وجود آنکه تدوین صرفی اسمها در فارسی میانه زیاد نیست. معیناً انواع ساختمان آنها از لحاظ اجزاء اسم بیشتر از زبان فارسی است. تدوین صرفی حالت های اسم و صفت که چه شبیه هم هستند (حالت صریح برود آنها به صورت اصلی و حالت غیر صریح آنها با پسوند ē می باشد) ولی تشخیص آنها بر حسب عمل ویژه آنها در جمله می باشد. علامت جمع -ān و -ihā فقط برای اسمها و بعضی از ضمیرها به کاری روند و صفت فقط در حالتی که مقام اسم را داشته باشد با آنها جمع بسته می شود.

یکی از مشخصات اسم اینست که حرف تعریف نامعین ē به آخر آن اضافه می شود. ضمائر در فارسی میانه مثل سایر زبانهای هندواروپائی از نظر صرفی مبدا واحدی ندارند. به نیکوترین وجه مشخصه ضمائر شخصی حالت جمع آنها است که منش دیگری دارد. مثلاً ضمیر اشاره ēy-ān (تو شخص مفعول) در حالت جمع ōsān

۱۳ ایشان است که از حالت اضافی (جمع) فارسی باستان گرفته شده است. ضمیر *har* *har* *har* تغییر ناپذیرند.

فعل ساختمان کلاماً مشخص و مخصوص به خود دارد بدون آنکه با سایر اجزاء کلام بهمچگونگی شابهتی داشته باشد. شخص و عدد بوسیله ضمائر شخصی مشخص می شود. زمان و وجه و صرف افعال تابع صورتهای مخصوص و مشخص می باشد. صرف افعال نتیجه تحولات افعال باستانی است و بجز ماده فعل زمان حال که در اش زبانهای ایرانی باستانی است، بترتیب ماده زمان ماضی نیز از اسم مفعول زبان باستانی مشتق گردید. قیود کلاماً غیر متغیر بودند و اغلب آنها از اسم و یا صفت با پسوند *-ihā* ساخته می شدند.

اسم

حرف تعریف

در فارسی میانه حرف تعریف نامعین *e* وجود دارد که به آخر اسم اضافی شود. وجه اشتقاق

آن از فارسی باستان *aiva* به معنی یک است. *aiva* یک *ev* *ev* تبدیل شده است. عمل همه آن تخصیص و جدا کردن واحد غیر شخصی از دسته دیگر و یا طبقه موجودات و اشیا است. حرف تعریف نامعین در موارد زیر استعمال می شود:

۱- اگر مراد کوبنده یک اسم ذات نامعین که معرفت کرده و جنس خود می باشد و یا برای تکیه بر حادثه باشد به آخر آن اسم حرف تعریف (*e*) اضافی کند و برای تأکید بیشتری توان عدد یک *ev* که حرف تعریف *e* از آن مشتق است اضافه نمود:

۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰

گوری اذروشت گذشت اردشیر و پسر ارشد اردوان از پس آن گویا ناختند .

۳- برگاه اسم غیر مشخص توسط جمله فرعی مشخص و توصیف شود :

لو لسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه
 لسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه
 و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه

tō nē dānākīhā kart kā-tpat eīs-ē kē ziyān nē hac-ae

sayist bātān apāk vazurgān stēzak burt (Kn., I 7-842)

تواند اینها کردی وقتی که بر سه چیزی که زبان از شش نشایت بودن . با بزرگان سینه
 بردی .

سله و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه
 و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه

Arđavān rāb kanīcak-ē apāyīšnīk bāt kē hac apānīk

kanīcakān grāmīktar dāst (Kn., II. 8, 1)

اردوان را کنیزکی بایسته بود که از دیگر کنیزکان گرامی تر داشت .

نقطه مقابل حرف تعریف نامعین *ē* ، اسم بدون حرف تعریف می باشد و در دو مورد اصلی زیر
 استعمال می شود :

۱- اسم معین و اسم بطور کلی :

سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه و سوسوسه

en dāst nēvuk ut gūr etar vas (Kn., I. 731)

ب - مفعول صریح :

س سبط ا س س س ۱۱۱۶ | س س س س س س س س س س س س س س
 ۱ س س س س س س س س س س س س س س

pas x'ēs tan ut asuārān ranjah mā dārēt ut aspān mā
 ranjēnēt. (Kn., III, 1620)

خویشتن و سواران را زنجیر مارید و اسبان را زنجیر مکناید.

ج - مضاف الیه :

۱ س س س س س س س س س س س س س س

... ut Sasān sapēnē pāpak bat (Kn., I, 26)

ساتان چوپان پاکت بود.

س س س س س س س س س س س س س س

Öhrmazd dām ham nē Ahriman dām. (Pn., 18 19-20)

من مخلوق مبرزدم نه مخلوق اهریمن.

د - خبر

س س س س س س س س س س س س س س

س س س س

u-m ē sūt. u-m ē ziyān? u-m kē dōst, u-m kē dūšman?

مراچه بود مراچه زیان ؟ که دوست من است و که دشمن ؟ (Pn., 182-3)

س س س س س س س س س س س س س س

murtūm ham nē dēv (Pn., 18 18-19)

من انم نه دیو .

هـ - ظرف مکان :

کو م سواریک و ههچ و سووا و صابو راصا

ān 2 asvār katām gyāk patīrak bāt? (Kn., III, 15, 17)

آن دو سوار کدام جایزیه بودند (= به کدام سوی می فرستند) .

و - ظرف زمان (بدون حرف اضافه) :

۱ سبک واد س للوید ساس ۱۳۵۹ سعوو۱۱ صا نوو۱۱

۱۳۲ ر الهم ۱۳۱۳ تروصا

ut pas har 3 šap xvamn tiyon dit estāt pēs i osān guft

(Kn., I, 3, 12)

پس خواب هر سه شب همانطور که دیده بود پیش ایشان گفت .

بجز این موارد اسم در حالت صریح در کلیه موارد و با کلیه حروف اضافه مقدم و حرف اضافه مؤخر *rāb*

استعمال می شود :

۱ ۱۱۱۱ ۱۳۵۹ ۱ کی سلس ۱۳۱۳ ۲ ۱۳۱۳ س

ut pat passāz ō Ardāvān guft kū* (Kn., II, 13, 15)

در پاسخ به اردوان گفت که

۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳ ۱۳ س ۱۳

hač im rōc tāk 3 rōc (Kn., II, 10, 6)

از امروز تا سه روز دیگر .

𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 *Dāpak rād pus-ē hast (Kn., I, 524)*

پاپک را پسری هست .

اسم در حالت صریح به صورت جزای اسمی افعال مرکب نیز استعمال می شود:

𐭣𐭆𐭫𐭂𐭅𐭭𐭥𐭂𐭈𐭭𐭥𐭂𐭈𐭭𐭥𐭂𐭈𐭭𐭥𐭂𐭈𐭭𐭥𐭂𐭈𐭭 *ut hamāk gēhān rōšnih kart (Kn., I, 29)*

و به همان روش کن کرد .

حالت غیر صریح - صورت تحول یافته حالت اضافی (gmilitif) استثنائی است و بیشتر دلالت بر مالکیت دارد . اسم در مقام اضافه ملکی در حالت غیر صریح می باشد و معمولاً قبل از مضاف الیه قرار دارد :

𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 *zamān handācāk ō kār-ē dāstān (Bd., I, 723)*

زمان اندازه گیر کار دادگر است .

زمان اندازه گیر کار دادگر است .

𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 *u-s dāt ō odyārīh-ē xwāp āsōnih-ē dātār (Bd., I, 8420)*

و به یاری او خواب را آفرید که آسانی بخش است .

و به یاری او خواب را آفرید که آسانی بخش است .

و نه زنا اگر اسم در حالت غیر صریح باشد صفت به جای اسم مضاف الیه قرار می گیرد :

𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 *Zartuxst purr-xralih rād xēm ut varisn-ē frārōn nē -*

𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 *nīgōxtaxīst ut nē ūyāpichīst (Mx., LVII, 5926-27)*

𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 *nīgōxtaxīst ut nē ūyāpichīst (Mx., LVII, 5926-27)*

𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭 𐭯𐭆𐭕𐭆𐭭

𐭧𐭣𐭠𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥
𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

hakar Kai. Huerauē uzdeštar i pat var i Čēst nē hond
hat (Mx., II, 3895)

اگر به وسیله کيخسر و تگده بر ماحل دريا چي چيت ويران نشد بود.

اسم در حالت صحیح همچنانکه در حالت مریح با حرف اضافه مقدم و حرف اضافه مؤخر rāδ می توان استعمال نمود:

𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

dām-ic i hamāk andar asar harpē bēdat (Bd., I, 74₁₃)

همه دام را بر تن بی پایان آفرید.

𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

u-s dat ō aδyārih-ē x^uāβ (Bd., I, 84₂₀)

و به یاری او خواب را آفرید.

𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

ut pat hor gahē u zamān x^uēs tan haē vinās pahrēxtan

ut pat kirpakih kāre tuxsāk būtan vēh (Mx., II, 87₈₈)

به هرگاه و در زمان خویشتن ازگناه پر بیخشن و به کار ثواب کوشا بودن بهتر است.

𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

ganāk mēnūy pas-dānīšn-ē rōš hač hastih i Ohrmazd
anākāh bāl (Bd., I, 64, 19-19)

وگناک مینو به سبب پس دانی از وجود هر فرد نا آگاه بود .
در موارد بسیار کمی اسم در حالت غیر صریح به جای حالت صریح استعمال می شد :
الف - بستند با خبر اسی :

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

tan-ē ošōmand, ruvān asāvān (Pn., 29, 16)

تن فانی است و روان جاودان .
ب - مفعول حقیقی و منطقی ، فعل مجهول در زمان ماضی

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

bāmdāt kā x⁴arset tēxē apar apurt (Kn., III, 14, 10)

با مداد ان بنیگامی که تیغ خورشید برزد (یعنی خورشید تیغ خود را)

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

u-t x⁴astakē hač frārōnīh handūxt (Mx., II, 42, 134)

و خواسته ارا که از راه درست تواند رفتند شد .

ج - مضاف در جمله اضافه :

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

rāh ē pārs pasē i Artaxšer grift (Kn., III, 14, 7)

و راه به دنبال اردشیر در دانه پارس شد .

در کلماتشالی فوق استعمال حالت غیر صیغ اجباری نیست و می توان اسم را به حالت صیغ آورد (به مثالهای بالا ترجیح شود).

برای جمع بستن اسم پسوند های *-ān* و *-ihā* را باید اضافه نمود. اسم در حالت جمع صورت غیر صیغ ندارد. پسوند *-ān* از *-ānām* فارسی باستان که علامت جمع در حالت اضافی است مشتق شده است و در فارسی میانه مفهوم حالت اضافه را ندارد و فقط علامت جمع است. پسوند *-ān* بیشتر از *-ihā* استعمال می شود و می تواند به آخر هر اسمی چه ذریوع و چه غیر ذریوع اضافه شود:

سوز	۱۳۱۱	<i>pitarān</i>	پدران	۱۳۱۱	<i>dānākān</i>	دانیان
گوسفندان	۱۳۱۲	<i>gōspandān</i>	گوسفندان	۱۳۱۳	<i>ataxšān</i>	آتشها
آبا	۱۳۱۴	<i>āpān</i>	آبا	۱۳۱۵	<i>mēnišnān</i>	منشها
						<i>kunišnān</i>

کنش:

پسوند *-ihā* در ادوار آخر دوران ادبیات پهلوی پدیدار گشت و در ابتدا فقط برای جمع بستن اسما و غیر ذریوع به کار می رفت و در متون مورد ملاحظه ما برانب کتراه پسوند *-ān* دیده می شود:

۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ *kustihā* نوامی (۱۳۱۸ *kust* طرف - ناحیه)،
 ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ *ēvačihā* کلمات.

صفت
حالات صرفی

صفات مانند اسم دارای دو حالت می باشند : صریح و غیر صریح

حالت صریح یا اصلی با حرف اضافه کار نمی رود :

۱۹۲۱ نخب *nēvak* صوره *spet* سفید *mas* بزرگ

۱۳۳۰ ان دیگری *an* قوس *siyāvah* سیاه *asar*

پیوسته . ابدی .

حالت غیر صریح یا توصیفی : در آفران *ē* اضافه می شود :

۱۳۳۰ ان قوس *an ē* سیاه *siyāvah ē* سفید *asar ē*

در فارسی میانه صفت با موصوف در همه دو حالت مطابقت نمی کند و حالات غیر صریح صفت با اسم اندکی فرق دارد :

صفت در حالت صریح در موارد ذیل استعمال می شود :

۱- توصیف

الف - صفت بعد از اسم می آید :

۱۳۱۱ و ۹۲۱ د لو *kunišni nēvak i tō* (*Mx., II, 41, 130*) کردار نیک تو

۱۹۱۱ و ۱۳۳۰ د سوره *pili speti arāstak* (*Kn., I, 3, 13*)

فیل سفید آراسته .

۱۳۱۱ د *pus i mas i Arδavāni* (*Kn., I, 6, 22*) پسر ارث . اردوین

čjrah i Artaxšer huč anē dar x^uāhēt (Kn., III, 1620)

چاره اردشیر از طریق دیگری خوبید .

𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹

pat anē karp i siyāvohē ātur (Bd., I, 73 14-15)

پیشکل آتش سیاه دیگر .

𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹

čē-š asar karp hač asar-ē rōšnīh frāč tasīt (Bd., I, 74 15-16)

چه اشکل ازلی، از روشنی جادوئی ساخت .

استعمال حالت غیر متعجب اجباری نیست، صفت با قبل موصوف را می توان در حالت صریح آورد :

asar karp 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹

روشنی ابری .

علامت جمع

صفت را می توان با -ān جمع بست ولی آن در مواردی است که صفت به عنوان اسم جنس در جمله بیاید (یعنی معنی جنسیت صفت باید جزئی یا کلی باشد).

𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹 𐎠𐎡𐎹

... undar huč ar masān čurpīh ul udartawīh vēh (Mz. II, 56¹⁶)

بایزگان چرب زبانی و فروتنی به .

لو لئد ۱۳۰۹۰۰۰۰ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹... ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹

تو نادانی کردی که بایزگان ستیزه جویی کردی .

(Kn., I., 742)

۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹

۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹

vēhān x⁴ēs ham ayāp vattarān (Dn., 1817-18)

آیا من خود جزو بهترینم یا بدترین .

۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹ ۱۳۱۹

شده است .

درجات صفات

صفت توصیفی دارای سه درجه مقایسه می باشد :

۱- صفت مطلق (عادی)

۲- صفت تفضیلی

۳- صفت عالی

صفت عادی - همان صفت می باشد . مانند: ۱۳۱۹ saxt سخت . ۱۳۱۹ و ۱۳۱۹ sapūh سبک

۱۳۱۹ farrox⁴ فراخ زرخشت . ۱۳۱۹ x⁴ēs خوب . ۱۳۱۹ mas

بزرگ .

صفت تفضیلی - با اضافه شدن پسوند ص (tar) - به صفت عادی ساخته می شود :

دورتر (saxttar) سخت تر . سردتر (sapūhtar) سبک تر

دورتر (farraxtar) خوشتر .

در موارد بسیار محدودی صفت تفضیلی از تغییر صفت مطلق ساخته می شود :

کمتر (kam) کم (hēm) کمتر

و نیکو (vas) زیاد این - (vās) بیشتر .

بهر (voh) (بازی باستان (vahu) خوب رسوا (vāh) بهتر

صفت عالی - مستعملترین پسوند صفت عالی (lum) می باشد :

رسوا (xastum) خوشترین .

رسوا (nūmtum) کشفترین .

پسوند حرف (ist) - (یا -est) استعمال کمتری دارد :

رسوا (masist) بزرگترین - از همه بزرگتر

رسوا (bālist) (یا : bālēst) از همه بلندتر .

پسوند بی lum و -ist - چنانکه ارزش‌های بالا معلوم می شود - ماده متصل می شود بجز در مورد صفت - val -

که صفت عالی آن از صفت تفضیلی ساخته می شود و به آخر آن پسوند lum - اضافه می شود :

رسوا (vāltartum) از همه بهتر .

برای مفایید در صفت درجه‌های حرف ذیل استعمال می شود :

الف - حرف اضافه 'at' 'از' :

ه ه لو ه ل hae

hae tō farra^utar andar gēhān kas nē bavēt (K_n, II, 11¹⁰)

خوشبختتر از تو در دنیا کسی نبود.

ه ه ا ه a hae

hae har karick pal gēhān huēihrtar ut vch (M_x, II, 41, 126-127)

بهرتر و زیبا تر از هر دشمنی در دنیا.

ب - حرف ربط سع ه "ازیکه" :

سع ه کتق - ه ل hae

spazgih garāntar kū yātūkih (M_x, II, 32¹⁰⁻¹¹)

قیمت از جادویی بدتر است

ه ه ل hae

apārah vēs varzēt kū frārōnih (Bd. I, 67⁵⁻⁶)

پدی وی از خوبی بیشتر است.

ج - حرف ربط ه ه "چگونه چون" :

hōsx^uōstārtar... ēōgōn ān i anē saq (Vd., 13, 123/43)

از بر کسی خوشتر است^{۱۱}.

حرف اضافه hae نیز برای صفت عالی در مورد مقایسه به کار می رود :

x^uostum hae x^uoršnān (M_x, II, 44¹⁵)

بهرترین خوردنیها.

۱- این مثال از کتاب : Mittelfarssisch تألیف زالمان است.

ضمیر

ضمیر شخصی

ضمیر شخصی اول شخص مفرد به دو صورت وجود دارد:

- ۱- az من - حالت صریح و یا اصلی (از حالت مفرد فاعلی ضمیر adam فارسی باستان و axam من - اوستایی مشتق شده است).
 - ۲- man من (مال من، مرا، من) که از حالت غیر صریح مشتق شده است و در اصل برای حالت غیر صریح استعمال می شده است (از manā مال من - بمن، حالت اضافه فارسی باستان).
- az من - حالت صریح ضمیر اول شخص مفرد در فارسی میانه اندک اندک از میان رفته است و در متون مورد استعمال زیادی ندارد. این ضمیر به معنی فاعلی (مبتدا) در کلیه زمانهای افعال لازم و در افعال متعدی (بجز در مورد زمانهای ماضی) استعمال می شود:

az nē hanik bē kunisn i nēvak i tō ham (Mx. II. 41. 130)

من دختر نیستم بلکه کار نیکن تو هم (یعنی مظهر کار نیکن تو ام).

az nē hanik bē kunisn i nēvak i tō ham (Mx. II. 41. 130)

az ham et i tō humat ut hūxt ut huurst i.t mēnit ut guft

ut kart (Mx., II. 42, 136)

- من هستم پذیرنیک تو، گفتارنیک تو، کردارنیک تو که تو اندیشیدی و گفتی و کردی .
در بهر این موارد حالت صیغ ۱۶۳ oz رای توان حذف نموده و به جای آن حالت غیر صریح (man آورد).

لله و ابو لک ۱۳۱۱۱۹ د لو ۱۶۳

man nē kanīk bē kunīšn i tō ham (Mx., I. 46, 171)

من دخته نیستم بلکه کارنیک تو ام .

حالت غیر صریح ضمیر اول شخص منفرد (man من) در جملی تواند در مورد هر حالتی به کار رود

۱- مضاف الیه (همیشه بعد از مضاف) :

۱۹۱۹۱۹ د (لک) سلک سبط الیو ۱۱۱۱۱۱۱۱

kanīčak i man apāk Artaxsēr virēxt sut (Kn., III, 133)

کیزک من با اردشیر گزخت و رفت .

سلک د (لک لو ۱۶۲ سلک ص) سع

handarx i man ā tō ēn saxttar kū... (Kn., I, 846)

همترین اندر من به تو ایست که ...

۲- فاعل اصلی (منطقی) افعال متعدی در زمانهای ماضی (ساختن مجهول فعل) :

سلک سبط ۱۶۲ سع (۱۶۳ ۱۱۱۹)

Artaxsēr guft kū man kart ham (Kn., I, 635)

اردشیر گفت که من کرده ام .

۳- فاعل فعل (اصلی و دستوری) افعال لازم در همه زمانها و افعال متعدی بجز زمانهای ماضی (ساختار فاعلی فعل) :

(۱۴ س ۱۱ ۱۱ ۱۴۳ ۱۴۳ س ۱۱ ۱۴۳)
man kē osnō-xrat ham ... apāk Ōhrmazd būt ham (Mx., III, 54.3-4)

من که فرزند فطری هستم با برآورد بودم

(۱۱ س ۱۱ ۱۱ ۱۴۳)
man ut tē etar dītkar āzmāyēšn kunēm (Kn., I, 7.37)
 من و تو یک بار دیگر زور آزمائی کنیم .

۴- مفعول صریح

(۱۴ س ۱۱ ۱۴۳ ۱۴۳ س ۱۱ ۱۴۳)
u-5 guft Ōhrmazd kū nē harvisp kartār hēh Ganāk -

mēnūy kū - t man nē tuvān maraxfītan (Bd., I, 66.15-16)
 و برآورد بدو گفت که تو قادر مطلق نیستی ای گناک مزوک (= ابرهمن) که تو نمی توانی مرا نابود کنی .

۵- مفعول غیر صریح و مقبوض (با حرف اضافه مربوط) :

(۱۴ س ۱۱ ۱۴۳ ۱۴۳ س ۱۱ ۱۴۳)

kē dātār ōhrmazd ō man ēst (Mx., LVII, 59.28)

که دادار برآورد به من آمیخت .

هکارت منیسن اپاک مان رست و ت ایواکاناک هاست
hakar-at menišn apāk man rōst ut ēvakānak hast
 (Kn., II, 119)

اگرش تو با من راست و یگانه است .

او تو خود، آنی که اردوان بر من و تو کامکار تو نبرد من تراست
*ut tō xat dāneh kū Ardāvān apar man ut tō kāmkātar
 pātišsāh hast (Kn., I, 845)*

و تو خود، آنی که اردوان بر من و تو کامکار تو نبرد من تراست .

بدین طریق حالت غیر صریح ضمیر اول شخص مفرد (man 'من' در فارسی میانه در همه موارد به کار می رود و جای
 ضمیر حالت صریح $āz$ را می گیرد :

ضمیر دوم شخص مفرد	تو	to	تو
ضمیر اول شخص جمع	ما	amāh	ما
ضمیر دوم شخص جمع	شما	smāh	شما

این ضمائر حالت غیر صریح نداشتند و ربط آنها با سایر کلمات جمله تابع قواعد دیگری است و بخصوص با حروف اضافه
 مقدم و حروف اضافه موقر $rā$ که به کار می رود :

او و ما و تو و ما و تو
 h wa u ma wa tu wa ma wa tu

tō huē katām tōxmak ut dātak hēh ? (Kn., I, 374)

تو از کدام خاندان و طایفه هستی ؟

لو ا ۶ لو ۶۲۹۱۶

tō ut dām eē tō marjēnam (Bd., I, 66⁶⁻⁷)

تو د آفریدو بایت رانیز نابود کتم .

۱۳۱۱ و ۱۹۲۱ د لو (Mx., II, 41, 130)

کارتیک تو

۱۱۶ ۶۱۶ ۶۱۶ و ۱۶ لو ۶۳۶۳۶۳۶ ۱ ۶۳۶۳۶ ۱۱

۱۶۳۶ ۱۶ ۳۶۳۶ ۱۶۳۶

kē-m hakarē kanik i haz tō hucihrtar ut vāh pat gētāh

nē dīt (Mx., II, 41, 128).

که من برگز در گیتی دختری از تو زیبا تر و بهتر ندیدم .

۱۶۳۶ ۱۶ ۳۶۳۶ ۱۶۳۶ ۱۶۳۶

kā-t amāh anākih pat-ās kunēm (Mx., II, 48, 186)

زمانی که ما به تو بچ دیدیم .

۱۶ ۳۶۳۶ ۱۶۳۶ ۱۶۳۶ ۱۶۳۶

amāh etōn ašnūt ku- (Kn., I, 5, 25) ... ما چنین شنیدیم که ...

۱۶۳۶ ۱۶۳۶ ۱۶۳۶ ۱۶۳۶ ۱۶۳۶

u-mān kāmah kū ōy ō dar i amāh fristēh (Kn., I, 5, 25)

آرزوی ما چنین است که تو او را به درگاه ما فرستی .

۱۶۳۶ ۱۶۳۶ ۱۶۳۶ ۱۶۳۶ ۱۶۳۶

miyān i smāh ut ōsān zamīk 21 frašang (Kn., III, 15₁₈)

میان شمشاد ایشان زمین ۲۱ فرسنگ است .

𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲

Artaxšēr apāk 2 bārah i smāh nē pat gyāk hast 112

ارتخشیر بادشاه ششبار جای نیست . (Kn., III, 13₂)

smāh rās pus-ē hast (Kn., I, 5₂₀) 112

شمار پسته است

ضمیر اشاره الهی (ی، ا، او) آن به عنوان ضمیر شخص سوم مفرد استعمال می شود و صورت جمع آن

الهی smāh ōsān ایشان می باشد و این ضمائر حالت غیر صریح ندارند :

سوا 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲

gyān hoc 8y nē buxtāt (Bd., I, 72₁₂)

جان از اور سگگ نشود .

𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲

ut Artaxuān hoc ōsān pursit ... (Kn., III, 15₁₇)

اردوان از ایشان پرسید .

𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲

𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲 𐭪𐭮𐭲𐭯𐭮𐭲

ut pas har 3 šop x'amm ēiYōn dit ēstāt pēs i ōsān

guyft (Kn., I, 3₁₂)

پس خواب هر شب را آنچنان که دیده بود پیش ایشان گفت .
بجز ضمایر متصل که در بالا ذکر شد در فارسی میانه ضمایر متصل زیر وجود دارد :

۳۵ - mən	جمع	6 - m	اول شخص
۳۶ - tən		۱۲ - t	مفرد دوم شخص
۳۷ - sən		۳۷ - s	سوم شخص

ضمایر متصل در لفظ به آخر کلمه متصل می شوند و در نوشتن اغلب به حرف ماقبل خود وصل می شوند . ضمایر متصل اغلب به اجزاء زیر متصل می شوند :

۱- به حرف ربط :

الف - س u و :

۱۲۳۳ ۱۲۳۳ ۱۲۳۳ u-s guft Ōhrmazd (Bd., I, 66, 15)

و برضرب او گفت ...

ب - ۱۲۳۳ kā وقتی که

۱۲۳۳ ۱۲۳۳ ۱۲۳۳ ۱۲۳۳

pāpak kās ān sax'an asnūt (Kn., I, 314)

و وقتی که پاک این سخنان را شنید .

ج - س ۱۲۳۳ kō تجم - برای اینکه

س ۱۲۳۳ ۱۲۳۳ ۱۲۳۳ ۱۲۳۳

پس زبان نرسان . (Kn., I, 45) kū-m uizand ut ziyān mā kun

س ۱۲۳۳ ۱۲۳۳ ۱۲۳۳ ۱۲۳۳

kū-tān tan dusrav ut ruvān druvand nē bauēt

(Pn., 26, 19-20)

• کهشاران بنام و روان محاصی نبود .

د - 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭣𐭥 "چرخانکه"

𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥

ē-t et hast masist rāh (Mx., II, 48-49, 198)

• چه این ترا هست بزرگترین راه .

ه - 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 "پس از آن"

𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥

adak-as ēn hand eis bē dōnistan apōyēt (Pn., 17, 4-5)

• آنگاه این چند چیز را باید دانست .

و - 𐭠𐭣𐭥𐭥 "hakar اگر"

𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥

hakar-ot mēnšn apāk man rāst ut ēvākānah hast

(Kn., II, 119)

• اگر اندیشه تو با من راست و یگانه است .

ز - 𐭠𐭣𐭥𐭥 "ān"

𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥

bē-š aui-š barēt (Kn., II, 48, 190)

آنا بدو برید ...

ح - 𐭠𐭣𐭥𐭥 (ān)

𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥 𐭣𐭥𐭥𐭣𐭥

lak-sān apārik pityārah kēm (Mx., XLV, 53, 20)

تأیستان را مخالفان دیگر کمتر باشد .

۲- به ضمیر نسبی در i-ān کسی که - که - آن که "

و ۳ ۱۵ ۱۳ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

ān x'amn i-m dīt, rast bāt (Kn., I, 4, 21)

آن خوابی که من دیدم راست بود .

۱۵ ۱۳ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

haē uinōs i-tān kart estēt pot patit bēt (Pn., 27, 17-18)

از گناهی که شما کردید به توبه بشوید .

۳- به ضمیر ۱۵ hē-ki - که ام " وقتی که جمله فرعی را به اصلی پیوندند :

۱۵ ۱۳ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

u-š nām maišyōkšam kē-š vicārišn ēn kū... (Bd., 7, 869)

و نام او در یکوشم است که تعبیرش اینکه

۱۵ ۱۳ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۳ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

kōmak apar ān ēš mā barēt kē-tān tan ō puhr ut ruwān

ō patifras rasēnēt (Pn., 30, 2)

و - آن چیز تا میل نه بسته باشد که تنان را به عقوبت دروان را به یاد افراود رساند .

۴- به حرف اضافه

۱. $\text{ut Artaxsēr hac-as xāt}$ (Kn., I, 420)

واردبیرازاوزه شد .

۱. $\text{ut ö-män har 2-än sūt aškarihā}$ (Bd., I, 66, 2-3)

وماهر دورا سود بسیار خواهد رسید .

ضایر متصل در موارد ذیل استعمال می شود :

۱- برای بیان مالکیت :

۱- $\text{u-m māt Spandarmat, u-m pit Öhrmazd}$ (Pn., 18, 21)

وما در من سپندرمات و پدر من هرمز است .

۲- $\text{frhang tōxm i dānīšn u-s bar xrat}$ (Pn., 25, 20-21)

و فرهنگ تخم دانش است و نمونه آن خرد .

۳- $\text{u-m māt Spandarmat, u-m pit Öhrmazd}$

وما در من سپندرمات و پدر من هرمز است .

۴- $\text{u-m māt Spandarmat, u-m pit Öhrmazd}$

وما در من سپندرمات و پدر من هرمز است .

۵- $\text{u-m māt Spandarmat, u-m pit Öhrmazd}$

وما در من سپندرمات و پدر من هرمز است .

۲- وجود داشتن چیزی را نزد شخصی بیان می کند :

۱- $\text{u-m māt Spandarmat, u-m pit Öhrmazd}$

u-š pat frahang i-š hast-ē bar ut pātdahisn framāyēm
 (Kn., I, 525) .
 و برای فریبگی که اور است برود پاداش فرایم .

u-sān dert ut vēmārih kēm 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥
 (Mx., XLIV, 5324) .
 و آنهار در درد بیماری کت است .

۳- برای بیان طرف و مخاطب بگیرنده :

𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥

adak-aš x⁴āstak ut arāših vēš buxšēnd (Pn., 26, 16-17)
 آگاه اورا مال و خواست بیشتر بخشند .

𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥
 اکو اکس 𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥

Sāsān hač Pāpak post ut zinhār x⁴āst kū-m zinhār ut
 ziyān mā kūn (Kn., I, 3-4, 5)

ساسان از پاکت زینهار خواست که مراکز روزیان مرسان .

𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥
 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥

varanikih mā kūn kū-t hač x⁴ēs-kunišn ziyān ut
 pēsāmānih nē rasēt (Mx., II, 3224)

حریص باش که از کنش خود ترا زیان ویشمانی زسد .

کبی از موارد استعمال خاص ضمیر متصل استعمال آن در وجه غیر شخصی با فعل 𐭥𐭥𐭥𐭥 tuwān تراستن .

سوسو apāyēt باستی ، سوسو apāyēt باید ، کاکام ۱۱۱۱ sahistan
ب نظر رسیدن است .

سوسو (لک ۱۱۱۱۱۱۱۱) کاکام ۱۱۱۱۱۱

kū-t man nē tuwān mornjitan (Bd., I, 66-16-17)

و تو نمی توانی مرا نابود کنی .

سوسو ۱۱۱۱۱۱۱۱ د سلسو ۱۱۱۱۱۱۱ و لک ۱۱۱۱ سوسو
۱۱۱۱۱۱

ut xatāyih i Erān šahr vas sāl apāyēt kartan

و ترا پادشاهی ایران شهر بسیار سال باید کردن . (Kn., II, 12, 17)

سوسو ۱۱۱۱۱۱۱ سوسو ۱۱۱۱۱۱۱ کاکام ۱۱۱۱۱۱۱ سوسو

u-mān ētōn sahist kū (Kn., III, 15, 18) و ما را ب نظر خشن رسد که

ع - برای بیان منفعل صیغ :

اوسو ۱۱۱۱ (لک ۱۱۱۱) کاکام ۱۱۱۱

tāk-tān man bē amurzam (Pn., 27, 19) تا من شمارا بیا مرزم

سوسو ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ سوسو ۱۱۱۱۱۱۱۱ سوسو ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ لک ۱۱۱۱۱۱۱۱

āz - kāmakih mākun kū-t āz dēw nē frēpēt (Mx., II, 32, 13-15)

تایل به آزد شد باش تا ترا دیو آزد نفرسید .

سوسو ۱۱۱۱ سوسو ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ سوسو ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

u-s pat ۱۱۱۱-۱۲ ēvēnak mā āzār (Mx., II, 35, 35-36)

اورا بهیچو جیسا زار .

۵- برای بیان فاعل اصلی (منطقی) در جمله در زمانهای ماضی و با فعل مجهول :

۵۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

ān x'amn i-m dit rōst būt (Kn., I, 42)

آن خوابی را که من دیده ام راست بود .

۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

Aršavān ut asvārān frāc rosit hand ut kā-šān zanīšn

pat ān ēvānak dit apd sahist (Kn., I, 634)

اردوان و سواران فراز رسیدند و هنگامی که آنان ضرب شست را به این آیین

دند تعجت کردند .

۶- گاهی ضمیر متصل به عنوان فاعل منطقی و دستوری در ترکیب با افعال لازم معلوم در جمله زبانه‌ها و با

افعال متعدی بجز زمانهای ماضی و با مبسوطه اگر خبر آن کسی باشد استعمال می شود :

۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

ut stārak i Ōhrmazd apōē bālist āmat. u-s hoz vahram

ut Anāhit pat kustok (Kn., II, 105)

و ستارک بر مزد دوباره به اوج آمد و در کنار بهرام و ناهید (بود) .

۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

u-s dām i mēnōy mēnōyihā dāret (Bd, I, 75¹³)

و آفریدگان میزی را به میهنی نگاه دارد .

۷- برای بیان مفعول غیر صریح اگر با حرف اضافه بیاید :

الف - حرف اضافه مستقیماً ضمیر متصل می شود :

س ۱۹۱۳ ۴ ۱۴ س س ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳

۱ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳

۱۳ ۱۳

ēvāk haē ošān asvōrān varrah i vas vazurg ut ēāpūk

apāk-aš pat asp nišast ēstāt (Kn., III, 15-16¹⁸)

با یکی از سواران بزه ای بس بزرگ و چابک برابر نشسته بود :

س ۱۴ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳

ān kē ēn xʷamn pat-aš dit (Kn., I, 3¹³)

آن که این خواب را برایش دیدی .

س ۱۱ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳

pat ēis-ē kē ziyān nē haē-aš sāyist būtan (Kn., I, 42)

به چیزی که زبان از او شاید بودن

ب - و یا اینکه ضمیر به حرف ربط ماقبل یا ضمیر ربط ماقبل متصل می شود و حرف اضافه

بعد از او و یا غالباً قبل از فعل قرار می گیرد :

س ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳

۱۱۰ سنج کهم افسر

Arđavān hač dastōvar pursit kū ān varrah i-š apāh pat

asp ēē nimāyēt ? (Kn., III, 16, 15)

اردوان از وزیر پرسید که آن بز که با او بر اسب است چه نماید ؟

کهم س ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

ēē-t oβδōm margih apar rasēt (Mx., III, 39, 111)

چسده انجام ترا مرگ درسد .

ضمیر متصل سوم شخص مفرد *avi* غالباً به حروف اضافه مانند *pat* یا *hač* از *avi* یا *pat* به *avi* متصل می شود . در این صورت ضمیر *avi* معنی اصلی خود را که حالت غیر صریح ضمیر سوم شخص مفرد است از دست داده و عمل تعیین مخصوص انجام می دهد یعنی نشان می دهد که حرف اضافه در این مورد به ضمیر مابعد خود مربوط نبوده بلکه به ضمیر متصل ماقبل به برسیغده باشد ، که به حرف ربط متصل است مربوط می باشد :

کهم س ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰

kā-t amāh onākih pat-as kunēm (Mx., II, 47, 186)

بنگای که ما به تو رنج مییم .

کهم س ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰

kū-t dusravīh ut druvandih avi-š nē rasēt (Mx., II, 31)

که بر تو بدنامی و دروندی نرسد .

افویه س ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰

𐭮𐭲𐭱𐭮

tāk-aš purr-ravišnih i martumān ut gōspandān hač-aš

تا از او زیاد مردمان و چارپایان بود . (Bd., I, 85 8-9) bavēt

𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮

𐭮𐭲𐭱𐭮

pas Ōhrmazd xatāy gōpēt kū mā sax'an hač-aš pursēt

هرمز خدای گوید که از او سخن نپرسید . (Mx., II, 43, 150-151)

𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮

ومن ایشان نمی گروم . (Pn., 22, 13) u-sān pat-aš nē virravam

ضمیر اول شخص جمع مان mān هم بطور متصل و هم منفصل استعمال می شود :

الف - به عنوان مضاف الیه در جمله اضافه :

𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮

زمان ماضی می شود . (Bd., I, 72) zamān i māt apōkanihēt

ب - با حرف اضافه به حالت منفصل :

𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮 𐭮𐭲𐭱𐭮

ō māt har 2-ān sūt afkārīhā (Bd., I, 66, 1-3)

و بر روی ما رسد بسیار است .

ضمیر اشاره

مهمترین ضمیرهای اشاره عبارتند از :

۱۶۲ en این ، ۱۶۳ et این ، ۱۶۴ an آن ، ۱۶۵ ay او

"او" ضمیر لفظی im این نیز ندرتاً استعمال می شده است .

ضمیر لفظی او در حالت جمع بصورت لفظی ān به کار می رود .

در پانزدهم برای جمع (et) ۱۶۳ - ān (aita) اینها به کار می رود .

ضمیرهای ۱۶۲ en این و ۱۶۴ an جمع بسته نمی شود .

هیچیک از ضمیرهای اشاره حالت غیر صریح ندارد و این ضمیرها در حالت اضافه قبل از مضاف قرار می گیرند .

۱۶۶ endast این دست ، ۱۶۷ en 3 rāh سه راه

این سواره ، ۱۶۸ an kanieak آن دختر ، ۱۶۹ en 3 asvār

آن سه سوار .

۱۷۰ evak hat osān osvarān سه سوار را

evak hat osān osvarān (Kn., III, 15, 8)

یکی از آن سواران .

۱۷۱ en 3 asvār سه سوار ، ۱۷۲ en 3 rāh سه راه

ut apōrih ōzān x⁴atāyān kē (Mx., LVII, 58₂₁)

و آن دیگر فرمانروایان که ... (۱)

ضمایر اشاره به تنهایی یعنی بدون مضاف می توانند در مقام های زیر نیز استعمال شوند:

الف - بستدا

ēn ēē vāt hast (Mx., II, 43₁₄₁) 𐭥𐭮𐭥𐭥 𐭮𐭠𐭮𐭠 𐭮𐭠𐭮𐭠

این چه بادی است .

𐭥𐭮𐭥𐭥 𐭮𐭠𐭮𐭠 𐭮𐭠𐭮𐭠 𐭮𐭠𐭮𐭠 𐭮𐭠𐭮𐭠 𐭮𐭠𐭮𐭠

ēē.t ēt hast masist rāh (Mx., II, 48-49₁₉₈)

زیرا این ترا مهمترین راه است .

𐭥𐭥.𐭥 𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭮𐭠𐭮𐭠 𐭮𐭠𐭮𐭠 𐭮𐭠𐭮𐭠 𐭮𐭠𐭮𐭠

او مانند این است که ... (Mx., II, 34₄₃) ...

ب - مفعول صریح:

nēmrōc ēn gōbēt kū (Pn., 27₁₂₋₁₃) 𐭮𐭥𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭥𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭮𐭮𐭮

نیمروز این را گوید که ...

ج - به صورت همه مفعولهای غیر صریح و قیود با حروف اضافه مقدم و حرف اضافه

مؤخر لسه rād . راه .

𐭮𐭥𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭮𐭮𐭮

pat ēn apēgumān būtan kū (Mx., XXXVII, 49₉₋₁₀)

بدین بی گمان بودن که

۱- ضمیر ē در مقام توصیفی در متون مورد مطالعه ماریه نش .

pat ö hangōšitak... (Bd., I. 793) ۱۹۱۳۳۳ ۱۳ ۱۱۳

بدآن گونه (شیشه) .

št' rōd ēō ... (Mx., LVII, 543-4) ۱۳۳۳ ۱۳۳۳

برای آنکه - زیرا که و غیره .

اگر ضمیر در حالت اضافه در آخر بیاید معنی مالکیت را می رساند :

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

pat apēgumānīk i ēn ku... (Mx., xxxvii, 4910)

و به این بی گمانی که (به این اعتقاد که) ...

ضمیر اشاره اغلب در جمله اصلی قبل از جمله فرعی می آید و موصوف را تعیین می کند :

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

ōn kē ēn x⁴omn pat-as dt... (Kn., I. 313)

آنکه این خواب برای او دیده شد

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

ōy kē andar mān i ātaxsān vēš šavēt... (Pn., 2614-15)

آنکه اندر آشکده بیشتر رود

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

۱۱۳ ۱۱۳

ēt i-t pat dārišn i tan ut bōzišn i ruvān rād pūrsīt

(Mx., I, 48 196)

آنچه را که در مورد حفظ تن و نجات روان پرسیدی ...
 ضمیر اشاره با علامت اضافه *z* (= ضمیر نسبی که *z* اغلب کلمه تعیین مخصوص می سازد) :
 ۱- برای بیان تعلق : ضمیر اشاره با علامت اضافه *z* (*z* در *ān*، *z* در *ōy*)
z، *z* در *z* : *z* در اول جمله قبل از شینی و یا شخص دازنده تکرار گرفته و شینی مورد
 تعلق در آخر قرار دارد :

z hām ēt i tō humat ut hūxt ut huvarst i-t mēnit
 ut guft ut kart (Mx., II, 42, 136)

من هستم پذیرانیک تو، گفتارینک تو. کردارینک تو که تو از بدیشیدی و گفتی و کردی.

z hām ēt i tō humat ut hūxt ut huvarst i-t mēnit
 ut guft ut kart

u-š ān i x⁴ēs nēvakēn kunišn pat kanik karp ō patirak
 ayēt (Mx., II, 4] 125)

عمل نیک او به شکل دخترتی به استقبال او آید.

z hām ēt i tō humat ut hūxt ut huvarst i-t mēnit
 ut guft ut kart

ān i ēn hozārak sar kē vēhik visand ut vattarih amar

در پایان این هزاره که نیکی اندک و بدی بسیار است ... (Pn., 28 13-14)

۱ 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭥𐭮 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮

ut gōβēt ān i druvandān ruvān (Mx., II, 45168)

وروان گناهکاران گوید .

۲- قبل از صفت :

𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭥𐭮 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮

𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮

ēiṣōn hoē ān i sōfōmand i bīmōmand i vasanāhth ax⁴ān

ō ēn i asōf ax⁴ān i apatyārah mat hōh ... (Mx., II, 43144)

چگونه از آن زندگی پر بیماری و پر بیم و بدبختی به این زندگی بی بیماری و بی آفت آمدی؟

𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮

𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮

ōy i dušākōh ut vat-xēm mart kā vas-iē ō burzišn ut

tuwānkarth ut pātiṣāhth rasēt (Mx., LVII, 6032)

آن نادان و بدبختی مرد چون به بزرگی و توانگری و قدرت رسد ...

𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮

ān i asar rōšnēh i hamāk-x⁴āhrth apar rasēt (Mx., 24314)

برمی رسد به آن روشنی بی پایان و پر آرایش .

𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮

kū-š asāyēt ruvān hoē ān i 3 šapak puhr (Mx., II, 44153)

آن جا که روان او از آن عذاب سه شب می آساید .
 ۳- در موردی که صفت مستقل بدون موصوف باشد . در این مورد ضمیر اشاره به ملک حرف اضافه
 صفت را تبدیل به اسم می کند :

۱ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳

ut kā öy i druvand mīrēt (Mx., II, 44, 158)

وزمانی که آن به کار می میرد

۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳

۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳

bē pat ān i x^uēt hukunišnīh ān i ahrao pas haē bē

vitirīšnīh ān band haē grēv bē öftēt (Pn., 23, 20)

آه با آن عمل نیک خویش آن بند از گردن آن پرهیزگار پس از درگذشت بینه .

۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳

۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳

bēs mā bar tē öy i bēs-burtār rāmīšn i gētāh ut

mēnōy abin bavēt (Mx., II, 32, 20-21)

در دکش چه او که در دکش است رامش گیتی و مینور انمی بینه .

ضمیر اشاره با حرف اضافه در جمله توصیفی نیز به کار می رود و آن جانشین موصوفی می باشد که در جمله با

مضاف الیه دیگری ذکر شده باشد (سبک مخصوص جمله سازی) :

۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳ ۱۴۳۳

۱۳۸۶ ۹۵۲

zamān oḡōmandtar hat har 2 dāmān (dām i Ōhrmazd

ān-it i gannāk-mēnūy (Bd., I. 72 1-2)

زمان نیرومندتر است از هر دو مخلوق (مخلوق هر فرد و نیز آن گناک مینو).
ضمیرهای اشاره (۱۳۸) یا ۱۳۹ im (این) چنانکه قبلاً ذکر شد در کتب پهلوی فقط در موارد خاصی
استعمال شده است:

۱۳۸ ۱۳۹ im rōē این روز ۱۰ امروز

۱۳۹ ۱۴۰ im ēim rōē بدین علت .

ضمایر استفهامی و استفهامی نسبی

ضمایر استفهامی در فارسی میانه به قرار زیرند:

۱۳۸ kē کی ، ۱۳۹ یا ۱۴۰ ē چه - کدام و ۱۳۷ katām کدام؟

۱۴۱ and چند؟

ضمایر kē و ē رای توان بطور دقیقتر ضمایر استفهامی نسبی نامیده زیرا بهم عمل ضمیر استفهامی و هم ضمیر نسبی
را انجام می دهند:

۱۳۸ kē که - آنکه - چه

۱۳۹ ē چه - آنکه

به عنوان ضمیر استفهامی kē را که، فقط درباره انسان استعمال می شد. قواعد استعمال نحوی آن

درستون چنین است :

۱- مبتدا در جمله با فعل معلوم یا با خبر آسی :

س ۶ س ۱۶ ۲۱۳۲ ۳۱۳۲ ۴۱۳۲

u-m kē dōst um kē dušman (Pn., 182-3)

و مرا که دوست است و که دشمن ؟

۲- فاعل حقیقی در افعال متعدی در زمانهای ماضی :

۴۱۳۲ ۳۱۳۲ ۱۳۱۳ ۱۶ ۱۹ ۱۳۱۳

en xanišn kē kart? (Kn., I, 634)

این ضربت را که وارد ساخت ؟

۳- مفعول صریح :

۱۱۹ ۱۶ ۱۱۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳

nūn kē pat panāh kunam (Mx., II, 44159)

الآن که چه کسی را در پناه (خویش) بگیرم ؟

۴- جزا آسی خبر :

لو ۱۶ ۱۶۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳

tō kē hēh? (Mx., II, 41128)

تو که هستی ؟

۵- مفعول غیر صریح با حروف اضافه :

۱۳۱۳ ۱۶ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳

ut haz kē nēvakih ut haz kē vatih (Pn., 184-5)

از کیست خوبی و از کیست بدی ؟

ترکیب ضمیر بستند می ۱۳۱۳۲ با ضمیر نفی (نهی شکر)، و معنی ۱۳۱۳۲ مال خود، معنی (مال که)

رامی رساند : ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ : $k\bar{e} x^4\bar{e}\bar{s}$

۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵

$k\bar{e} ham ut k\bar{e} x^4\bar{e}\bar{s} ham$ (Pn., 179-6)

من که بستم و خویش که بستم (بچه کس تعلق دارم) ؟

$k\bar{e}$ که - آنکه - چو به عنوان ضمیر نسبی می تواند نه تنها در مورد انسان بلکه در مورد حیوانات و اشیاء

بهم استعمال شود (در مفرد و جمع) :

۱۴۵ ۱۴۵ $ay k\bar{e}$ آنکه - آنکس که

۱۴۵ ۱۴۵ $\bar{s}\bar{a}n k\bar{e}$ آنهایی که

۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ $har martum k\bar{e}$ هر کس که

۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ $\bar{a}n \bar{e}\bar{i}\bar{s} k\bar{e}$ آنچه که

این ضمایر به عنوان کلمات ربط در جملات فرعی زیر به کار می روند :

الف - وصفی :

۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵

۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵

$ha\bar{e} pitar\bar{a}n ut niy\bar{a}k\bar{a}n i t\bar{o} kas b\bar{u}t k\bar{e} p\bar{a}tix\bar{s}\bar{a}h\bar{i}h$

$ut sord\bar{a}r\bar{i}h kart$ (Kn., I, 314)

از پدران و نیاکان تو کسی بود که پادشاهی یا سرداری کرد باشد ؟

۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵

۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵ ۱۴۵

haē ān kas must-aparmānd mā bēh kē yut haē ōy nē vi-
xārēh (Kn., I, 844)

بدان کس دشمنی مکن که جز او ترا چاره نباشد .

ب - مفعول :

𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥

kā-t pat gētēh dīt kē dēv-izākīh kart (Mx., II, 4113)

بنگامی که در جهان دیدی که کسی دیوستانی کرد

ج - خبر فرعی :

𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥

𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥

sēzdahum kē pat hunar ut af-xār i har kas hučasm bavēt

سیزدهم اینکه برای هنر و قدرت بر کس نظر خوش داشته باشد . (Mx., XXXVII., 5016)

ضمیر **𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥** چه ؟ - کدام ؟ - با معنای استفهامی در مورد ذیل دیده می شود :

الف - مبتدا :

𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥

marč sōdost w marč zīyan? (Pn., 182) u-m ēē sūt, u-m ēē zīyān?

ب - مفعول صریح :

𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭣𐭥𐭥𐭥 (Kn., II, 94) ēē hamē vēnēt

همی چه می بینید ؟

ج - مضاف الیه (غالباً در حالت مقدم) :

ک و س سوارا یه گم سو لاه اصله س هژ

ān 2 asvār ē ē gāh bē vitart hand ? (Kn., III, 15₁₂)

آن دو سوار چه هنگام عبور کردند ؟

ēn ē ē vāt hast ? (Mx., II, 43₁₄₁)

هنه هه وه است

این چه بادی است ؟

ضمیر هه هه چه می تواند با حرف اضافه مؤخر لسه که rāb را ترکیب شود :

هه لسه (Mx., LVII, 54₂) ē ē rāb هه چرا ؟

ضمیر نسی هه هه چه در مورد ربط می تواند استعمال شود . استعمال آن خواهد به تنهایی

و یا با ضمیر نسی ر هه به معنی "کسی که" برای ربط جمله فرعی توصیفی است :

وا هه لو ره هه اس اس

هر چه تو فرمائی کنم . har ē ē tō farmāyēh kunam (Kn., II, 11₁₁)

وا هه ر هه هه هه هه هه هه هه هه هه هه

nūn vicitār i ēi-m dast apar nihāt (Pa., 18₁₀₋₁₁)

الکون توضیح آنچه که من اشاره کردم .

نذرتاً هه هه برای ربط مضاف با مضاف الیه (اگر بعد از مضاف باشد) به جای ر هه استعمال

می شود :

ut dām ē ē tō marnjēnam (Bd., I, 66₂₋₃)

و دام ترا بمیرانم .

س و هه هه ر هه هه لسه هه هه هه هه هه هه هه

u-3 dām ē man ētōn nē tuvān kartan kū ... (Bd., I, 66, 16-17)

و او دام مرا ایون نتواند کردن که ...

مهمترین موارد استعمال ضمیر و katām 'کدام' به قرار زیر است :

الف - برای تعیین و توصیف :

لو ۱۱ و katām ۱۱۱۱ و katām ۱۱۱۱ و katām ۱۱۱۱

tō hac katām tōxmāk ut dūtāk hēh ? (Kn., I, 3, 14)

تو از کدام خاندان و دودمان هستی ؟

ب - خبر :

ع ۱۱ و katām ۱۱۱۱ (Pn., 18, 1) u-m dān katām? و مرادین کدام است ؟

در مقام وصفی ضمیر طبق قاعده قبل از مضاف قرار دارد :

و katām ۱۱۱۱ و katām ۱۱۱۱ (Kn., III, 13s) katām gγāk sut? و بکار رفت ؟

مانفط در یک جمله مشاهده کردیم که این ضمیر پس از اسم قرار گرفته است :

۱ ۱۱۱۱ و katām ۱۱۱۱ و katām ۱۱۱۱

ut sahr katām apityāraktar (Mx., XLIV, 52, 6)

و کدام شهر بی دشمن تر است ؟

ضمیر katām در دو مورد استعمال می شود :

الف - ضمیر استفهامی به معنی 'چند - چقدر' :

لو- ۱۱ katām (Mx., XXXVII, 42, 2) rāh katām به چند راه .

ب - ضمیر نامتین به معنی 'چند عدد' :

۱. $\text{ut Dāpek Sāsān rād framut kū tāk xand rōš pat x}^4\text{arišn}$
 $\text{i dārišn nēvak ut sačākvār parvart}$ (Kn., I, 412)

و پاکت ساسان را فرمود تا به چند روز به خورش مقوی و نیک و منور او پروزند .

۲. $\text{apar rust xand ped-ē bālād}$ (Bd., I, 82¹²⁻¹³)
 و به بلندی چند پای بست .

ضمیر نفس (شترک)

ضمایر نفس دو دسته اند :

۱- ضمیر نفس شخصی :

۱. x^4at (یا x^4at) خود که در حالت مفعولی است .

۲. $\text{x}^4\text{ēstan}$ یا $\text{x}^4\text{ēstan}$ خویش

۲- ضمیر نفس ملکی :

۱. $\text{x}^4\text{ē}$ (یا $\text{x}^4\text{ē}$) مال خود .

ضمیر x^4at (یا x^4at) در موارد زیر استعمال می شود :

الف - در جمله مستقلاً باید :

x^4at یا x^4at یا x^4at

هس- ۵ ر ا س س ۱۲۹۲۱ ۱۳۱۱۹ ۱۱ ۱۱۹۱۱۱ ولس ولس ولس
 ۱۱۱۱۱۱

u-š ān i x^uēš nēvakēn hunišn pat kanik karp ō patirak

وعل نیک اوبه شکل دختری به استقبال او آید . (Mx., II, 41 125) āyēt

این ضمیر نیز می تواند خبر جمله باشد اگر ماقبل مضاف (ضمیر یا اسم) قرار گیرد :

۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵

kē ham ut kē x^uēš ham? (Pn., 175.6) که هستم و متعلق به که هستم ؟

۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵

Ōhrmazd x^uēš ham ayāp Ahriman? (Pn., 17.11-13)

خوبش بر فرزندم هستم و با ابرهمن ؟

ضمیر ا س س ۱۱۱۱۱۱۱۱ یا (سین ۱۱۱۱۱۱۱۱) x^uēstan خودم - مال خودم - از ضمیر ا س س ۱۱۱۱۱۱۱۱ یا (سین ۱۱۱۱۱۱۱۱)

x^uēš "خود" و اسم ۱۱۱۱۱۱۱۱ tan ترکیب شده است و در جمله در مقام های زیر می آید :

۱- فاعل :

۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵

۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱

haē ōy anākih i yannāk mēnūy paitāk büt ēē-š āndēm

dāt i-š x^uēstan pat-oš (Ed., I, 745.7)

از او بدی ابرهمن پیدا شد ، زیرا او آن موجود را آفرید که متعلق بدو بود .

۲- مفعول صریح :

سک اوستا ۱۱۱ | سو ۱۱۱ | ۱۹۶۱ سک ۱۱۱

pas x⁴ēstan ut asvārān ranjak mā darēt (Kn., III, 1620)

پس خوشین و اسبان را رنججو دارید .

۳ - مضاف الیه (غالباً در حالت مقدم) :

الف - پنهانی :

س اوستا ۱۱۱ | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱

u-3 x⁴ēstan dām hoē karp bē dāt (Bd., I, 74)

و او از این صورت مخلوق خود را خلق کرد .

ب - در ترکیب ویژه با ضمیر اشاره *ān* (آن) :

ān i x⁴ēstan | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱

۲ | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱

سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱

Ganāk mēnūy hoē gētāh tārikih ān i x⁴ēstan dām frāē

kirrēnit (Bd., I, 73, 13-14) گناک میزاز تاریکی دنیا دام خوشین را آفرید .

صرف اضافه معنی این ضمیر را می تواند در جمله بهتر نشان دهد :

۱ | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱

har 2-ān mēnūy pat x⁴ēstan kanārakōmand (Bd., I, 63, 9)

دو مینو به خوشین محدود هستند .

مترادف ضمیر *x⁴ēstan* (یا *3-ān*) "خوشین" ، *x⁴ēstan* | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱ | سک ۱۱۱

تن خویش است :

۱۱۳۱- اکسیرا ۱۳۱۱ ۱۳۱۲- ۱۳۱۳ ۱۳۱۴- ۱۳۱۵ ۱۳۱۶- ر ۱۳۱۷- ۱۳۱۸-
 کس ۱۱۱۱- ر ۱۱۱۲- ۱۱۱۳- ۱۱۱۴- ۱۱۱۵- ۱۱۱۶- ۱۱۱۷-
 u-š nazdist yaxdān x⁴atih dāt nēvak ravišnih i ān mēn-
 ōy i-š tan i x⁴ēš pat-aš vēh bē kartan (Bd., I, 69, 10-12)
 نخت وجود اینزدان را روش نیک داد. آن مینوی که بدان تن خویش را نیک سازند.

ضمیر نامعین (مبهات)

ضمیرهای نامعین عبارتند از har - هر، سو hēz - هر کدام (در جمله نفی هیچکدام) و
 هرکس - هر که - مشتقات آن harvisp - همه، ham - هر کدام، همه hamäk -
 هرکس، س (یا س) hamökän (یا س) همه.
 ضمیر har - هر - فقط در مقام مضاف الیه و آن هم قبل از مضاف قرار دارد :

۱۱۹- ۶۲ (Pn., 29) har rōz هر روز

۱۱۱- ۱۱۱۲- ۱۱۱۳- ۱۱۱۴- ۱۱۱۵- pathar 40 sāl (Mx., XLV, 53, 19) بعد از هر ۴۰ سال

۱۱۱۶- ۱۱۱۷- ۱۱۱۸- ۱۱۱۹- ۱۱۲۰- ۱۱۲۱- ۱۱۲۲-

har hār ut kirpak i frozand kunēndēh- (Pn., 23, 14)

هر کار و کرداری که فرزندان کنند.

در مقام مضاف می توان ضمیر استغنا می نسبی hē hē (که ، ه) را به کار برد :

۱۹- ۱۴۵ ۱۳۱۳ har kē andar gētēh (Pn., 24)

هرکس که در دنیا وجود دارد .

۱۹- ۱۴۵ ۱۳۱۳ har kē lo ۱۳۱۳

har kē tō framāyēh kunam (Kn., II, 1111) هر چه تو فرمائی کنم .

جمع ضمیر har ۱۹- هر کدام ۱۳۱۳ harvīn - همه - می باشد :

harvīn kas ēšōmand (Pn., 219) ۱۳۱۳ ۱۳۱۳

همه مردم فانی اند .

ضمیر هو hēē هر کدام - هر که (در جمله نفی: هیچکدام) در جمله معنی صفت تعیینی دارد و همیشه قبل از مضاف می آید :

۱ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ut pāpak rād hēt farzand i nām - burtār nē būt (Kn., I, 15)

و پاکت را هیچ فرزندی که وارث نام وی باشد نبود .

۱۱ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ pat hēt cārah griftan nē tuvān (Kn., III, 1620)

و با هیچ چاره او را گرفتن نتوان .

این ضمیر به تنهایی فقط در ابتدای جمله فرعی توصیفی قرار می گیرد و آن هم اگر با ضمیر استفهامی نباشد

که همراه باشد :

۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ hēt kē būt hand ut hēt kē bavēnd ut hēt kē hand

هت که بوت هند و هت که باوند هند و هت که هند

هرکه بود و هرکه هست و هرکه خواهد بود .
 (Pn., 21 21-22)
 ضمیر *hē* هرکه - هرکه - غیر قابل تغییر بوده و صورت جمع ندارد .
 ضمیر *visp* همه - هرکه - هرکه - در جمع به آخر آن پیوند *-ān* اضافه می شود : *vispān* همه و در جمله در مقام مضاف الیه یا قبل مضاف قرار می گیرد .

همه و هرکه و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که

u-š visp sartak zōr i urvarān andar ēhrdāst (Bd., I, 33₁₄₋₁₅)
 بر نوع نیروی بنیاتی را در تخم داشت .

همه و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که

vispān pat har 2 axān rādēnišnān (Pn., 30₁₄₋₁₅)
 همه آنان که در فکر بود و عالم هستند .

ضمیر *harvisp* همه - تغییرناپذیر است و همیشه قبل از مضاف قرار دارد :

همه و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که

ضمیر *ham* هرکه - همه (هریک) حالت غیر صریح آن *hamē* می باشد . در حالتی صریح و غیر صریح در مقام مضاف الیه مقدم می باشد :

همه و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که

همه و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که

ān 12 māhikān nām haē ham amahrospondān (Bd., I

نام آن دوازده ماه را میخواند از همه اش سپندان است .

(Pn., 19-20)

همه و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که و هر که

gannāk mēnūy ut hamē dēvān (Bd., I, 80¹¹⁻¹²)

گناک مینو و همه دیوتا .

فقط یک بار ما مشا بهره کردیم که ضمیر ham پس از مضاف آمده است :

۳۰۲ ۱۳۶ ۱۳۷-۱۳۸ ۱۳۹-۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴

۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰

gannāk mēnūy kâ-š akārīh i x⁴ēš ut apasīhišn i dēvān
hamē dīt... (Bd., I, 68¹²⁻¹⁴)

همگامیکه گناک مینو ناتوانی خود و نابودی همه دیوان را بدید .

ضمیر hamāk "تبریک - همه" تغییرناپذیر است و با مضاف در موارد زیر می تواند به کار رود :

۱- ماقبل مضاف بدون ادات اضافه :

۱۶۱-۱۶۲ ۱۶۳-۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰

āstīh ut hamīh pat hamāk kār ut hirpāk (Pn., 21, 19)

آشتی و اتحاد در همه کارها و کردارها .

۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰

ut hamāk gēhān rōšnih kart (Kn., I, 2, 20) و به جهان روشن کرد .

۳- پس از حرف اضافه :

۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

dām. it i hamāk andar asar karpē be dāt (Bd., I, 74¹⁹⁻²¹)

بند جهان را با صورت ابدی خلق کرد .

۳ - بعد از مضاف بدون حرف اضافه :

u-š dām hamāk andarōn āsmān be dāt (Bd., I, 814)

و همه موجودات را در آسمان خلق کرد .

ضمیر $u-š$ (یا $hamāk$) معمولاً قبل از مضاف قرار دارد :

$hamāk$ $u-š$ hamākēn āp همه آب - تمام آب .

$hamāk$ $u-š$ hamākēndām همه مخلوقات .

ضمیر نسبی " . . i . "

ضمیر نسبی در فارسی میانه فقط به صورت i آنکه وجود دارد (فارسی باستان hya آنکه) و همیشه مقام کلمه معین را دارد :

۱ - ضمیر نسبی در مقام کلمه معین جمله نوری توصیفی را به اصلی مربوط می کند :

$pāpak$ $rād$ $pus-ē$ $hast$ i pat $frōhang$ ut $asvārīh$ $frōh-$

$atak$ ut $apāy$ i $snik$ (Kn., I, 524)

پاپک را پسری هست که در فرهنگ و سوارکاری ماهر و شایسته می باشد .

$pāpak$ $rād$ $pus-ē$ $hast$ i pat $frōhang$ ut $asvārīh$ $frōh-$

کام ۱۳۶۵ لایه اصله ۱۱۲

ān 2 asvār i ō ēn kustak rōn āmat ēē zamān be wītant?

آن «سواری که بدین سوی آمد چه زمان بگذشتند؟»
(Kn., III, 149)

۲- در مقام اضافه مضاف را به مضاف الیه می‌پیوندند:

و سلا ۱۳۹۰ - سلا ۱۳۹۰ سلا ۱۳۹۰

kārnāmak i Artaxšēr i Pāpakān کارنامه اردشیر پاپکان

برای ضمایر استفهامی نمی‌آید - ke - که - کام - ēē - چه - به معنای قبل رجوع شود .

عدد

اعداد اصلی

اعداد اصلی در فارسی میانه به قرار ذیل نوشته می شود :

آحاد

یک	ēvak	—
دو	dō	س—/ه
سه	sē	س—/هه
چهار	čohār	س—
پنج	panj	س—س
شش	soš	س—س
هفت	haft	س—س
هشت	hašt	س—س—
نه	nah	س—س—

عشرات

ده	dah	و/و
بیت	vist)
سی	sih	و/د

چهل	chihil	۴۰
پنجاه	panjāh	۵۰/۵۰
شصت	šast	۶۰
هفتاد	haftād	۷۰/۷۰/۷۰
هشتاد	haštād	۸۰
نود	nohvat	۹۰/۹۰
مات		
صد	sat	۱۰۰/۱۰۰
دویست	duvēst	۲۰۰
سیصد	sēsāt	۳۰۰
آلاف		
هزار	hozār	۱۰۰۰
دوهزار	dō hozār	۲۰۰۰
سه هزار	sē hozār	۳۰۰۰

اعداد از ۱۰ تا ۲۰ عبارتند از یکی از اعداد با و "dah" ده" و اغلب بدون تغییرات صوتی است :

یازده	yāzdah	۱۱
دوازده	duvāzdah	۱۲
سیزده	sēzdah	۱۳
چهارده	chahārdah	۱۴

پانزده	pānzdah	نوسده
شانزده	šānzdah	فوسده
هفده	haftdah	فوسده
هشده	hašt dah	فوسده
نوزده	navazdah	فوسده

از بیست به بالا در متون با اعداد نوشته می شود :

۲۱	له
۲۲	له
۲۳	لس
۲۴	لس
۲۵	لسده
۲۶	لسده
۲۷	لسده
۲۸	لسده
۲۹	لسده

تصوری شود که اعداد آحاد با عشرات به وسیله حرف ربط "و" بهم متصل می شوند :

۲۲ vist ut dō

۵۵۴ panjsat panjāh ut zahār

اسم با عدد اصلی غالباً بصورت منفرد استعمال می شود :

د ۱۳۱ دوزن *dō zan* 𐭥𐭮𐭥𐭮
 ۱۳۰ و ۱۳۱ هفت کشور *haft hisvar*
 ۱۳۰ و ۱۳۱ هفتاد فرسنگ *haftāt farsang*
 نوزده اسم با عدد مطابقت می کرده است :

۱۳۱ دوازده *duvāzdah axterān* (Mx., LVII, 56, 9) دوازده آخته

۱۳۰ و ۱۳۱ هر دو دامن مخلوق *har 2 dāmān* (Bd., I, 7, 21)

نوزده عدد بعد از اسم می آید :

۱۳۰ سر سبز ۱۳۱ و ۱۳۰ سر سبز ۱۳۱ و ۱۳۰ سر سبز ۱۳۱

Artaxšēr asp dō haē bārakān i Aršavān ... xēn kart.

اردشیر دو اسب از اسبان اردوان رازین کرد . (Kn., II, 12, 14)

اعداد اصلی را با پسوند *ān* - جمع می بندند و استعمال آن در موارد زیر است :

الف - در جمله ای که بدون معدود ذکر شود . در حقیقت خود جانشین اسم می شود :

۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱

ō mān har dōvān sūt afkārīhā (Bd., I, 66 2-3)

این برای بردوی ماسودسند خواهد بود .

ب - گاهی به صورت اسمی در مورد اسم و اصطلاح خاصی به کاری رود :

۱۳۵ هفت فلک *haftān* (Kn., II, 9, 4)

۱۳۵ و ۱۳۶ دوازده *duvāzdahān* (Kn., II, 9, 4) دوازده بیج .

اعداد اعشاری

در مورد افعال باید مخرج کسر را قبل از صورت کسر آورد :

س ۱۹۲ (Pn., 20₂) *sē ēvak* یک سوم .

با اسم توسط کسر، اضافه ترکیب می شود :

س ۱۹۲ ر ۱۶۲ س ۱۹۲ ر ۱۶۲

sē ēvak i rōc ut sē ēvakišap (Pn., 20₃)

یک سوم روز و یک سوم شب .

اگر در جمله معدود حذف شده باشد بعد از عدد اعشاری می توان حرف تعریف نامعین *ē* اضافه نمود :

س ۱۹۲ س ۱۹۲ س ۱۹۲

دقیق که او یک سوم گفت (*Bd., I, 68, 16-17*) *kā-š sē ēvak-ē guft būt*

اعداد ترتیبی

برای ساختن اعداد ترتیبی پسوند *-um* را باید اضافه نمود :

س ۱۶۱ (یا ۱۶۱) *panjūm* پنجم س ۱۶۱ (یا ۱۶۱)

س ۱۶۱ (یا ۱۶۱) *sašum* هشتم س ۱۶۱ (یا ۱۶۱) چهارم .

اعداد ترتیبی یک نامه عبارتند از : س ۱۶۱ (یا ۱۶۱) *fratum* اولی ، س ۱۶۱ (یا ۱۶۱)

هائلا (یا هائولا) *dit:kar* دومی ، دودیکر ، هائلا *sit:kar* - دیگر .

اعداد فاصل

برای اعداد مشخص کننده فاصل عدد را دو بار باید تکرار کرد :

س ۱۹۳ س ۱۹۳ *evak evak* یک یک - سوا .

س ۱۳۳ س ۱۳۳ - س ۱۳۳ س ۱۳۳ هائلا

u-šān ēixōnih ēvak ēvak frāxtar gōpam (Bd.I, 89₄₋₅)

و بعداً چگونگی ایشان را یک یک خواهم گفت .

فعل

- ساختمان صرفی افعال -

ماده های افعال بسیط (جامد)

در زبان فارسی میان فعل دارای دو ماده است : ماده ای که برای ساختن صورت مضارع در وجه امر و التزامی به کار می رود و بدین جهت ماده زمان حال نامیده می شود . ماده دیگر برای ساختن صورتهای ماضی ، اسم مفعول و مصدر به کار می رود که ماده ماضی یا اسم مفعول نامیده می شود . مثال :

اکلم ۱۱۳ sutan رفتن . ماده زمان حال آن اکلم ۱۱۳ sav و ماده زمان ماضی

اکلم ۱۳ sat می باشد .

۱۱۳۱۱۳ (یا ۱۱۳۱۳۱۳) karten کردن . ماده زمان حال آن ۱۱۳۱۱۳ (یا ۱۳۱۱۳۱۳)

kun و ماده زمان ماضی ۱۳۱۳ (یا ۱۳۱۳۱۳) kart می باشد .

لعل ۱۱۳۱۱۳۱۳ (یا ۱۱۳۱۱۳۱۳۱۳) rasitan رسیدن . ماده زمان حال لعل

(یا ۱۱۳۱۳۱۳۱۳) ras و ماده زمان ماضی لعل ۱۳۱۳ (یا ۱۳۱۳۱۳۱۳) rasit است .

ماده های افعال زمان مضارع فارسی میان از فارسی باستان مشتق شده اند و آنها اشکال مختلف و درجا زیادی داشته اند . در نتیجه ماده های زمان حال در زبان فارسی میان بسیار تنوع است .

ماده های زمان ماضی زبان فارسی میان مشتق از اسم مفعول فارسی باستان است که مختموم به پسوند

تأبده اند و این پسند در فارسی میانه به t - تبدیل شده است :

۱۱۳۱۱۳ nipist نوشتن . مادۀ زمان ماضی آن ۱۱۳۱۱۳ nipist
است .

۱۱۳۱۱۳ sut نوشتن . مادۀ زمان ماضی آن ۱۱۳۱۱۳ sut است .
۱۱۳۱۱۳ (یا ۱۱۳۱۱۳) kartan کردن . مادۀ زمان ماضی آن ۱۱۳۱۱۳ (یا
۱۱۳۱۱۳) است .

ضمناً این مادۀ زمان ماضی در فارسی میانه نیز معادل اسم مفعول می باشد :

۱۱۳۱۱۳ nipist نوشت (نوشته) . ۱۱۳۱۱۳ sut شده - رفته . ۱۱۳۱۱۳
(یا ۱۱۳۱۱۳) kart کرده .

باتوجه به رابطه ای که بین مادۀ نای زمان مضارع و ماضی وجود دارد ، افعال را می توان به دسته های زیر تقسیم
کرد :

۱- افعالی که فرق بین مادۀ زمان ماضی با مادۀ زمان مضارع آنها وجود حرف یا حرف آخر t - ۱۱۳۱۱۳
+ - ۱۱۳۱۱۳ - یا ۱۱۳۱۱۳ - ist . - st . - می باشد :

۱۱۳۱۱۳ x^{ar} و ۱۱۳۱۱۳ x^{ar} z^{ar}ت مادۀ نای فعل ۱۱۳۱۱۳ -
۱۱۳۱۱۳ x^{ar}tan خوردن می باشد .

۱۱۳۱۱۳ ras (یا ۱۱۳۱۱۳) و ۱۱۳۱۱۳ ras^t (یا ۱۱۳۱۱۳) مادۀ نای
فعل ۱۱۳۱۱۳ (یا ۱۱۳۱۱۳) rasitan رسیدن می باشد .

۱۱۳۱۱۳ est و ۱۱۳۱۱۳ estat مادۀ نای فعل ۱۱۳۱۱۳
estat ایستادن می باشد .

۳ (یا ۱۱۳) dān و ۱۱۳۱۱۳۱۱۳ dānist ماده‌ی فعل ۱۳۳-.

۱۱۳۱۱۳۱۱۳ dānistān 'دانستن' می‌باشد.

۲- انفعالی که فرق ماده‌ی آنها در حرف صامت یا مصوت آخر است. در این گونه افعال اغلب در ماده‌ها تطابق فونیکلی دیده می‌شود.

الف - ۴ (در اوایل دوران زبان پهلوی ۴) - xt : ۱۱۳۱۱۳۱۱۳ -

۱۱۳۱۱۳۱۱۳ virōxt 'گرختن' : ۹۱۳ ۱۳۱۳۱۳۱۳ tāxt 'تاختن'.

ب - st-xt-s : ۱۳۱۳۱۳۱۳ - snāst 'شناختن'.

۱۳۱۳۱۳ nipist 'نوشتن'.

ج - st-r : ۱۳۱۳۱۳ - dār 'دستن' (یا ۱۳۱۳۱۳) dāst.

'داستن' ، ۱۳۱۳۱۳ - vitar ۱۳۱۳۱۳ - vitast 'مبور کردن'.

د - st-rt : ۱۳۱۳۱۳ - vart ۱۳۱۳۱۳ - vast.

ه - st-h : ۱۳۱۳۱۳ - xāst 'خاستن' ، ۱۳۱۳۱۳ - xāst 'خاستن' ، ۱۳۱۳۱۳ - jah.

۱۳۱۳۱۳ - jāst 'جاستن'.

و - ft (یا v) : ۱۳۱۳۱۳ (یا ۱۳۱۳۱۳) - gōst ۱۳۱۳۱۳ (یا ۱۳۱۳۱۳) - gūft.

'گفتن' ، ۱۳۱۳۱۳ - rav ۱۳۱۳۱۳ - rav ۱۳۱۳۱۳ (یا ۱۳۱۳۱۳) - رفتن.

ز - āy - āt : ۱۳۱۳۱۳ - nimāy ۱۳۱۳۱۳ - nimūt 'نمودن'.

۳ - در چند فعل با وجود آنکه ماده‌ی هر یک از آنها از یک ریشه واحد می‌باشد. فرق بین ماده‌ی آنها از دستة دوم بیشتر است :

۱۳۱۳۱۳ bau ۱۳۱۳۱۳ (یا ۱۳۱۳۱۳) - bāt 'بودن'.

- ۱۳۱۱ dah - ۱۳۱۱۱ dat "دادن" .
 ۱۱۱۱۱۱ kun (یا ۱۳۱۱۱۱) hart "کردن" .
 اکل ۱۳۱۱ sav - اکل ۱۳۱۱ sut - رفتن .
 ۱۳۱۱۱۱۱۱ zan - ۱۳۱۱۱۱۱۱۱ zat "زودن" .
 ۴ - افعالی که ماده های آنها از ریش های مختلف است :
 ۱۳۱۱۱۱۱۱۱۱ uen - فعل ۱۳۱۱۱۱۱۱۱۱ dit "دیدن" .
 ۱۳۱۱۱۱۱۱۱۱ ay - ۱۳۱۱۱۱۱۱۱ mat (یا ۱۳۱۱۱۱۱۱۱ amat) "آمدن" .

ماده های افعال اجباری مشتق از اسم

با اضافه نمودن پسوند ۳ -en به ماده های زمان حال بعضی از افعال ، ماده های افعال اجباری زمان حال حاصل می شود . برای ساختن ماده ماضی پسوند ۴ -it ، و برای ساختن مصدر پسوند -an را باید اضافه نمود :
 rasēnitan "رساندن" (ماده زمان حال rasēn و ماده زمان ماضی آن rasēnit مشتق از rasitan (رسیدن) که ماده زمان حال آن ras است .
 همین پسوند برای تشکیل فعل متعدی (معنی آنها همیشه متعدی می باشد) مشتق از اسم به کار می رود :
 ۲۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳۱ paitākēn - ۱۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳۱ paitākēnitan
 پیدا کردن (= آشکار کردن) ۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳۱ paitākēn
 ۱۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳۱ akārēn - ۱۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳۱۳۱ akārēnitan "بکار کردن" (از rasitan ، rasēnitan و وقتی به صورت نبردارش نوشته می شوند بصورت واحدی دارند .

کارانهختن (akār bikār، خنثی شده)

افعال مشتق از اسم راد در حالات لازم و متعدی در فارسی میانه می توان بدون اتصال پسوند ēn - از طریق دیگری ساخت . بدین معنی خود اسم بدون حروف اضافی بخوان ماده زمان حال استعمال می شود. یا اضافه نمودن پسوند it - به اسم . آده فعل زمان ماضی و با افزودن پسوند on - مصدر حاصل می شود.

parr ← parritan پدیدن پَر parr

nihān ← nihānitan پنهان کردن nihān نِهان .

تشکیل کلمات با پیشوند و پسوند های فعلی

در فارسی میانه پیشوند و پسوند های فعلی وجود دارد که بیشتر همان قبود و حروف اضافه اند :

پیشوند فعلی وند andar

۱- حرکت به درون رومی رساند :

وند اکلما andar sutan "داخل شدن" (اکلم sutan "فتن")

وند اسما andar kartan "پوشیدن"

وند ناستان andar nišastan "پائین نشستن" .

۲- معنی رسیدن به درون رومی رساند :

وند نواستاتان andar estātan "واقع شدن" (نواستātan)

estātan "ایستادن" .

وند وماندان andar māndan "در چیزی ماندن"

۲- در بعضی از موارد معنی اصلی پیشوند تا تغییر کرده است :

رسیدن (رسیدن) *andar rasitan* جملو افتادن - سفت گرفتن (*rasitan*)

رسیدن *andar epastan* افتادن "

۲۹۰۳ ۱۱۳۶ ۱۱۳۵ ۱۹۱۳۵ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳

ganāk mēnōy pat zānūk andar epast (Bd., I, 68, 18-19)

گناک میزبازانو افتاد .

پیشوند فعلی *epast* (یا *apast*) :

۱- حرکت به عقب را می رساند :

شدن . عوض شدن (*apast vaštan* بازگشتن) (*vaštan*) تبدیل

شدن *apast duāristan* به عقب فرار کردن (*duāristan*)

• *duāristan* فرار . فرار ارواح اهریمنی "

۲- معنی "توقف کردن" را می رساند :

شدن *apast dāstan* (یا *apast dāstan*) بازداشتن

(*dāstan* یا *apast dāstan*) داشتن . نگهداشتن

شدن *apast estātan* باز ایستادن . رد کردن "

شدن *apast māndan* ایستادن "

شدن *apast māndan* متوقف شدن . معطل شدن . بازماندن

۱۱۳۱۲۱۵ māndan ماندن .

۳- معنی تکرار کار را می رساند :

۱۱۳۱۲۱۶ apē guftan بازگفتن - تکرار کردن (۱۱۳۱۲۱۷ -

guftan گفتن) .

پیشوند فعلی مع (اغلب ۱۱۳۱۲۱۸) : apar

۱- معنی حرکت به بالا و خارج را می رساند :

۱۱۳۱۲۱۹ apar āpurtan "برآوردن، بلند کردن"

۱۱۳۱۲۲۰ āpurtan "آوردن"

۱۱۳۱۲۲۱ apar āpurtan

خوشه اشغه خود را بالا آورد (Kn., III, 14, 10) x⁴aršēt tōgē apar āpurt

۱۱۳۱۱۲۲۲ apar āmatan "برآمدن" ۱۱۳۱۱۲۲۳ āmatan

۲- معنی حرکت بر بالای چیزی را می رساند :

۱۱۳۱۱۲۲۴ apar nihātan بر نهادن - گذاشتن بر روی چیزی

۱۱۳۱۱۲۲۵ nihātan "نهادن"

۱۱۳۱۱۲۲۶ apar nišāstan بر چیزی نشاندن ۱۱۳۱۱۲۲۷ nišāstan

"نشاندن"

۱۱۳۱۱۲۲۸ apar kartan "حک کردن" (۱۱۳۱۱۲۲۹ kartan حک کردن) : در معنی مجازی :

۱۱۳۱۱۲۳۰ apar hondāxtan حک کردن (۱۱۳۱۱۲۳۱ hondāxtan

"آذناختن - خود را آذناختن"

۱۱۲۶ فرآ آمدن - نزدیک شدن - رسیدن بجائی .
frāē matan

۱۱۲۶ آمدن
matan

۱۱۳۱ فرآ رفتن - به جلو رفتن - مترجمانی
frāē raftan

۱۱۳۱ رفتن
raftan

۱۱۳۲ فرآ رسیدن - نزدیک شدن - رسیدن
frāē rasītan

۱۱۳۲ رسیدن بجائی ،
rasītan

در بعضی از ترکیبات پیشوند فعلی frāē معنی بهتری دارد :

۱۱۳۱۲ فرآ ایجاد کردن - خلق کردن - درست ،
frāē kartan

۱۱۳۱۲ کردن
kartan

۱۱۳۱۳ فرآ خلق کردن .
frāē dātan

۱۱۳۱۳ خلق کردن .
dātan

کردن .

۱۱۳۱۴ فرآ ناسیدن ،
frāē guftan

۱۱۳۱۴ گفتن
guftan

ناسیدن .

پیشوند فعلی frōt

حرکت به پایین را می رساند :

۱۱۳۱۵ فرود آمدن (آفتاب) ،
frōt ūtan

۱۱۳۱۵ آمدن (آفتاب) ،
ūtān

۱۱۳۱۵ شدن - رفتن .
ūtān

۱۱۳۱۶ فرآ ناسیدن ،
frōt vaētan

۱۱۳۱۶ ناسیدن ،
vaētan

دور زدن .

از پیشوند فارسی باستان -ava است که معنی - انجام عملی تا مرطه معین - را می رساند .
 e- pat- (در فعل ۱۱۳۲۵۱۳۰ palmōctan لباس پوشیدن) از پیشوند فعل باستانی
 pati- به معنی - حرکت بسوی چیزی می باشد .
 e- per- (در فعل ۱۱۳۱۲۱۲۰ parvartan پروردن) از پیشوند فعل فارسی باستان -per-
 a- vi- (در فعل ۱۱۳۱۱۰۱۱۰ virēxtan گرختن ؛ ۱۱۳۱۱۰۱۱۰ vitartan یا اصل ۱۱۳۱۱۰۱۱۰
 vitastan همور کردن - روشن ؛ ۱۱۳۱۱۰۱۱۰ viēctan انتخاب کردن) که از پیشوند فارسی
 باستان -vi- به معنی حرکت - جهات مختلف - مشتق شده است .

انفعال مرکب

تعداد انفعال در فارسی میانه زیاد نیست و این قلت را وجود ترکیب مخصوص اسم و فعل جبران می نماید .
 در اکثر موارد جز فعلی را فعل ۱۱۳۱۱۰۱۱۰ kartan (یا اصل ۱۱۳۱۱۰۱۱۰) تشکیل می دهد :

کس ۱۱۳۱۱۰۱۱۰ zēn kartan زین کردن (zēn زین)

ر ۱۱۳۱۱۰۱۱۰ rōšn kartan روشن کردن (rōšn روشن)

(رشنائی)

سکس ۱۱۳۱۱۰۱۱۰ āzmāy'šn kartan آزمایش کردن (سکس)

āzmāy'šn (آزمایش) .

شناسه ها

(شماره شخص متغیر)

شناسه های افعال زمان حال در فارسی میانه به قرار زیرند :

مفرد	جمع
اول شخص $\text{am} \text{ } \bar{\text{a}} / \text{em} \text{ } \bar{\text{a}}$	$\text{em} \text{ } \bar{\text{a}}$
دوم شخص $\text{eh} \text{ } \bar{\text{e}} \text{ } \bar{\text{e}}$	$\text{et} \text{ } \bar{\text{e}}$
سوم شخص $\text{at} \text{ } \bar{\text{a}} / \text{et} \text{ } \bar{\text{e}}$	$\text{and} \text{ } \bar{\text{a}} / \text{end} \text{ } \bar{\text{e}}$

این شناسه ها نتیجه صورتهای تحول یافته شناسه های فارسی باستان ($\text{-tiy} \text{ } \bar{\text{a}} \text{ } \bar{\text{a}} \text{ } \bar{\text{m}} \text{ } \bar{\text{a}}$) با حروف آخر ماده های فعل -e یا -aya می باشد. در جمع (بجز سوم شخص) در اثر تاثیر aya شناسه های $\text{-em} \text{ } \bar{\text{e}} \text{ } \bar{\text{e}}$ و $\text{-am} \text{ } \bar{\text{a}} \text{ } \bar{\text{a}}$ در اثر تاثیر aya در اول و سوم شخص (اول و سوم شخص جمع در اثر تاثیر $\text{-om} \text{ } \bar{\text{e}}$ یا $\text{-at} \text{ } \bar{\text{a}}$) به وجود آمده اند. ندرتاً تاثیر aya هم دیده می شود ($\text{-am} \text{ } \bar{\text{a}} \text{ } \bar{\text{a}}$ یا $\text{-em} \text{ } \bar{\text{e}} \text{ } \bar{\text{e}}$ / $\text{-at} \text{ } \bar{\text{a}}$ یا $\text{-and} \text{ } \bar{\text{a}} \text{ } \bar{\text{a}}$ / $\text{-end} \text{ } \bar{\text{e}} \text{ } \bar{\text{e}}$) قاعده دستوری برای استعمال $\text{-am} \text{ } \bar{\text{a}}$ یا $\text{-em} \text{ } \bar{\text{e}}$ یا $\text{-at} \text{ } \bar{\text{a}}$ یا $\text{-and} \text{ } \bar{\text{a}}$ یا $\text{-end} \text{ } \bar{\text{e}}$ در سوم شخص جمع وجود ندارد. در وجه التزامی شناسه ها مختصراً اختلافی دارند (شناسه های که بین بدلاین آمده در متون مانوی استعمال شده است) :

مفرد	جمع
اول شخص $\text{-} \bar{\text{a}} \text{ } \bar{\text{a}}$	$\text{-} \bar{\text{a}} \text{ } \bar{\text{a}}$
دوم شخص $\text{-} \bar{\text{e}} \text{ } \bar{\text{e}}$	$\text{-} \bar{\text{e}} \text{ } \bar{\text{e}}$
سوم شخص $\text{-at} \text{ } \bar{\text{a}}$	$\text{-and} \text{ } \bar{\text{a}}$

بود و هست و همیشه خواهد بود .

پیشوند **بِه** بر فعل معنای اتمام عمل ، انجام شدن حتمی آن رای رساند تقریباً با کلیه صورتهای فعلی تواند ترکیب شود :

الف - با فعل ماضی :

بِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه
 بِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه
 بِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه

Pāpak hā-3 tan. bahr ut zāpūkih i Artaxsēr bē dīt ...

بنگای که پاک خوش اندامی و چاکلی اردشیر را بدید . (Kn., I, 4 21)

ب - با فعل مضارع :

بِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه

bē apāyēt kū bē osvārēm (Kn., III, 15, 9)

باید بر اسب سوار شویم .

ج - با فعل امر :

بِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه سَئِه

ut guft kū zūt bavēh ut bē nikār (Kn., III, 13)

و اد گفت زود باش بنگر .

د - با مصدر :

bē amōxtan apāyēt (Pn., 24 11-12)

باید آموختن .

این پیشوند با فعلی که معنی "دور کردن و جدا کردن" را می‌رساند به کار برود، و معنی دقیق‌تری می‌بخشد:

باز ۱۱۳۱۱ *bē kartan* دور کردن، باز ۱۱۳۱۱ *bē vastan*

از خود دور کردن، باز ۱۱۳۱۱ *bē nē vartēt* دور نمی‌شود

(۱۱۳۱۱ *vastan* دور کردن) و غیره.

در همه این موارد *bē* غالباً قبل از سایر پیشوندهای فعلی قرار می‌گیرد؛ بخصوص قبل از پیشوند نفی:

باز ۱۱۳۱۱ *bē nē mīrēnd* نخواهند مرد

باز ۱۱۳۱۱ *bē mā hīlat* باقی نگذارید

باز *bē* به تنهایی به عنوان قید با معنی خارج، از خارج و نیز به عنوان حرف اضافه به معنی "بجز -

باستثناء" و نیز حرف ربط به معنی "بلکه - ولی" در فارسی میانه استعمال می‌شود.

در ترکیب با فعل پیشوند *bē* معنی "جدایی - جدا کردن" را می‌رساند.

پیشوند فعلی *bē* در افعال مضارع معنی آینده را تا آنکه می‌کند:

۱۱۳۱۱ *bē* سه سه ۱۱۳۱۱ *bē* سه سه ۱۱۳۱۱ *bē* سه سه ۱۱۳۱۱ *bē* سه سه

۱۱۳۱۱ *bē* سه سه ۱۱۳۱۱ *bē* سه سه ۱۱۳۱۱ *bē* سه سه ۱۱۳۱۱ *bē* سه سه

dānist kū ē andar ēn 9000 sāl 3000 sāl hamāk kāmāk

i ōhrmazd rouēt (Bd., 1:67 19-21).

می‌دانست که از ... ۹ سال به مدت ... ۳۰۰۰ سال همه چیز به کام برسد خواهد بود.

پیشوند فعلی نفی *bē nē* "نه" (در همه صورتهای فعلی بجز امر) اغلب بدون واسطه قبل از فعل قرار

می‌گیرد:

۱۱۳۱۱ *bē nē* سه سه ۱۱۳۱۱ *bē nē* سه سه ۱۱۳۱۱ *bē nē* سه سه ۱۱۳۱۱ *bē nē* سه سه

ut Dāpak rād hēt frazand i nām burtār nē būt (Kn., I, 15)

و پاک را فرزندی که وارث نام پدر باشد نبود .

نذ تا حرف دیگری بین nē و فعل قرار می گیرد :

سلسلس (سلسلس) سلسلس (سلسلس) سلسلس (سلسلس) سلسلس (سلسلس)

Artaxsēr apāk 2 bārah i smāh nē pat gyāk hast (Kn., III, 132)

اردشیر باید آب شمانه بر جای است .

پیشوند فعلی نمی سکت mā در وجه امر استعمال می شود :

سکت mā kun مکن ، سکت mā burzēt آرزو کن .

افعال مُعین

در افعال مرکب افعال زیر به عنوان فعل مُعین استعمال می شود :

۱- فعل ربط (Verbum Substantivum) هستن که ریشه آن در فارسی سیانه (h) می باشد .

(از ریشه فارسی باستان ah هستی) .

۲- سکت (یا سکت) būtan بودن (ماده زمان حال آن سکت bau می باشد) .

۳- سکت استادن ēstātan رسیدن (ماده زمان حال آن سکت استادن) .

est می باشد .

فعل ربط (باریشه h) فعل ناقص است و فقط وجه اخباری زمان حال و وجه التزامی دارد . صرف

این فعل با سایر افعال اندک فرقی دارد و بدین جهت جدول صرف کامل آن را ذکر می کنیم :

زمان حال وجه اخباری

مفرد	جمع
اول شخص : ham 𐭠𐭣𐭥𐭥	ما هستیم hēm 𐭠𐭣𐭥𐭥
دوم شخص : hē(h) 𐭠𐭣𐭥𐭥	شما هستید hēt 𐭠𐭣𐭥𐭥
سوم شخص : hast 𐭠𐭣𐭥𐭥	آنها هستند hand 𐭠𐭣𐭥𐭥

وجه الرأی

مفرد	جمع
دوم شخص : -	(مانوی کده) hā -
سوم شخص : hāt 𐭠𐭣𐭥𐭥	(مانوی کده) hānd 𐭠𐭣𐭥𐭥

(مانوی کده) hā

در وجه تمنائی 𐭠𐭣𐭥𐭥 hē برای سوم شخص مفرد دیده شده است .
 نفی در سوم شخص مفرد زمان حال در وجه اخباری (𐭠𐭣𐭥𐭥 nēst می باشد . این فعل رابطه به صورت
 فعل مستقل معنی بستن ، داشتن ، وجود داشتن ، رای رسانند :

𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 ... 𐭠𐭣𐭥𐭥 ... Pāpak rāō pūs-ē hast...

پاپک را پس می است . (Kn., I, 5, 24)

𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥

ān afzār kē hast ut būt ut bēt (P., 30, 10) .

آن نیروی که است و بود و خواهد بود .

۳۶۱۶ . ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

eišān i andar har 2 hand (Bd., I, 64, 2)

چیزی که اندر هر دو هستند .

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ . *kē vitirizn nōst* (Pn., 25, 1-14)

آنکه را پایانی نیست .

در جمله با خبری به عنوان فعل رابطه استعمال می شود :

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

kē ham ut kē xāq ham (Pn., 17, 5-6)

من که هستم و به کی متعلق هستم ؟

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

tō haē katām tō xmak ut datak hē (h) ? (Kn., I, 3, 14)

از کدام دو دمان و خاندان هستی ؟

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

ut pat io (dah) mart nānē kē x'ərēnd s'ər hand (Ms., XLV, 62, 7)

و هرگاه دو نفر یک نان خوردن سیر شوند .

فعل رابطه به عنوان فعل معین با اسم مفعول برای ساختن ماضی افعال لازم ترکیب می شود

(جمع شود به ص ۱۱۸ ببعد) فعل ۱۱۱۱ (یا ۱۱۱۱ ۱۱۱۱) *būtan* بودن. ماده آن (b.-(buv)) می باشد .

زمان حال

	مفرد	جمع	
اول شخص:	-	bēm (۱)	
دوم شخص:	bavēch) ۱۱۳۱	bēt ۱۱۳۱	
سوم شخص:	bavēt ۱۱۳۱	bavēnd/bēnd ۱۱۳۱ و bēt ۱۱۳۱	

وجه التزامی

	مفرد	جمع	
سوم شخص:	bavāt ۱۱۳۱ و bāt	bānd	

وجه امری

	مفرد	جمع	
دوم شخص:	bās ۱۱۳۱ و	bavēt ۱۱۳۱ و	
	bāh/bavēh ۱۱۳۱ و	bēt ۱۱۳۱	

اسم مفعول ۱۱۳۱ (یا ۱۱۳۱ bāt) است؛
فعل ۱۱۳۱ (یا ۱۱۳۱ bātān) به عنوان فعل معین برای ساختن ماضی بعید استعمال می‌شود.
فعل ۱۱۳۱ (یا ۱۱۳۱ ēstātan) "ایستادن - رسیدن - طبق قاعده صرف می‌شود و برای

(۱) صورتهای bēm و bēnd و bānd در متون مورد مطالعه نادره شده است و از کتاب
- c. Salmann, *Mittelpersisch*. نقل شده است. لذا رسم الخط پهلوی آن ذکر نمی‌شود.

ساختن زمانهای ماضی نقلی و ماضی نقلی کامل استعمال می شود .

صورت‌های افعال شخصی

در فارسی میانه افعال دو جهت معلوم و مجهول و چهار وجه اخباری ، امری ، التزامی و تمنائی دارند .

افعال لازم و متعدی در زمان ماضی صرف جداگانه ای دارند .

خبر افعال لازم در زمان ماضی در جمله به صورت اسم مفعول می آید . هرگاه فعل رابطه ای با این اسم مفعول بیاید ، این فعل با فاعل منطقی ، فاعل منطقی و دستوری یکی است ، مطابقت می کند .

افعال متعدی در زمان گذشته به صورت اسم مفعول و بدون فعل رابطه می آید (سائقان مجهول) و در اشخاص تغییر می کند . فاعل منطقی در این صورت می تواند ضمیر متصل و یا ضمیر اول شخص مفرد در حالت خبر صریح - man و یا اسم باشد .

مفعول منطقی این گونه افعال همان فاعل دستوری (مبسته) است .

صرف افعال لازم و متعدی در زمان حال در وجه اخباری و امری و التزامی و تمنائی یکسان است .

وجه امر

دو م شخص مفرد وجه امر برابر با دو زمان حال فعل است و در دو م شخص جمع شانسه st به ماده زمان حال ضایعی است :

از فعل ۱۱۳۱ (با اس ۱۱۳۱) - karlaru - کردن ، ماده زمان حال آن

kun 𐭥𐭮 می باشد .

جمع

مفرد

دوم شخص : kun 𐭥𐭮 کن kunēt 𐭥𐭮𐭥𐭮 کنید
 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮
 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮

bē-š avi-š barēt rīmtum ut valtartum hat xšā-rišnān (Mx., II, 48, 190)

آنا برای ادنا پاکترین و بدترین خوراکها را برید .

𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 (Kn., I, 3, 43) nūn-it bōzišn gōš
 اکنون پوزشش بجواه .

𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 (Kn., I, 12, 3) oštāp tāk ö droyāš
 بشتاب تا به دریا

کاهی دوم شخص جمع : 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 - ēchi - ختم می شود :

𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 barēh barēh barēh
 بکنید .

در صورت نفعی حرف اضافه 𐭮𐭥𐭮 mā به اول فعل اضافه می شود :

𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 mā mā mā

mā tars Artaxsēr i kay i Dōpakān (Kn., II, 12, 17)

مترس کی اردشیر پسر پاپکان .

حرف اضافه 𐭮𐭥𐭮 mā همیشه مستقیماً تا قبل فعل قرار نمی گیرد و گاهی بین آنها کلماتی می تواند قرار گیرد :

ut hamōhēn āp i andar gōhān rētišn hač arzah kišvar

ut hamōhēn āp i andar gōhān rētišn hač arzah kišvar

ō d kū x⁴aršēt ūl āyēt (Mn., XLIV. 52, 11)

و همه آبهای جهان از کثیر از ره مرچشده بگیرد آنجا که خوشید بری آید .

۲- برای بیان عملی که «حال حاضر انجام می شود» :

axtar marān sardār pat posax⁴ guft kū nahāzikhān

axtar marān sardār pat posax⁴ guft kū nahāzikhān

axtar marān sardār pat posax⁴ guft kū nahāzikhān

axtar marān sardār pat posax⁴ guft kū nahāzikhān

و ا ا ا

axtar marān sardār pat posax⁴ guft kū nahāzikhān

ōpost ut stōrak i Ōhrmazd apēē bālist āmat, u-3 hač

Vahrēm ut Anēhit pat kustak, haftōirangut sēnaxtar

marzihēnd ut ō Ōhrmazd adyārīh dahēnd (Khn., II, 2, 10₈)

سردار آخر شماران به پاسخ گفت که جسمی افتاده دستاره هر فرد به بالاترین

اوج خود رسیده و بهرام و ناهید با هم تو رنگ و شیر آخرت ان دارند و به هر فرد

باری دهند .

۲- برای بیان عملی آینده :

axtar marān sardār pat posax⁴ guft kū nahāzikhān

۱۱۳۵

kā-t ēšm ō zrēh ōftēt haz dušmanān apēšim bavēh

ترا چون دیده به دریا افتد از دشمنان ایمن باشی . (Kn., II, 13-14, 8)

ا و اده کش لو ز هسده ۱۱۳۵

ut har zē tō framāyē(h) kunam (Kn., II, 11, 11)

و هر چه تو فرمائی کنم .

مثالهای ذکر شده معنی اصلی زبان مضارع در وجه اخباری را می رساند . یعنی عملی را که حقیقی و صحتی است بیان می کند . ضمناً این صورت افعال در جملات مخصوص می تواند معنی عملی را که کاملاً حقیقی نبوده بلکه نزدیک به فرض و آرزو باشد نیز برساند . فعل تام : *framāyē(h)* فارسی معاصر که خود از آن مشتق می باشد در بعضی از جهات به آن صورت شبیه می باشد .^{۱۰} در نتیجه برای موارد ذیل استعمال می شود :

۱- احضاره دعوت به کار (در اول شخص جمع) .

۱۱۳۵ سده ۱۱۳۵ | ۱۱۳۵ و ۱۱۳۵ | ۱۱۳۵ و ۱۱۳۵

سکس ۱۱۳۵ | ۱۱۳۵ | ۱۱۳۵ | ۱۱۳۵ | ۱۱۳۵

سده ۱۱۳۵ | ۱۱۳۵

ēn dāst nēvak ut gōr ētar vas man ut tō ētar ditīkar
āzmāyēšn kunēm, nēvakīh ut dīlīh ut zāpukīh pat dī
ōgarēm (Kn., I, 732)

این دست نیکو و گوران در آن بسیار است و تو آزمایش دیگر کنیم در لادری و چاکبکی پدید آوریم .

۲- در مورد شک و ترس وحذر :

𐭥𐭫𐭮𐭲𐭭𐭮𐭲𐭬𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲
𐭥𐭫𐭮𐭲𐭭𐭮𐭲𐭬𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲

*Artaxsēr tarsit kū mā hakar martumi dēh vōnēnd šnā-
sēnd ut griftār kunēnd (Kn., II, 14, 16)*

اردشیر ترسید که اگر مردم در میسند و شناسند و گرفتار کنند .

مانند ضعیف نام (marista) زبان فارسی معاصر صورت مضارع در فارسی میانه در جملات فرعی زیر استعمال می شود:

۱- حرف :

𐭥𐭫𐭮𐭲𐭭𐭮𐭲𐭬𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲
𐭥𐭫𐭮𐭲𐭭𐭮𐭲𐭬𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲

āz-kāmakih mā kun kū-t āz dēv nō frōpēt (Mx., II, 32, 13-14)

آز کاگی مکن تا دیو آز ترا نفریبد .

۲- مفعولی :

𐭥𐭫𐭮𐭲𐭭𐭮𐭲𐭬𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲
𐭥𐭫𐭮𐭲𐭭𐭮𐭲𐭬𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲

*frōmūt kū har rōt epēk frōzandān ut vaspūrahēn i
xʷēs ō nazēir ut zōpōgān šavēt (Kn., I, 6, 23)*

و فرمود که او هر روز با فرزندان و شاهزادگان به نخبی و همچگان رود .

𐭥𐭫𐭮𐭲𐭭𐭮𐭲𐭬𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲
𐭥𐭫𐭮𐭲𐭭𐭮𐭲𐭬𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲

در ترکیبات زمان حال یا آینده وجه اخباری hamē hamē در مقام قید با معنی همیشه معنی صریحتری دارد.

𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆

Ōhrmazd i hamē büt ut hamē bavēt (Pn., 20, 14-15)

هرمز که همیشه بود و همیشه خواهد بود.

𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆

𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆

𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆

Ōhrmazd ō smāh kē martum hēt hamē gōbēt kū

pat kār ut kirpak kartan tuxšāh bavēt (Pn., 27)

هرمز به شما مردم همیشه می گوید در کار و کردار نیک کوش باشید.

تعریف معنای پیشوند فعلی *hē* با قدری مشکلتر است. چون اغلب با معنی اولیه و حقیقی آن که "در کردن - جدا کردن" است توأم می شود. ولی می توان حدس زد که معنایی که بشکل فعل می دهد تا آنکه

ویک دفعه بودن است و آنهم اغلب در افعال زمان آینده دیده می شود:

𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆

bē apāyēt kū bē asuārēm (Kn., III, 15, 9)

ما باید بر اسبها سوار شویم.

𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆 𐭅𐭆𐭃𐭆

kā zamām "tāšēt dām-it i Ahriman ravāk bē bavēt

(Bd., I, 69, 9-11)

هنگامیکه او (او هر فرد) زمان را خلق کند مخلوقات او بر زمین نیز توسعه یابند .

زمان ماضی

چنانچه قبلاً ذکر کردیم صرف افعال لازم و متعدی در زمانهای ماضی متفاوت است . ماضی افعال لازم (بجز سوم شخص مفرد) از ترکیب صورت اسم مفعول که همان صورت ماده ماضی است . با فعل رابطه ساخته می شود :

لر رفت *raft* رفتہ *raft* گفتہ *gufst* . و *hart* کرده : باضافه

فعل رابطه .

در سوم شخص مفرد فعل رابطه حذف می شود و صورت فعل همان صورت اسم مفعول است . صرف فعل *raft* (بالرہ *raft-and* ' رفتن ' در زمان ماضی به قرار زیر است :

جمع

مفرد

اول شخص *raft hēm* رفتہ *raft ham*

دوم شخص *raft hēt* رفتہ *raft hēch*

سوم شخص *raft hand* رفتہ *raft* -

شال : *raft* *hēm* *raft ham* *raft hēt* *raft hēch* *raft hand* *raft* *raft*

kē ham ut kē x^uēš ham ut haš kū mat ham (Pn. 17.6)

که هستم . به که متعلقم و از کجا آورده ام ؟

در حقیقت فعل رفتن در متن مورد مطالعه ما فقط در اول شخص مفرد و جمع دیده شده و سایر صورتها به قیاس از سایر افعال ساخته شده .

سوسو ۱ ک سل ۳ ۱۲۶ سے

آگاهی به اردوان رسید که (Kn., I, 524) *ākāhīh ō Ardvān mat kū*

لو ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ تو می نستی (*tō nišast hē ch*)

سل ۳ ۱ سوسو ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰

Ardvān ut asvārān frāē rasit hand (Kn., I, 634)

اردوان و سواران رسیدند

از مثالهای فوق معلوم می شود که افعال لازم در زمان ماضی با فاعل (منطقی و دستوری) در شخص و عدد بر سینه فعل رابطه مطابقت می کند .

افعال متعدی - از مشخصات این افعال ساختمان مجهول است که بر دو نوع وجود دارد :

نوع اول - فعل به صورت اسم مفعول است : *gāst* (یا اس ۱۳۱۲) *kart* 'گرفته شده'

gāst 'گرفته شده' و فاعل منطقی آن ضمیر متصل است (که غالباً به حرف ربط ماقبل و یا به ضمیر نسبی متصل می شود) و اغلب میان ضمیر متصل و فعل کلمات دیگری آیند :

جمع

مفرد

اول شخص : *gāst* ۱۳۱۲ *i-m kart* ۱۳۱۳ *i-mēn kart* ۱۳۱۴

دوم شخص : *gāst* ۱۳۱۵ *i-t kart* ۱۳۱۶ *i-tān kart* ۱۳۱۷

سوم شخص : *gāst* ۱۳۱۸ *i-s kart* ۱۳۱۹ *i-sān kart* ۱۳۲۰

سے ۶ ۱۳۲۱ *kū-m kart* سے ۷ ۱۳۲۲ *kū-s kart* سے ۸ ۱۳۲۳ *gāst* ۱۳۲۴

kā-m kart سے ۹ ۱۳۲۵ *kā-mēn kart* سے ۱۰ ۱۳۲۶

از مفعول منطقی وجود داشته باشد در حالت صریح است :

سوسوول لایه ۱۳۱۳ ۶۶۳

ē kē mān apurzišnik būt ham adaki-t apurzišniktariz
bē kart ham (Mx., II, 47, 79)

هنگامی که من رسوا بودم بوسیله تو رسوا تر شدم .
ولی بدون فعل رابط ندرتاً معنای ساختمان مجهول را دارد ، مجهول بودن آن در بعضی از جملات فرعی
که همراه با ضمیر نسبی kē - آمده است بهتر نمایان می باشد :

۶۳ ۶۶۳ ۶۳۳ ۶۳۳ ۶۳۳ ۶۳۳ ۶۳۳ ۶۳۳ ۶۳۳
۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳

az ham ēt i tō hūmat ut hūxt ut huvarst i-t mēnit ut
guft ut kart (Mx., II, 42, 136)

من پذیرانیک و کردارنیک و گفتارنیک تو هستم که بوسیله تو گفته و کرده و اندیشیده
شده است .

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

nūn vištār i ēi-m dast apar nihāt (Pn., 18, 10-11)

اکنون گزارش آنچه بدان اشاره کردم .

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱
۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

ut hemōkēn vinās ut bažak i-š pat gētāh kart andar
ān 3 rōtak - šapān pat šas m vōnēt (Mx., II, 44-45, 60)

بمذکنان و بزۀ ثانی را که در گیتی کرد اندر آن سه شبانه روز به چشم بیند

در جملاتی مانند مثال ذیل، ساختمان فعل بیشتر به ساختمان معلوم شباهت دارد :

u-3 pas duxt i zāš pat zenīh dāt . (Kn., I, 420)

و پس از آن دخت خویش را به زنی او داد .

Pāpak kē-š tan-bahr ut zāpūkih i Artaxšēr bē dīt
dānist kū ... (Kn., I, 421)

هنگامی که پاپک خوش اندامی و چابکی از شیر را بید دانست که ...

u-š nāmak ō Pāpak kart. (Kn., I, 525)

و او نامر به پاپک نوشت .

و او نامر به پاپک نوشت .

و او نامر به پاپک نوشت .

و او نامر به پاپک نوشت .

مخصوصاً باید به ترکیب چنین جملای توجه نمود :

u-š āmat 2 zan nišastak dīt (Kn., II, 72, 72)

و او آمد دوزن نشسته بید .

و او آمد دوزن نشسته بید .

در این جملۀ ضمیر متصل می تواند به دو فعل مربوط باشد . به فعل لازم āmat (آمدن) و به فعل متعدی dīt

(دیدن) ، و هر دو فعل به منزله فعل معلوم می باشد .

نوع دوم - ساختمان مجهول : فعل - صورت اسم مفعول است و فاعل منطوق آن اسم در حالت صریح

و یا ضمیری باشد.

ضمیر اول شخص مفرد همیشه به صورت (man) (حالت غیر صریح قدیمی) است "و سایر ضمائر به صورت صریح می آیند. مفعول منطقی نیز در حالت صریح ذکر می شود و در جملی جای شخصی دارد یعنی نزدیک فعل و بعد از فاعل قرار دارد و ضمیه تنقل حذف می شود:

𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭭𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭭𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭭𐭥𐭥

kā rōz būt Arđavān kanīzak x"ōst ... (Kn., III, 13₁)

همگی می که روز شد اردوان کنیزک را خواست.

𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭭𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭭𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭭𐭥𐭥

Sāsān hēz Pāpak pēst ut zinhār x"ōst (Kn., I, 4₁₆)

ساسان از پاک پناه و زینهار خواست.

𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭭𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭭𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭭𐭥𐭥

kā-tō dit kē izišn i yazdān kort (Mx., II, 46₁₇₂)

چون کسی را دیدی که لعن بریزد آن کرد

𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭭𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭭𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭭𐭥𐭥

amāh ētōn ašnūt ku... (Kn., I, 5₂₆) ما چنین شنیدیم که

اگر خبر به حالت اسم مفعول باشد و چون اسم مفعول ساختمان مجهول دارد لذا این ساختمان از نقطه نظر دستوری مجهول است. ولی بظنری رسد که در فارسی میانه ساختمان مجهول هم مفعول بخصوص در مورد خبر به سوی ساختمان معلوم در تحول برده است. این نکته بخصوص در جملاتی دیده می شود که در آنها افعال متعددی بدون مفعول صریح هستند:

۱۱- ضمائر دوّم و سوّم شخص مفرد و ضمائر اول دوّم شخص جمع حالت غیر صریح ندارند.

Sāsān ham gōnak kart (Kn., I, 418) ۱۳۱۹ ۱۹۱۲ ۳۱۱
 ساسان همان گونه کرد.

۱۲۴ ۱۲۵ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

Pāpak zap-ē pat xamān dit eigōn kā (Kn., I, 22)

پاپک شبی به خواب چنین دید که ...

و نیز جملاتی که دارای یک بستند و چند خبر هستند که اولی فعل لازم و دومی فعل متعدی است
 معنای فعل تمایل به معلوم دارد :

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

Artaxsēr andar rasit ut tētē ētōn ō gōr zat kū tīr

tāk par pat askamb andar sut (Kn., I, 633)

ارزشبر اندر رسید و تیری چنان به گور زد که تا پر از شکم فرود رفت .

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

pas hae ān spāh ut gand ārāst ut apāk pusi xōš ō

Dārs griften i Artaxsēr rād āmat (Kn., III, 1622)

پس از آن لشکر آراست و با سپهر خود برای گرفتن ارزشبر آمد .

مورد فوق درباره جملات تابع که فعل جمله اصلی و فرعی دارای یک فاعل باشند که یکی لازم و دیگری متعدی است.
 صدق می کند :

سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس
 ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱

Artaxsēr kē ān sax'an ašnūt mēnišn ō virōxtan hat
 ōš nihāt (Kn., II, 10₃)

اردشیر هنگامی که آن سخن را شنید تصمیم بگریختن گرفت .

در این مورد جمله زیر نیز مورد توجه است ، که ماضی فعل متعدی و ۱۱۱۱۱۱۱ kartan ساختمان فعل لازم را دارد
 (ساختمان استی) ، و در آن اسم مفعول و فعل رابطه در عدد و شخص با فاعل منطبق مطابقت می کند :

سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس
 سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس

ēn zanīšn kē kart ? Artaxsēr guft kū man kart ham

pus i Arđavān guft kū nē ēc man kart ham (Kn., I, 6₂₄₋₂₅)

این ضربت را که زد ؟ اردشیر گفت که من کردم . پسر اردوان گفت نه چه این را من
 کردم .

در این جمله اگر سهو کاتب نباشد در ساختمان دستوری جمله فعل خبر معنای فعل معلوم را می رساند .
 برای منفی ساختن افعال لازم و متعدی باید حرف لید nē را اضافه نمود :

سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس

کنیزک پس بر جای نبود (Kn., III, 1₃) kanīzāk pat gyāk nē būt

لو سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس

لو سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس سلسلس

اردرشیر شاد شد و با شتاب از آنجا رفت . (Kn., II, 13, 19)

𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥

𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥

Pāpak ka-s tan bahr ut cāpūkih i Artaxsēr bē dit.

همگامی که پاک خوش اندامی و چابکی ادرشیر را بدید دانست که ... dānist kū....

ماضی بعید

ماضی بعید در فارسی میانه به کمک فعل 𐭠𐭣𐭥𐭥 (با 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥) بودن ساخته می شود . در متون مورد مطالعه ما ماضی بعید افعال لازم فقط به صورت اسم شخص مفرد آمده است و ساختمان آن از ترکیب اسم مفعول فعل اصلی با ماضی فعل مُعین 𐭠𐭣𐭥𐭥 (با 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥) بودن (اسم شخص مفرد که برابر ماده ماضی فعل اسم مفعول است) حاصل می شود . ماضی بعید در شخص و عدد با فاعل منطقی (ساختمان آسنیه) منطقی می کند :

𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥

ān xan kē andar dārišn avi-s mat būt... (Ar. LXVIII, 100)

آن زنی که دست سلط او قرار گرفته بود ...

از منقحات ماضی بعید افعال متعدی ساختمان اسم مفعول (مجهول) آن است که دو جنبه مشخص دارد:

۱- فعل اصلی و فعل مُعین 𐭠𐭣𐭥𐭥 (با 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥) بودن به صورت اسم مفعول است .

𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥
گفته شده بود .

فاعل منطقی ضمیر متصل و مفعول منطقی جمله اسمی. حالت صریح است :

۱۱۵۱۱۳۵ - ۱۱۵۱۱۳۶ - ۱۱۵۱۱۳۷ - ۱۱۵۱۱۳۸

kā-š sē-ēvak-ē guft būt (Bd., I, 68, 16-17)

هنگامی که او یک سوم را گفته بود (یعنی توسط او گفته شده بود) .

من نوشیدم (توسط من نوشیده شده بود) " (*am x^aart būt* (Bd., xxxv, 6)

اگر در این جمله فعل رابطه استعمال شود بنا بر قاعده با مفعول منطقی در عدد و شخص مطابقت می کند :

۱۱۵۱۱۳۹ - ۱۱۵۱۱۴۰ - ۱۱۵۱۱۴۱ - ۱۱۵۱۱۴۲ - ۱۱۵۱۱۴۳

۱۱۵۱۱۴۴ - ۱۱۵۱۱۴۵ - ۱۱۵۱۱۴۶ - ۱۱۵۱۱۴۷ - ۱۱۵۱۱۴۸

۱۱۵۱۱۴۹

Ōhrmazd pat amahraspandān brinōmand mat kā-š

dāt būt hand 3 rat ē-š apēt ō gōtīk apāyēt dāt.

او بر فرزند با آفریدن امشاسپندان هنگامی که آن سه سرور را آفرید (Bd., I, 175, 15-17)

آفریدگار شد. زیرا می بایست ایشان را به جهان می آفرید.

ولی ندرتاً در بعضی جملات در اثر تاثیر ساختمان استیسه فعل رابطه با فاعل منطقی که به صورت ضمیر متصل است مطابقت می کند :

kā-šān pēm^aar būš hand (Bd., xxxv, 4)

هنگامی که آنها شیر را نوشیده بودند .

۲. فعل اصلی و فعل معین (۱۱۱۱۱۱۱۱) (یا ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱) būtan به صورت اسم مفعول است. فاعل منطقی به صورت اسم در حالت صریح و مفعول منطقی نیز در حالت صریح است:

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

kā Ahriman apāk-as hamōkēn dām ut dahiēn pat pat-
 mār frāt kart būt (Mx., LVII, 60₃₀)

هنگامی که اهریمن با ما همه مخلوقات را بدین شکل برای این خلق کرده بود .
 مورد استعمال ماضی بعید به استناد موارد کمی که ما توانستیم در متون پیدا کنیم برای بیان عملی که قبل از عمل دیگری در زمان ماضی اتفاق افتاده به کار می رود :

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

ān mart andar vahist miyāni ahraivān hōē nē vart-
 ānitan ut nē amōēānitan i ān žan kē andar dārišn
 avi-3 mat būt ō frārōnih pat šarm nišast (Av., LXVIII,
 100₂₄)
 و آن مرد در بهشت به علت اینکه آن زنی را که بزنی داشته بود به نیکوکاری (24 100
 متساوی نگردیده بود و تعلیم نداده بود ، شرمزده بود .

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

kā-s sē - ēvak- ē guft büt qannāk - mēnōg hač bim tan

andar uzit (Bd, I, 68¹⁶⁻¹⁷)

هنگامی که یک سوم سخنان را گفت گناک نیز که از بیم ناتوان شد.

۱۲۳۲- ۱۲۳۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

kā-s dāt büt hand s rat zē-s apāč ö gētik apāyēt dāt

(Bd, I, 75¹⁵⁻¹⁷)

هنگامی که آن سه متوسط ادخل شده بودند، زیرا به گیتی آنان رای بایست آفید...

ماضی نقلی

برای ساختن ماضی نقلی، فعل معین ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ estātan ایستادن - رسیدن را به صورت

مضارع (۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱) (estēt) با فعل اصلی که به صورت اسم مفعول است ترکیب می کند :

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ amat estēt آمدن است .

۱۲۳۲ ۱۲۳۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ guft estēt او گفته است (توسط او گفته شده است) .

در متون مورد مطالعه ما افعال لازم فقط بیضه سوم شخص مفرد و افعال متعدی بیضه سوم شخص مفرد و جمع بکار رفته اند فقط در یک مورد آنهم با فعل لازم، فعل معین با فاعل منطقی در شخص و عدد مطابقت کرده است :

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

سو- ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

pas ōhrmozd i x⁴atāi gōpēt hū-ē mā sax⁴an hač-as
pursōt ēē hač ān i garāmik ten yūtāk ut pat ān i
bīm kun rēh āmat ēstēt (Mx., II, 43-44, 150-152)

بر فرزند خدای گوید: سخن از وی پرسید چه از گرامی تن جدا است و بدان راه
پر بیم آمده است.

چون مثال دیگری در دست نداریم لذا نمی‌توان بر چگونگی مطابقت شخص و عدد فعل با فاعل اظهار عقیده
نمود. ماضی نقلی افعال متعدی از ترکیب اسم مفعول فعل اصلی با فعل تعیین که همیشه به صورت مضارع
سوم شخص مفرد است ساخته می‌شود (بدون مطابقت با فاعل و یا با مفعول در شخص و عدد).

۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱

۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱

pursēt dānāk ē mēnōy i xrat hū asmān ut garāmik zīgōn
vērānt ēstēt (Mx., XLIV, 52, 1-3)

دانا از مینوی خرد پرسید چگونه زمین و آسمان ساخته شده است.

۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱

hangār ēē dānākān guft ēstēt hū ... (Kn., I, 843)

بنگر که دانا یان چه گفته اند که

فاعل منطقی افعال متعدی در زمان ماضی نقلی یا به صورت اسم در حالت صریح (مثال فوق) و یا به صورت ضمیر
متصل است:

باشد: کاری رود :

۹۴۲ سه لسه و ۱۱۳ ر ۳۳۳۳۳۳۳ ۳ ۳۳۳۳۳۳۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

en-iē 3 rāh andar tan i martumān nihāt ēstēt

و این نیز که در تن (نهاد) مردم سه راه نهاده شده است. (Pn., 22, 19-19)

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

hāt vinās i-tān kart ēstēt pat patit bat (Pn., 27, 17-19)

به گنای که مرکب شده اید اقرار کنید .

می توان حرف اضافه *hāt* را برای تأکید در وقوع فعل به زمان ماضی نقلی اضافه کرد :

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

bē quft ēstēt گفته شده است

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

bē amat ēstēt بیامده است .

ماضی نقلی کامل

ماضی نقلی کامل از ترکیب صیغه زمان ماضی ساده فعل معین *estātan* استادن با اسم مفعول فعل لازم مورد نظر ساخته می شود و اگر فعل مورد نظر متعدی باشد فعل معین به صورت اسم مفعول می آید .

فعل مورد نظر چه لازم و چه متعدی به صورت اسم مفعول است . در متون مورد مطالعه ما این صورت فقط در صیغه سوم شخص جمع دیده شده است .

اگر فعل لازم باشد فعل معین با فاعل منطقی (ساختمان استید، مطابقت می کند :

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

šap kā arđavān xuft ēstāt (Kn., II, 11, 13)

شب هنگامی که اردوان خوابیده بود .

از خواص افعال متعدی در زمان ماضی نقل کامل ساختمان مفعولی (یا مجمل) آن است . فاعل منطقی آن یکی از صورتهای زیری باشد :

۱ - ضمیر متقل :

۱۳۰۰ ۳۳۰۳۰ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳
 ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳
 ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳

u-s dānākān ut x⁴amn-vicārān ē pēs x⁴ēst ut pos
 har³ šap x⁴amn ēiḡōn dit ēstāt pēs i ēšān guft

(Kn., I, 3, 12)

داد دانیان و معبران را فرا خواند و خواب را چنانکه دیده بود برای ایشان
تعریف کرد .

۲ - اسم ذات در حالت صیغ :

۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳
 ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳ ۱۳۰۳

ut pat har ēvēnāk parastīšn i Arđavān būt ān kan-
 īzah kart ēstāt (Kn., I, 9, 1)

و هرگونه پرستاری اردوان را آن کنسیرک کرده بود .

اگر فعل رابطه‌ای در جمله‌ای با فعل متعدی در زمان ماضی نقلی کامل به کار رود، فعل رابطه با مفعول منطقی در شخص و عدد مطابقت می‌کند (چنانکه از جمله زیر می‌آید)

dād ēstād hand (Vd. 2, 105) Waren erschaffen worden"

خلق شده بودند .

بنابر این ماضی نقلی کامل در دو مورد استعمال می‌شود :

۱- برای بیان اینکه در گذشته (یعنی در آن حین یا زمان که از آن در جمله صحبت می‌شود) نتیجه عمل فعلی و یا حالتی که نتیجه آن عمل باشد وجود داشته است :

𐭯𐭮𐭲 𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲
𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲

*pat kārnāmah i Artaxsēr i pāpakān etōn nipist ēstat
kū... (Kn., I, 1,)*

در کارنامه اردشیر پاپکان چنین نوشته شده بود که

𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲
𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲

*Pāpak nē dānist kū Sāsān hat toxmak i dārāp i dārā-
bān xāt ēstat (Kn., I, 25)*

پاپک نمی‌دانست که ساسان از اولاد دارای دارایان بود .

۲- برای بیان عمل گذشته که مدت زیادی ادامه داشته است :

𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲
𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲

۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰

Arđavān rād kanīčak-ē apāyīšnīk būt ut nat har ēv-

ēnak parastīšn ī Arđavān būt ān kanīčak kart ēstāt

(Kn., II, 8, 1)

اردوان را کنیزکی شایسته بود و همه که نه پرستاری اردوان را آن کنیزک می کرد.

۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰

۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰

rōē-ē Arđavān apāh asvārān ut Artaxšēr ē naršēr sūt

ēstāt . gōr-ē andar dast bē vitart (Kn., I, 6 31-32)

روزی اردوان و ارشیر به شکاری رفت. گوری انذر دشت بگذشت (= عبور کرد).

ماضی نقلی بعید

باضافه نمودن فعل معین ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ بودن . به ماضی نقلی کامل ماضی نقلی بعید حاصل می شود :

۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰

این صورت به ندرت استعمال می شود و در متون مورد مطالعه ما فقط در یک مورد دیده شد و معنی آن بیان نتیجه عمل قبل از عمل گذشته است :

۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰

۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰

ut andar tan i x^vēs ut martum i-s andar sardārih
matēstat büt gursak ut tišnak ut apēyāmak dāšt

و خود و مردم دیگری را که در تحت قیومت او بودند ، (Av. LXXXIX, 123)

گرسنه و تشنه و بی جامه نگاه می داشت (= داشته بود)

صورت فعل با ۱۱۳۵ ۱۲۱۱۳۵ bavēt

، ۱۱۳۵ ۱۲۱۱۳۵ bavēnd

زالمان در فارسی میانه وجود صیغهای را که از اسم مفعول فعل مور و نظر با فعل معین ۱۱۳۵ ۱۱۳۵ ۱۱۳۵ bātān
"بدون" در زمان مضارع ترکیب شده ، در کتاب خود ذکر می کند :

خواهم داد dāt bavēt ستایش خواهم شد stāyit bavēnd

زالمان این ترکیب را از بر عنوان ماضی نقلی ذکر می کند ، ولی فقط یکی از مثالها را ماضی نقلی نامیده است :

aš hišt bavēt (erkat gesāte)

و ده سال دیگر را به صورت - آیند ، ترجمه می کند :

خواهم داد dāt bavēt (wind gegeben)

ستایش خواهم شد stāyit bavēnd (winden gegeben)

زالمان جملاتی را که این افعال در آنها به کار رفته به طور کامل ذکر نمی کند لذا بحث درباره این ترکیبات
فعلی مترس نیست ، احتیاج به مطالعه بیشتری دارد .

در متون مورد مطالعه فقط صیغه نسوم شخص مفرد آن آمده است :

۱۳۱۱۳۹ ۱۳۱۶۳ bāt hāt اگر می بود - اگر می شد .

۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ kand hāt اگر خراب می کرد .

در متون مورد مطالعه ما این زمان در مورد عملی که در گذشته انجام گرفته است ، به کار رفته (در جملات ترکیبی که جمله فرعی آن شرطی است) :

۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳
 ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳
 ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳ ۱۳۱۶۳

hakar Kai-Husravē uzdēstar i pat var i čēast nō
 kand hāt.... adak patyārak ētōn stahmaktar bāt hāt

kū... (Mx., II, 38 98)

اگر کینسر و بتخان کمار در یا چه چیت را خراب نمی کرد ستمکاری بدکاران چنان سختتر
 می شد که (۱)

وجه تمنائی

(۱) نیرنگ این صورت را Modus irrealis و به غیر محقق الوقوع می نامد .

H. S. Nyberg.. Hilfsbuch des Pehlevi .II. Glossar. SS 89-119.

زالمان آن را وجه شرطی Conditionalis می نامد . Mittelpersisch صفحه ۳۱۵ .

.. زمان حال ..

وجه تمنائی در متون پهلوی و مانوی فقط بصیغه سوم شخص مفرد به کار رفته است .
 به قول نیبرگ زمان حال وجه تمنائی در اواخر دوران فارسی میانه و به قیاس از وجه تمنائی زمان گذشته که
 براتب دیرین تر از آن است وضع شده است (۱) . صیغه زمان حال از ترکیب اسم فاعل فعل
 مورد نظر مانند kunēnd (کننده) barēnd (برنده) (ماده زمان حال با پسوند -ēnd)
 با پسوند های فعل تمنائی کم یا و ih - ساخته می شود : ۱۳۱۱۱۱۱۱ kunēndēh
 (که او بکند) (۲) . براسط قلت اینگونه ترکیبات در متون مورد مطالعه ما معنای آن بیشتر مبتنی
 بر حدس است یاقین . بد نظری بس که وجه تمنائی در مورد بیان آرزو در زمان آینده و نه زمان حال استعمال می شود :

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

pat kasē-ε kas apasōs mā kunēndēh (Pn., 265)

کسی بر کسی استنزا نکند .

و یاد مورد بیان امکان :

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ [۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱] ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

Nyberg .. Hilfsbuch des Pehlevi., I.S. 15

(۱)

(۲) به عقیده نیبرگ افعالی که به صورت نبردایش به کار می رنده فرقی میان اسم فاعل و ماده فعل زمان حال آنها
 در رسم الخط نیست .

nē patigraft patist-iē apar barēndēh (Bd.i, 66¹³)

نمی پذیرفت که اهریمن بروی غلبه کند .

زمان ماضی

زمان ماضی وجه تمثالی از ترکیب اسم مفعول فعل مور و نظر با وجه تمثالی فعل رابطه . بودن " ۱۱۱۵

در زمان حال سوم شخص مفرد (۱۱۱۵ یا ۱۱۱۶ hē) ساخته می شود . مثلاً از فعل ۱۱۱۵

"کردن" kartan " ۱۱۱۹ یا ۱۱۲۰ kart hē ساخته می شود .

اگر فعل متعدی باشد این صورت از نقطه نظر رابطه بین فاعل و مفعول به صورت مجهول ساخته می شود و فاعل منطقی آن می تواند به صورت ضمیر متصل باشد :

۱۱۱۶ ... ۱۱۱۹ یا ۱۱۲۰ (AV., LXIII, 109) hē-m... kart hē کس کرد با ششم .

این وجه برای وصل جملات فرعی با بیان هدف - شرط - امکان به کار می رود :

۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴

۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲

u-mān nē apāyēt ku vazurg mart eiyōn smāh bē ōzāt

hē eiyōn mān ō ōn varrak zat (Kn., XI, 30,)

و نباید ما بزرگ مروی چون شما را بکشیم بهمانگونه که ما این بره را از زمین بردیم .

۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰

۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸

u-t vēhīh ut frārūnīh ēim kē nē āmōxt hē (h) kē-m

pas vēhīh ut frārūnīh kart hē (AV., LXVIII, 99-100²⁰⁻²¹)

apāyēt (باید) می باشد. سوم شخص مفرد زمان ماضی 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 (یا 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥) apāyēt
یا 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 apāyist بایست - لازم بود.
معمولاً در ترکیبات غیر شخصی با مصدر یا مصدر مرفوع فعل دیگر استعمال می شود (۱) :

𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥

adak-as ēn hand ēs bē dānistān apāyēt (P. 17, 5)

آنگاه باید این یکچند چیز را بداند .

𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥

۱۱۱۱۱۹

u-t x'atāyih i Ērān-sahr vas sāl apāyēt kartan (K. 11)

و باید سالهای درازی برای این شهر پادشاهی کنی .

۲- 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 sāyistan یا 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 sāyitan شایستن (گذشته زمان حال آن

𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 sāy- توانستن است. سوم شخص مفرد زمان حال آن 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 sāyēt

شاید ممکن است می باشد. اول شخص جمع 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 sāyēm می توانیم، دوم شخص

جمع sāyēt می توانید، سوم شخص جمع sāyēnd می توانند. می باشد. سوم شخص مفرد

ماضی آن 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 sāyist یا 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 sāyīt ممکن بود است صورت شرطی غیر-

محقق الوقوع در سوم شخص مفرد 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 sāyīt hāt "شاید ممکن بود" است.

فعل وجهی اغلب با مصدر فعل دیگر می آید :

۱۱- مصدر مرفوع برابر با اسم مفعول ۱۱۱۱۱۹ kart . فعل 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 burt می باشد.

۱ ut kay sāyēm griftan? (Kn. III, 135)

آنها را کی می توانم بگیرم ؟

۲ ut kay sāyēm griftan? (Kn. III, 135)

۳ ut kay sāyēm griftan? (Kn. III, 135)

۴ ut kay sāyēm griftan? (Kn. III, 135)

Pāpak hat ān čiyōn Ardāvān mas kām hārtar būt guttar

kertan ut ān framān bē spoxtan nē sāyēst (Kn., I, 526)

پاپک از آن رو که اردوان بزرگتر و کامکارتر بود جز دستور او عمل کردن و یا به نایب

اذاضتن آن فرمان را نتوانست .

زکب سوم شخص مفرد این فعل با مصدر فعل دیگری تشکیل صیغه غیرشخصی دهد :

۵ ut kay sāyēm griftan? (Kn. III, 135)

۶ ut kay sāyēm griftan? (Kn. III, 135)

hakar tih 3 rōc griftan nē sāyēt nos hat ān griftan

nē tuvān (Kn., III, 746)

و اگر تا سه روز دیگر گرفته نشود، پس از آن او را نتوان گرفت .

۳ - ut kay sāyēm griftan? (Kn. III, 135) . لاین بودن ، شایستن ، بایستن ، ماد و فعل زمان حال - sač-

و سوم شخص مفرد زمان حال ut kay sāyēm griftan? (Kn. III, 135) است . اگر با مصدر فعل دیگری بیاید صیغه غیرشخصی تشکیل

می دهد .

۷ ut kay sāyēm griftan? (Kn. III, 135)

صورت‌های اسی فعل

" اِسْم مفعول .

در فارسی میانه دو نوع اسم مفعول وجود دارد .

نوع اول : برابر ماده فعل زمان ماضی است : ۱۳۱۹ hart " کرده شده " ۱۳۰۲ guft " گفته "

۱۳۱۰ vitart " رفته "

این نوع اسم مفعول در جمله با فعل متعدی مجهول استعمال می شود و مقام خبری دارد (جمع شود پس ۱۱۹ تا ۱۳۲)
و نیز جزو اصلی جمله افعال ترکیبی می باشد :

۱۳۰۲ ۱۳۱۰ ۱۳۱۹ guft estēt " گفته شده است .

۱۳۰۰ ۱۳۱۰ ۱۳۱۹ nipist estat " نوشته شده بود (رک من ۱۲۷ تا ۱۳۹)

در مقام مضاف الیه نقطه بعد از ضمیر نسبی (i " آنکه ") همان علامت اضافی که مضاف را به مضاف

الیه می پیوندد (می آید :

۱۳۰۰ ۱۳۱۰ ۱۳۱۹ pat eis i vitart ut uzit bēs mā barēt (Mxv, XXXVII, 50₂₃)۱۳۰۰ ۱۳۱۰ ۱۳۱۹ pat eis i vitart ut uzit bēs mā barēt (Mxv, XXXVII, 50₂₃)

بر آنچه گذشته و رفته اندوه منخوید .

۱۳۰۰ ۱۳۱۰ ۱۳۱۹ kirpāk i pat dēt rōk kart apērtar apar āyēt (Pn, 22₂₋₃)۱۳۰۰ ۱۳۱۰ ۱۳۱۹ kirpāk i pat dēt rōk kart apērtar apar āyēt (Pn, 22₂₋₃)

کار نیکی که مطابق قانون انجام شده باشد بهتر نظری رسد .

نوع دوم - از ترکیب ماده فعل زمان ماضی با پ و نذ و -ak :-

و اکو kartak کرده 𐭥𐭩𐭮𐭥 و 𐭥𐭩𐭮𐭥𐭥 nisastak نشسته و غیره...

معنای اصلی این صورت صفت تعیینی است :

و سوسو ۱۱۱ ر 𐭮𐭮𐭮 ر 𐭮𐭮𐭮𐭮 ر 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 ر 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 ر 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 ر

و او اکو ۱۱۱

Sāsān pat pil-ē i ārāstak i spēt nisast ēstā (Kn., I, 2, ۱۰)

ساسان بر پیل سفید آراسته نشسته بود .

و ذرتا به عنوان خبر استعمال می شود :

و 𐭮𐭮𐭮𐭮 ۱۰۱۳۳ 𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮

āfrītak ham nē kartak (Dn., 18, ۱۵)

من آفریده شده ام (توسط قدرت آسمانی) و ز ساخته زمین).

در متون این صورت اغلب به جای اسم به کار می رود :

و 𐭮𐭮𐭮𐭮 ر 𐭮𐭮𐭮𐭮 ا 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮

kartak i Ahriman ut dōvān āskārāk (Dn., 28, ۱, ۱)

کارا بر زمین و دیوان آشکارا (است) .

و 𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮𐭮

𐭮𐭮𐭮𐭮

pat tan ut gyan ut hēr ut xāstak kām kārta patax-

sāh hōst (Kn., I, 8, ۴۵)

ولی این اسم فاعل به صورت اسم و یا صفت به کاری رود و در جملات تعام فعلی نژاد . بدینجبت در فصل اسم از آن بحث شد . (رجوع شود به اسامی فاعل منخوم به صامت -i-šn و -tār) .

مصدر

مصدر (صورت کامل) از ترکیب ماده فعل زمان ماضی با پسوند -an ساخته می شود :

۱۱۳۱ (یا اس ۱۳۱۱) kartan - کردن ، raftan رفتن .

۱۱۳۲ guftan - گفتن (۱) .

مصدر نیز معنای اسم مصدر را می رساند در نتیجه می توان حرف اضافه مقدم و متونفر rā را به آن اضافه نمود :

سلسلسا سلسا ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰

۱۱) - اگر اشناد به تاریخ تحول زبان شود پسوند مصدر در فارسی میانه می بایستی -tan باشد (در فارسی باستان tanaiy) ولی در اثر تحولات ریشه ای قوی و ضعیف افعال و ایجاد ماده فعل زمان ماضی به عنوان مرفع و بزه در خود مصدر تحولات ساختاری صورت گرفت که نتیجه تغییر مکان حرف t از پسوند به ماده فعل و تبدیل پسوند -tan به -an شد .

در نتیجه kar از فعل kartan - کردن ، و raf از فعل raftan - رفتن ، و guf از فعل guftan .
 dā از فعل dātan " دادن " و غیره در فارسی میانه به تنهایی نمی تواند صورت و لغت فعلی را تشکیل دهند و از نظر زمانی واحد ساختاری نمی باشد .

۱۱۳۱ ۱۶ ۱۳ ۱۱۳۳ ۱۳

Artaxsēr kā ān sax'an ašnūt mēnišn ō wirēxtan hat
ād nihāt (Kn., II, 10 q)

اردشیر چون این سخن را شنید از آنجا تصمیم برگزین گرفت .

۱۱۳۲ ۱ ۱۹ ۱۹ ۱۱۳۱ ۱۳ ۱۳ ۱۱۳۳ ۱۳

pat kār ut kirpak kartan tuxsāk bavēt (Pn., 27 q-10)

در کار نیکو کردن کوشا باشد .

۱۱۳۳ ۱۳ ۱۱۳۱ (Kn., I, 4, ۱۰) apāyēt būtan آنچنان که باید بودن .

در فارسی سیانه مصدر مرفوع نیز وجود دارد که بدون پسوند -an به کاری رود و برابر ماده فعل زمان ماضی است
که خود نیز برابر اسم مفعول است :

۱۱۳۴ (یا ۱۱۳۳) kart کرد ، ۱۱۳۵ guft گفت ، ۱۱۳۶ raft

رفت و غیره ...

مصدر مرفوع فقط در ترکیب با افعال دیگر به کاری رود (بخصوص با افعال وجهی) :

۱۱۳۷ ۱۳ ۱۱۳۱ ۱۳ ۱۱۳۳ ۱۳ ۱۱۳۵ ۱۳

nōvakih kart apāyitan i pat vohān (Mx., XXXVII, 43 q-2)

به نیکیان نیکی باید کرد

ف

برای ساختن قیدی توان پسوند *-ihā* را به صورت‌های زیر اضافه نمود :

الف - صفت :

سختی *rāstihā* به راستی (از *rāst* راست - درست)

خوبی *xūpihā* (از *xūp* خوب) .

ب - اسم :

قانون *dātihā* قانوناً - طبق قاعده (از *dāt* داد - قانون)

و نیز از اسم مصدر مختم به *-išn* :

مدبران *mēnišnā* (از *mēnišn* اندیش)

همیشه *hamē ravišnā* (از *hamē ravišn* همیشه - تاابد)

همیشگی - ابدی (*hamē ravišn*) .

تعدادی از حروف اضافه به صورت قید به کار می‌روند ولی مورد استعمال آنها کم است :

در (یا *apar* بالا ، *ul* بالای *atar* اینجا) .

پس (یا *pas* پیش ، *pas* (یا *pas*) پس - بعد) .

بیرون - خارج ، *yut* جز ، *frōt* پایین ، *ba*

پیش - به بالا ، *apāc* (یا *apāc*) عقب - بازیم و غیره .

اکثر این حروف به عنوان حرف معین پیشوند فعل ، حرف ربط یا حرف اضافه استعمال می‌شوند .

حروف معین

حروف اضافه

ادات تعیین (=حروف قید)

حرف اضافه و *andar* به معانی زیر استعمال می شود :

۱- مکان :

الف - در داخل : *andar pārs nāmik büt* ۱۳۱۱۳۳

در فارس نامی بود . (*Kn., I, 5, 23*)

ب - در میان دست و ایستادن

گوری اندر دست بگذشت (*Kn., I, 6, 32*) *gōr-ē andar dast bē vitart*

ب - بین میان : *andar homēmālān* (M., II, 31, 3)

بین همالان

ج - با اسم معنی : *andar tangih* (Pn., 24, 4)

در تنگدستی ، *andar skuftth* (Pn., 26, 3) فقر و بچاری

۲- زمان : *andar sap* (Kn., I, 10, 2) در شب ، *andar sēd* ۱۳۱۳۱۳

(M., II, 44, 45, 16) *andar ān 3 rōtak šapān* در آن سه شنبه روز .

حرف اضافه *ā* به معانی زیر استعمال می شود :

۱- جهت فعل را می رساند :

الف - با افعال حرکت مانند : *aklān* ۱۱۳۱۱۳۱۱۳ *sutan* رفتن .

āmatan آمدن و غیره ...

اکل *ā* *āmatan* *ā* *aklān* *ā* *aklān*

ō gāh i x'ēš nazdik i Arđavān sut (Kn., II, 11, 12)

به جای خود نزد اردوان رفت .

اک و سو ر و س ا ا و س ر ا و س و س ا ا و س (Kn., III, 16₂₁)
 ö gyäk i nisost i x'ēs āmat

به جای نشستن خویش آمد .

ب- با انفعال دیگری که جهت عمل را می رساند مانند و س ا و س ا ا و س (یا
 و س ا ا و س ا ا و س) - فرستادن: و س ا ا و س datan دادن
 . و س ا و س ا - گفتن: و س ا ا و س x'āstan خواندن - خواندن غیره
 و س ا و س - و س ا و س ا و س اک و س ا و س و س ا و س ا و س
 u-s Artaxšēr rād ö āx'ar i stōrān fristāt (Kn., I, 739)
 و او اردشیر را به آخر ستوران فرستاد .

ا اک و س ا و س و س ا و س ر و س ا و س ا و س
 ut ö kasān afrās i nēvak dahēt (Mx., XXXVII, 51 30-31)

و به کان تعلیم نیک به مید .

و س ا و س اک و س ا و س و س ا و س
 u-s ö kanīcak guft (Kn., II, 109)

۲- با همان انفعال نامبرده به معنای مجازی :

و س ا و س و س اک و س ا و س و س

ākāhīh ö Ardavān mat kū... (Kn., I, 524)

آگاهی به اردوان رسید که

۱۳۲۳۳ ۱۱۳۱۱۳ ۱۱۳۱۱۳ ۱۱۳۱۱۳

mēnišn ō virēxtan hat qd nihāt (Kn., II, 10₉)

از آنجا تصمیم به فرار گرفت .

۳ - بیان احساسات و حوایج :

۱۳۲۳ ۱۱۳۱۱۳ ۱۱۳۱۱۳ ۱۱۳۱۱۳

dōst būtan i ō har has (Mx., XXXVII, 49₇₋₈)

دوستان برکس بودن .

حروف اضافه اکر avi همان معنای اکر ē رای دیگر یعنی جهت فعل رای رساند :

۱۳۲۳ ۱۱۳۱۱۳ ۱۱۳۱۱۳ ۱۱۳۱۱۳

apāt avi x⁴st^h i man nē rasēnd (Bd., I, 66₇₈₋₁₉)

باز به ملکیت من نخواهند رسید .

۱۳۲۳ ۱۱۳۱۱۳ ۱۱۳۱۱۳ ۱۱۳۱۱۳

nē kō avi ul vōzēt (Bd., I, 72₇₄) ... و نه اگر چه بالا پرواز کند ...

۱۳۲۳ ۱۱۳۱۱۳ ۱۱۳۱۱۳ ۱۱۳۱۱۳

u-s guft ōhrmezd avi gannāk mēnōi (Bd., I, 67₈₋₉)

و هر فرد به گناک می‌گفت .

اغلب با ضمیر متصل سوم شخص *u-s* (avi-s) می‌آید :

۱۳۲۳ ۱۱۳۱۱۳ ۱۱۳۱۱۳ ۱۱۳۱۱۳

ut kustihā i avi-s nozdiktor (Kn., I, 1₂)

او کد سوسویه اکسوا هک لاکسوا ر هک
 هکسکویه ر هکسوا

*ān zand-ākāsīh nazdist apar bunē-šātīh i ōhrmazd
 ut pityārahīh i gannāh-mēnōi (Bd., I, 62, 1-3)*

این زند آگاهی (= بندیش) سخت درباره خلقت دنیا بوسیله هرمزد و مخالفت

روح خبیث (= ابرین) است .

حرف اضافه ه (یا ه) معانی زیر را دارد :

۱- به معنای مبدأ در مورد افعال دال بر حرکت :

او کسور هکسوا کسور او کسور او کسور

ut hae zrēh i pūtrk apae ō zrēh i varhēs zavēt (Mx., Xv, 53)

و از دریای پودیک به دریای وگش جاری است .

او کسوا هکسوا او کسوا او کسوا

kē hae nazdik frē mat ut kē-ē hae dūr (Mx., II, 43, 34)

چه آنکه از نزدیک و چه آنکه از دور آمده

۲- به معنای مبدأ زمان :

او کسوا او کسوا او کسوا

hae im rōē tāk 3 rōē (Kn., II, 106) . از امروز تا سه روز دیگر .

۳- به معنای جدا کردن جزئی از کل و واحدی از جمع :

او کسوا او کسوا او کسوا او کسوا

۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

kē haē spaṣgih ut eašmarīskih pahr-ēēt (Mx., XXXVII, 51, 29-30)

آن کس که از سخن چینی وحاشات بریزد .

۸- علت :

۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

gannāk-mēnōi haē bīm taūth andar azit (Bd., I, 68, 17)

گناک مینو (= ابرین) از ترس ناتوان شد .

۹- برای کب و یادداشتن اطلاع :

۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

gannāk-mēnōi pasdānisnē rād haē hastīhi Öhrmazd onākāh

būt (Bd., I, 64, 19) گناک مینو از بی خبری خود از وجود هرمزد بی خبر بود .

۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

ut kā-š ākāhīh haē ganj asnūt (Kn., III, 13, 14)

و هنگامی که از وجود گنج آگاه شد .

۱۰- در مورد عقاب :

۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

haē osān hāmākēn ēēr ut vartak büt (Kn., I, 630)

از جنبه ایشان چیره تر و نبرده تر بود .

١ ١٥ ١٤ ١٣ ١٢ ١١ ١٠ ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١
 ١٥ ١٤ ١٣ ١٢ ١١ ١٠ ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١

tō kē hēh kē-m hakarē kanīk i hat tō hučihrtar ut voh
 pat gētāh nē dt (Mx., II. 41, 128)

تو که هستی که من در جهان دختر می از تو زیباتر و بهتر ندیده ام .

حرف اضافه مقدم و متوخر ١١ (با ١٥) pat در موارد زیر به کار می رود :

١- برای تعیین مکان (به طرز غیر تعین : در - بالای - پهلوی) مقایسه : andar اندر برای داخل و apar
 برای تعیین مکان بر روی چیزی (رجوع به صفحه : از ١٥٤ تا ١٥٦)

١٦ ١٥ ١٤ ١٣ ١٢ ١١ ١٠ ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١

rōē-ē kē Artaxsēr pat stōr-gāh nisast (Kn., II. 92)

روزی که اردشیر در اصطبل نشسته بود .

١٦ ١٥ ١٤ ١٣ ١٢ ١١ ١٠ ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١

اردوان در استخر مشغول بود . (Kn., I. 14) Ardavān pat staxr nisast

١٦ ١٥ ١٤ ١٣ ١٢ ١١ ١٠ ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١

Sāsōn pat pil-ē i ārōstak i spōt nisast oštāt (Kn., I. 20)

ساسان بر پیل سفید آراسته نشسته بود .

١٦ ١٥ ١٤ ١٣ ١٢ ١١ ١٠ ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١

١٦ ١٥ ١٤ ١٣ ١٢ ١١ ١٠ ٩ ٨ ٧ ٦ ٥ ٤ ٣ ٢ ١

rōē-ē Ardavān dēnāhān ut axtar mērān i pat dar bāt

pat ān bālād āp bē tacēt (Bd., I, 82g)

تا آن ارتفاع آب جاری شد .

۴ - اگر با معنای مجازی استعمال شود معنای زیر را می رساند :

الف - در مورد شخصی که نیکی بایدهی و با احساساتی متوجه اوست :

𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥

dusman pat dusman ān nē tuvān kartan (Kn., I, 8۳b)

دشمن به دشمن آن را نتواند کردن .

𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥

panjum nēvakih kart apāyitan i pat vōhān (M., XXXV, ۲۹-۳۰)

پنجم واجب است خوبی کردن به اشخاص نیک .

ب - بیان رابطه خویشاوندی :

𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥

u-s pas dōxt i xwēs pat zanih dāt (Kn., I, 4۲g)

و دختر خویش را به زنی او داد .

𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥

u-s Artaxsēr pat frazandih patirraft (Kn., I, 4۲g)

و او اردشیر را به فرزندی پذیرفت .

۵ - زمان عمل :

𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥 𐭯𐭮𐭥𐭥

اکلام ۱۱۳

patvastak hamē pat šap... ē nozdīh i Artaxšēr šut

(Kn., II, 9, 2)

او پیوسته در شب پیش از شیر می آید .

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

pat rōš-ē 70 frasang bē roōnd (Kn., II, 12, 14)

روزی ۷۰ زسنک می روند .

۱- پرف و فرض :

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

ān dām i pat ān afšār andar apāyīt (Bd., I, 64, 14-15)

برای آن خلقت این نیرو را لازم داشت

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

u-s nozdīst asmān dat pat apēt dārīšnīh (Bd., I, 80, 3-4)

است آسمان را خلق کرد برای جلوگیری ...

۷- برای بیان حالت و صفت

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

pat johišn (adyārīh) i pat martumān xrat vōh

(Mx., II, 35, 66-67)

برای ترقی بین مردم بهترین وسیله خرد است .

۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳ ۱۱۳

۸- با انغال *hucāsm būtan* خیر خواهد بودن ، *bēš burtan* غم خوردن ، پشیمان شدن ، *apēgumān būtan*

ملهن بودن

برای بیان چینه مورد علاقه و نظره یا بیان حالت :

۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰
 ۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰
 kē pat zis i vitart ut uzit bēs nō beret (Mn. XXXVII, 50.23)

کسی که بر آنچه گذشته و زفته غم نخورد .

۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰
 kē pat hunar ut afzār i har kas hueasm bavēt

(Mn. XXXVII, 50.24)

کسی که بر هنر و نیردی بر کس نظر خوب داشته باشد .

۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰

pat-it ēn apēgumān būtan kū... (Pn. 21.)

و در این بی گمان بودن که ...

۹- با افعال ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰
 چیزی پرسیدن و یا گفتگو درباره چیزی :

۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰

pat-as guft ēstēt kū... (Pn. 26.1-2)

دباره او گفته شده است که ...

دین بود با حرف اضافه نمنوخر لده کاقه

۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰

۱۱۱۱۱۱۱۱

öt i-t pat dārišn i tan ut bāzišniruvān rāb pūrsit

(Mx, II, 48, ۱۹۶)

آنچه درباره حفظ تن و نجات روان پرسیدی .

۱- وسیله، طریق و ابزار عملی کردن چیزی :

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

kā-ič drayōp pat ēašm vēnēt (Kn., II, 12, ۱۵)

بنگامی که دریا را به چشم ببیند .

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

pat hēt ēārak griftan nē tuvān (Kn., III, 16, 20)

به هیچ چاره نتوان وی را گرفتن .

۱۱- حالت و طرز عمل :

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

pat oštāp hamē raft (Kn., II, 17, 15)

باشتاب رفت .

۱۲- خاصیت و کیفیتی که داعی باشد :

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

yām i zarrēn i pat gōhr (Kn., II, 11, 17)

جام زرین کوبز نشان

zan i pat. gōhr (Mx, II, 33, 31)

اسم زرین

زن و آلاتبار

gukāhīh i pat drōš (Mx, II, 46, 177)

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

شهادت دروغ .

۱۳. علت :

۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳
 ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳

kā.t pat eiš-ē kē ziyān nē haē-as šāyist butan apēk

vazurgān stōzah burt (Kn., I, 842)

بنگامی که بنحاطر چیزی که زبانی از آن نمی رفت با بزرگان ستیزه کردی .

حرف اضافه او tāk حدود را می رساند :

الف : حدود مکان :

۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳

tir tāk par pat aškamb andar sut (Kn., I, 633)

تیر تا پر در شکم فرو رفت .

۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳

aš tāk aškamb āp-bō ēstet (Bd., I, 827)

آب تا شکم دی رسید .

ب - حدود زمان (نقطه مقابل haē)

۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳

haē im rōē tāk 3 rōē (Kn., II, 106) از امروز تا سه روز دیگر

او tāk با همان نشان و معنای حدود مکان و زمان با حرف اضافه او استعمال می شود (او

اک (tāk ē)

تار یا بشتاب . اک فلسفه

östāp tāk ē drayāp (Kn. II, 12.18)

تار یا بشتاب .

tāk ē frozām (Bd. I, 71.14)

اک (tāk ē)

حرف اضافه

بدون معنای زمان و مکان

حرف اضافه (apāk) به معنی مشارکت است : با . با هم

اک اکر (apāk) سه سه سه سه سه

tāk nazd i bām apāk Artaxšēr büt (Kn. II, 9.3)

تا نزدیک با ما با اردشیر بود .

اک (apāk) واک (apāk) سه سه سه سه سه

با چنان گرفت . (Kn. I, 2.3) apāk kurtān supānān raft

این حرف اضافه با ضمیر متصل سوم شخص مفرد می آید و قبل از ضمیر قرار می گیرد :

اک (apāk) واک (apāk) سه سه سه سه سه

اک (apāk) سه سه سه سه سه

evak hat sūsān asvārān varrak i vas vazurgut zāpāk

apāk as pot asp nisast ēstāt (Kn. III, 15-16.18)

یکی از سواران با تیره بسیار بزرگ و چاکلی برابر نشسته بود.

اگر حرف اضافه apāk پس از ضمیر متصل بیاید، همیشه همراه با ر (ضمیر نسبی) می باشد:

𐭎𐭏𐭐𐭑 𐭒𐭓𐭔 𐭕𐭖𐭗𐭘 𐭙𐭚𐭛𐭜 𐭝𐭞𐭟𐭠𐭡𐭢𐭣

ān varrak i-s apāk pat asp ēē nimāyēt (Kn., III, 16, 19)

و آن بره که با او برابر بود چه نماید؟

حرف اضافه apē همان معنای apāk را دارد (شمارت و عمل) و نیز

استعمال می شود:

𐭎𐭏𐭐𐭑 𐭒𐭓𐭔 𐭕𐭖𐭗𐭘 𐭙𐭚𐭛𐭜 𐭝𐭞𐭟𐭠𐭡𐭢𐭣 𐭤𐭥𐭦𐭧𐭨𐭩𐭪𐭫𐭬𐭭𐭮𐭯𐭰𐭱𐭲𐭳𐭴𐭵𐭶𐭷𐭸𐭹𐭺𐭻𐭼𐭽𐭾𐭿

𐭠𐭡𐭢𐭣𐭤𐭥𐭦𐭧𐭨𐭩𐭪𐭫𐭬𐭭𐭮𐭯𐭰𐭱𐭲𐭳𐭴𐭵𐭶𐭷𐭸𐭹𐭺𐭻𐭼𐭽𐭾𐭿

pas hat ān apē Artaxšēr mihr ut dōstih ut dōsārem

kart (Kn., II, 9, 2)

پس از آن او به اردشیر اظهار مهر و دوستی و دل بستگی کرد.

حرف اضافه apē بدون «مغای عدم وجود یا عدم کیفیت» را می رساند:

𐭎𐭏𐭐𐭑 𐭒𐭓𐭔 𐭕𐭖𐭗𐭘 𐭙𐭚𐭛𐭜 𐭝𐭞𐭟𐭠𐭡𐭢𐭣 𐭤𐭥𐭦𐭧𐭨𐭩𐭪𐭫𐭬𐭭𐭮𐭯𐭰𐭱𐭲𐭳𐭴𐭵𐭶𐭷𐭸𐭹𐭺𐭻𐭼𐭽𐭾𐭿

apē azg, apē pōst, apē xār (Bd., I, 83, 13-14)

بدون شاخه، بدون پوست، بدون خمار.

حرف اضافه keā معانی زیر را دارد:

۱- پست - توجیه عمل (برای ...)

𐭎𐭏𐭐𐭑 𐭒𐭓𐭔 𐭕𐭖𐭗𐭘 𐭙𐭚𐭛𐭜 𐭝𐭞𐭟𐭠𐭡𐭢𐭣 𐭤𐭥𐭦𐭧𐭨𐭩𐭪𐭫𐭬𐭭𐭮𐭯𐭰𐭱𐭲𐭳𐭴𐭵𐭶𐭷𐭸𐭹𐭺𐭻𐭼𐭽𐭾𐭿

ō pārš griftan i Artaxšēr rād āmat (Kn., III, 16, 22)

به فارس برای گرفتن اردشیر آمد .

واو ۶۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳

۱۱۳۳ ۱۱۳۳

har rōz ham-pursakih rād frāz ē hanjāman i vēhān

šavēt (Pn., 26, 9-10)

برای کسب ثواب هر روز به آنجمن میگان شوید .

۲- علت و سبب (از آن که ... علت اینکه) :

۳۳۳۳ ۳۳۳۳ ۳۳۳۳ ۳۳۳۳ ۳۳۳۳ ۳۳۳۳ ۳۳۳۳ ۳۳۳۳ ۳۳۳۳ ۳۳۳۳

۳۳۳۳ ۳۳۳۳

gannāh-mēnōi pas dānišnē rād hae hastih i Ōhrmazd

anākāh būt (Bd., I, 64, 19)

کناک منو (= ابرمین) به علت بی دانی از وجود برهزدا آگاه نبود

حرف اضافه منو فرس که rād در مورد علت می تواند با ē استعمال شود :

۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ (Mn., LVII, 54, 2) ē rād برای چه - چرا

۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ im eim rād (Kn., II, 10, 5) بدین روی .

۳- در مورد خطاب با افعالی مانند ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳ ۱۱۳۳

آروضن . وغیره به کار می رود :

۳۳ ۳۳

۴ و س ر ۳۳۱ ۱۱۳۳۳ ۱۱۳۳۳

pit ut māt frazand i xʷēš rād ēn hand kār ut kirpak

pēš haē 15 sāl bē āmōxtan apāyēt (Pn., 249-12)

پدر و مادر پیش از سن ۱۵ سالگی به فرزندان باید این یک چند کار و کردار نیک را بیاموزند
۴ - وجود یافتن چیزی نزد شخصی :

۵ و س ر ۱۹۱ ۱۱۳۳۳ ۱۱۳۳۳

pāpak rād pus-ē hast (Kn., 524) . پاکت را پسری هست .

۱ و س ر ۱۹۱ ۱۱۳۳۳ ۱۱۳۳۳

ut pāpak rād hēē frazand i nām burtār nē būt (Kn., I. 14)

پاکت را هیچ فرزند نامبرداری نبود .

۵ - مفعول صریح :

۶ و س ر ۱۱۳۳۳ ۱۱۳۳۳ ۱۱۳۳۳

u-s Artaxšēr rād ō āxʷar i stōrān fristāt (Kn., I. 739)

وارد شیر را به آخوشتوران فرستاد .

۶ - با حرف اضافه ۱۱۳۳۳ (یا ۱۱۳۳۳) معانی زیر را می رساند :

الف - با فعل ۱۱۳۳۳ - پرسیدن - اشاره به مطلب مورد گفتگو :

۳ و س ر ۱۱۳۳۳ ۱۱۳۳۳ ۱۱۳۳۳

ēt i-t pat dōrišn i tan ut bōzišn i ruvān rād pūrsit

(Ms., II. 48, 196-197)

u-sān miyān tuhikih bavēt (Bd., I, 639-10)

وسان آنهاخلا است

حرف اضافه اکسور nazdik i (اکسو nazdik نزدیک) معنی نزدیکی چیزی را می رساند:

سسا اک و سوس ر اسسا اکسو ر سلسا اکلا ۱۱۳۱

apāc ē gāh i x⁴ēs nazdik i Arbavēn šut (Kn., II, 1112)

و باز به هنگام خود نزد اردوان آمد.

این کلمه با حرف اضافه hač r اکسو r hač nazdik i ترکیب می شود و معنای حرکت از نزدیکی چیزی و یا کسی را می رساند:

ر اکسو ر سلسا... سسا اکلا ۱۱۳۱

hač nazdik i stōrēn... nē šavēh (Kn., I, 739)

از نزد ستوران دور نشوی.

با حرف اضافه اکلا ē . اکلا اکسو r nazdik i معنای حرکت به طرف و نزدیک کسی یا چیزی را می رساند:

سسا اک اکسو ر سلسا سلسا ۱۱۳۱

kō ē nazdik i Artaxšēr āmat (Kn., II, 107)

هنگامی که او نزدیک اردشیر آمد.

حرف اضافه اکسون nazdikih i (اکسون nazdikih نزدیک) معنای جهت حرکت به طرف شخصی و یا چیزی را می رساند:

ا اکسون - سسا سلسا ۱۱۳۱

۱۳۲ . ۱۳۳ ۱۳۴ (Mx. II, 3675) x⁴atāyān i pēs i dā dāwān
با افعال ۱۱۳۰۲۲ گفتن شخص مورد خطاب را می‌رساند :

۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴

Sāsān rāz i x⁴ēs ēiyōn būt pēs i Pāpak guft (Kn. I, 4, 6)
ساسان راز خویش را چنان که بود به پاک گفت .

۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴
۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴

har 3 šap x⁴amān ēiyōnditēstāt pēs i ō-šān guft (Kn. I, 3, 12)

و خواب سه شبه را آنچنان که دیده بود پیش ایشان گفت .

و با حرف اضافه ط و افعال بستین حرکت طرف مورد نظر را می‌رساند :

۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴

ut pas apēs tāk pēs i Arduvān šut (Kn. II, 9, 3)

و پس باز پیش اردوان رفت .

با حرف اضافه ط : ۱۷۵ ۱۷۶ (یا ۱۷۷-۱۷۸) pēs hae
قبل از () :

۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴

Ōhormazd pēs hae dām dahisnīh nē būt x⁴atāy (Bd. I, 69-5)

بهرورد قبل از خلفت عالم خالق مطلق نبود .

حرف اضافه ط : ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

hamāh haē āp bāt yut tōxm i martumān ut gōspandān
(Bd., I, 7₂₁-80₁)

همه چیز از آب بوجود آمد جز تنخه مردمان و گوسفندان .

ترکیب با حرف اضافه ' haē ، haē rō hōt yut haē rō

yut haē ziyān i tan (Mx., II, 37₂) ۱۱۳ rō kēs ۳۳ rō hōt
بجز ضرر برای تن ...

۱۱۳ rō hōt rō alh lōd ai slōw

kē yut haē ōy nē vīzārih (Kn., I, 844)

کسی را جز او چاره‌نداری ...

رابط

حرف رابط ترکیبی

حرف رابط ترکیبی در جملات ساده و مرکب استعمال می‌شود .

حرف ربط وصل :

- e - u - همیشه با ضمیر متصل استعمال می‌شود :

6e u-m . u-e . u-t . u-s . u-3 و غیره

معمولاً دو جمله را وندرتاً اجزاء جمله را بهم وصل می‌کند :

فراڭ تخم دنیسن بار خرآت

frahang tōxm i dēnišn u-š bar xrat (Pn., 25-20-21)

فراڭ تخم دنیسن و بارش خروآت .

۱- ut اجزای جمله را در مورد شمارش و کماهی جملات را به هم وصل می کند :

دانایان و معبران غاب

dānāhān ut xʷomn višārān (Kn., I, 312)

پاپک پذیرفت و ساسان را از خویش را آنچنان که بود پیش پاپک گفت

pāpak patigraft ut sāsān rāz i xʷōš ēyōn būt pēš i pāpak guft (Kn., I, 416)

پاپک پذیرفت و ساسان را از خویش را آنچنان که بود پیش پاپک گفت

pāpak guft (Kn., I, 416)

پاپک پذیرفت و ساسان را از خویش را آنچنان که بود پیش پاپک گفت

۹- iē (بعد از حرف مصوت -ē) حرف ربط متصل به معنای "و" :

فکا ر ۳۳۳- ۹۹۵ ر ۱۳۵۹۲

dām i Ōhrmazd ān-iē i gannāk mēnōi (Bd., I, 722)

مخلوقات هر مزد و گناک مینو .

۹ ۱۱۹ nūn-iē (Kn., I, 844) و اکنون . اکنون نیز .

۵... ۵ "ham...ham" و ... و :

هم تن هم روان

ham tan ut hom ruvān (Mx., II, 35 s1)

هم تن هم روان

هم تن هم روان .

- لے... لے nē... nē ، نہ... نہ :

لے ۱۱۳۶ ۱۱۳۶ ر او۔ ا لے ۱۱۳۶ ۱۱۳۶ ر فطرح

nē pat mēnōy i vēh ut nē pat mēnōy i vattar (Pn., 318-19)

نہ بہ لکت میزوی نیک ونہ روح پلید .

حرف ربط جدا (فاصل) :

۱۱۳۶ ayāp "یا"

حرف ربط استثناء لے bē "بلکہ" :

۱۱۳۶ لے ۱۱۳۶ ۱۱۳۶ ر ۱۱۳۶ ر ۱۱۳۶ ر لو ۱۱۳۶

az nē kanīk bē kunišn i nōvak i tō ham (Mx., II, 4150)

من دختر نیستم بلکه کنش نیک تو ام .

حرف ربط تابع

حرف ربط ۱۱۳۶ hakar . اگر، جملات فرعی شرطی را بهم مربوط می کند :

۱۱۳۶ ۱۱۳۶ ۱۱۳۶ (لے) ۱۱۳۶ ۱۱۳۶ ۱۱۳۶ ۱۱۳۶ ۱۱۳۶ ۱۱۳۶
او فطرح لے ۱۱۳۶

hakar-et mēnišn apāk man rāst ut ēvakānak hast

hac ētar tāk gōhān davēm (Kn., II, 119)

اگر ذلت با من راست و یگانه است ... از اینجا تا (همه) جهان می دم .

کُ مَ هاکَر : مَ هاکَر mā hakar

سَلَسَسَل سَلَسَل سَع سَک مَ هاکَر سَلَسَل سَلَسَل ر ۱۲۶
سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل

Artaxšēr tarsit kē mā hakar martum i dēh vōnēnd

šnāsēnd ut griftār kunēnd (Kn., II, 1215)

ارشیترسید که مکر مردم ده بیستد، بشانند و گرفتارش کند.

حرف ربط کُ : برای ربط جمله فرعی به معنای زمان :

سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل

Pāpak kē-s an sax'an šnūt kas fristāt (Kn., I, 314)

پاپک بنجایی که این سخن را شنید کسی را فرستاد.

اُو ر ۱۲۵ (81, I, 647) tāk i kē تا بنجایی که - تا

ر ۱۲۴ (Mx., II, 48, 105) i kē برای اینکه - اینکه

۱۲۵ ۱۲۵۹ (Kn., I, 29) eigōn kē تا چگونه (مثل اینکه)

حرف ربط سَع کُ جملات فرعی زیر را مربوط می کند :

۱- جمله فرعی مکان (kū به معنای از کجا، آنجا که است) :

سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل سَلَسَل

āk kū x'arset ul ayēt (Mx., XLIV, 56, 11)

آنجا که خورشید برمی آید.

۲- جمله فرعی زمان (حرف ربط به معنای کی است و همیشه آینده را می رساند) :

būšiyasp mā varx kū-t kār ut kirpak i apāyēt kartan
akart nē manēt (Mx., II, 33 25-30)

زیاد و محبوب تا کاری را که باید انجام دهی ناکرده نماند .
۵- جلفرعی بستین علت (حرف ربط به معنای پس - در نتیجه است) :

𐭩𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮
𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮

hoē zamān i dērang-xatāi asatēsnih fraē dat kū ēis
i ōhrmazd nē sačēt (Bd., I, 70 10-12)

از زمان دیرنگ خدای (= زمانی که استیلهای بر فرد طولانی است) ابدیت را آفرید تا بر چه
از آن بر فرد است از میان نرود .

۱- جلفرعی به منظور مقایسه (حرف ربط معنای - از - را می رساند) :

𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮

(spazgih garāntar kū yātukih (Mx., II, 32 11)

سخن چینی از جاودگی مختصر است .

۷- جلفرعی به معنی صفت تعیینی (حرف ربط معنی - آنکه - را می رساند)

𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮
𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮

hoē bun dahišn ... tāk ō frazām ... polmānak-ē 12000 sāl

kū kanārah ōmand (Bd., I, 71 13-15)

۴- قید استفهام نسبی ۱۳۷۹ *eiγōn* چگونگی -

۱۳۷۹ *haē ān eiγōn* (Kn. I, 52c) چون

۱۳۷۹ *ētōn eiγōn* (Bd. I, 67, 5) چنانچه

۱۳۷۹ *ēγōn eiγōn* (Bd. I, 68, 15) چنانچه

۵- ترکیب کلمات توسط *pas haē ān* (Kn. III, 14c) پس از آن - آنگاه

١٠

جلاساده

خبر - بسته - مفعول صریح

خبر - خبری تواند به صورت فعل شخصی یا غیر شخصی و یا جزداسی جمله باشد. معمولاً خبر در آخر جمله قرار دارد :

پاپک نه دانست کس ساسان از دودمان دارایی دارایان زاده شده است .

پاپک نه دانست کس ساسان از دودمان دارایی دارایان زاده شده است .

Pāpak nē dānist kū Sāsān haē tōxmak i dārāβ i dārāyān
zāt ēstāt (Kn., I, 28)

پاپک نمی دانست که ساسان از دودمان دارایی دارایان زاده شده است .

ولی در مواردی که خبر فعل باشد، استثناً از این قاعده بسیار است :

بشتاب تا جریا

östāp tāh ō drayāp... (Kn., II, 1218)

پاپک تا جریا

pat passōz patvaēst ān kanik karp- (Mx., II, 41130)

در جواب آن موجود که پیش دختر بود پاسخ داد .

خبر اسمی در موارد زیر استعمال می شود :

الف - با فعل رابط :

لو ۱۶۳ ۱۶۳ (Mx, II, 41, 128) تۆکه بستی .

۱۶۳ ۱۶۳ ۱۶۳ ۱۶۳ ۱۶۳ ۱۶۳ ۱۶۳ ۱۶۳ ۱۶۳ ۱۶۳

az nē kanik bē kunisn i nēvak i tō ham (Mx, II, 41, 130)

من دختر نیستم بلکه اعمال نیک تو ام .

Pāpak sāt büt (Kn., I, 414) ۱۶۱ ۱۶۱ ۱۶۱ ۱۶۱ ۱۶۱ ۱۶۱

پاپک شاد شد .

ب - بدون فعل رابط :

۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲

ēn dast nēvak ut gōr ētar vas (Kn., I, 737)

این دشت نیکو کرد از آن بسیار است .

۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲

۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲

جمله با خبر فعلی از نقطه نظر روابط بین فاعل و مفعول به دو دسته تقسیم می شود :

۱- جمله با ساختمان فعل معلوم یا با فاعل .

۲- جمله با ساختمان فعل مجهول یا با مفعول .

در ساختمان معلوم (یا فاعلی) فعل به صورت لازم به کار می رود و آن فعل لازم می تواند در همه زمانها و صورتهما

استعمال شود و اگر فعل جمله متعدی باشد فقط می تواند در زمان حال و وجه امری باشد . حاصل مطلب

اینست که فاعل منطقی همان بسته ای دستوری است .

سلسلسا سلسلسا سے

Artaxšer taršēt kū ... (Kn., II, 12, 16) ... اردشیر ترشیدک

ا لو راسا سلسلسا سے

ut tō xʷat dānēh kū ... و تو خردانی که

ا لو راسا سلسلسا سلسلسا

man ut tō etar ditzkar āxmāyēšn kunēm (Kn., I, 737)

من و تو ایجا یکبار دیگر آزمایش کنیم .

سلسلسا سلسلسا سلسلسا سلسلسا

Ardešvār ut asvārān frāš rasēt hand (Kn., I, 634)

اردوان و سواران فرارسیزند .

مبتدا - (= فاعل منطقی عمل) در حالت صریح است و با خبر، شخص و عدد مطابقت

می کند (مثال بالاتر) .

مفعول منطقی - (= مفعول صریح) نیز به صورت اسم در حالت صریح می باشد :

ا سلسلسا سلسلسا

ut aspān mā ranjēnēt (Kn., III, 1620) اسپانرا مزخجانید .

در ساختار مجهول (یا مفعولی) افعال متعدی در زمانهای ماضی به کاری روند و مبتدای دستوری جمله مفعول

منطقی عمل است .

ا سلسلسا سلسلسا سلسلسا سلسلسا

ut kā-šān zanīšn pat ān evēnah dit apd sahist (Kn., I, 634)

و چون ایشان ضربتی بدانگونه دیدند در شکفت مانند .

۳۰۰ ۱۳۹ ۱۳۸ ۱۳۷ ۱۳۶ ۱۳۵ ۱۳۴ ۱۳۳ ۱۳۲ ۱۳۱ ۱۳۰ ۱۲۹ ۱۲۸ ۱۲۷ ۱۲۶ ۱۲۵ ۱۲۴ ۱۲۳ ۱۲۲ ۱۲۱ ۱۲۰ ۱۱۹ ۱۱۸ ۱۱۷ ۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰

واژانه‌ای به پایک نوشت . (Kn., I, 525) u-s nāmah ō Pāpak hart

فاعل مطلق عمل ضمیر متصل و یا اسم در حالت صریح است :

۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰

rōš-ē Aršavān dānāhān ut astarmārēn i pat dar but ō

pēs x'āst (Kn., II, 94)

روزی اردوان دانا یان و اختر شماران (= سخنان) را که به درگاه وی بودند به پیش

خواست .

خبر این جمله به صورت اسم مفعول است (= ساختان مجهول) . در نتیجه بسته‌ای دستور با خبر در شخص و عدد مطابقت نمی‌کند .

به نظری رسه در فارسی میانه این دوره ساختان مجهول در حال تحول بوده است . زیرا همیشه معنای مجهول را نمی‌رساند . (رجوع شود به فصل فعل)

مضاف الیه

مضاف الیه در فارسی میانه می تواند ماقبل و یا مابعد مضاف قرار گیرد. اگر مضاف الیه قبل از مضاف قرار گیرد احتیاجی به کسره اضافه ندارد و در این صورت مقام نحوی خود را حفظ می کند.

معنای کلمه مضاف الیه می تواند صفت و یا نسبت باشد (به معنای اعم و یا نسبت جزئی به کل و یا نسبت ملکی). بعنوان مثال مضاف الیه ماقبل مضاف در مقام صفت ذکر می شود:

الف - صفت در حالت صریح:

۱۲۱۰) 𐭠𐭥𐭩𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 hēnvar mart (Mx., II, 3554) مرد کیسند در کیسند خواه

۱۱۲۵) 𐭠𐭥𐭩𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 mastūk mart (Mx., II, 3562) مرد مست

۱۳۵۰) 𐭠𐭥𐭩𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 apārīk frahang (Kn., I, 630) فرنگ دیگر.

ب - صفت در حالت غیر صریح (ندرتاً دیده می شود):

۹۵) 𐭠𐭥𐭩𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 āni karp (Bd., I, 7314) شکل دیگر

۱۱۱۶) 𐭠𐭥𐭩𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 siyāvahē ātur (Bd., I, 7314) آتش سیاه.

مضاف الیه در حالت قبل از مضاف نیز می تواند به صورت های زیر باشد:

الف - اسم ذات در حالت صریح

۱۲۵۰) 𐭠𐭥𐭩𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 edvārak gāh (Pn., 2717) هنگام غروب

۱۳۳۳) 𐭠𐭥𐭩𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 ōhrmazd dām (Pn., 7819) مخلوق بر مزدا

۱۳۳۳) 𐭠𐭥𐭩𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮 axtarmōrān sardār (Kn., I, 95) سردار (سردیس)

اخترشاران (و مینجان).

ب - اسم ذات در حالت غیر مجرای :

وسلا و داتاستان karē datastān (Bd, I, 723) کار، عادات :

سعو سوسد و داتا ēsānthe datār (Bd, I, 8420) آسایش، بنده

(خالق آسایش)

مضاف الیه در حالت قبل از مضاف همیشه یکی از صورت‌های زیری باشد.

۱ - ضمیر اشاره : ۱۵۲ فدا ēn dast (Kn., I, 737) این داشت

۱۵۳ ēn saz'an (Kn., I, 314) آن سخن .

۲ - صفت عالی : ۱۵۴ لسو masist rāh (Mx., II, 49199) مهمترین راه .

۳ - همراه با الف : ۱۵۵ ēyī . ۱۵۶ āni . ۱۵۷ ēti . ۱۵۸ ēni :

الف - ترکیب با اسم در مورد اضافه ملکی :

۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳

کنش نیک خود ān i x'ēš nēvakēn kunišn (Mx., II, 41128)

۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ āni druvandān ruvān (Mx., II, 45168)

ردان بزمگاران .

ب - ترکیب با صفت در مورد توصیف :

۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ āni osar rōšnīh (Mx., II, 43466) روشنی ازلی

نزدتاً مضاف الیه ضمیر است : ۱۷۲ ۱۷۳ x'ēš خویش

۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ x'ēš kunišn (Mx., II, 3223) کنش خویش

مضاف الیه بعد از مضاف قرار دارد :

در این مورد به کلمه مضاف حرف ر ؛ (علامت اضافه = ضمیر نسبی : آنکه ، افزوده می شود :

āpānisard آبهای سرد .

اگر چندین مضاف الیه در جمله باشد همه آنها توسط علامت اضافه به هم مربوط می شوند :

رط ر هور ر سلسو ۱۹ (Kn., I, 33) pīl i spēt i ārāstak

فیل سفید آراسته .

در این صورت مضاف الیه ملکی همیشه پس از مضاف الیه توصیفی (= صفت) قرار دارد :

راره ر هور - سلسو ۱۳ (Kn., I, 632) pus i mas i Arduvān

پس ارشد اردوان

۳۱۱۹ ر ۹۲۱ ر لو (Mx., II, 41, 38) kunišn i nōvāk i tō عمل نیک تو .

در چنین ترکیب مضاف الیه با قبل اسم اضافه ملکی به مضاف الیه آخری متعلق می شود و نه به مضاف :

۱۲ ق ۳۱۹۰۰۰ ر هور - سلسو ۳۱۱۹ ر ۹۲۱

dēn dānākih i mas-martān i mōy-martān (Kn., I, 313)

دین دانایی بزرگ مردان مرغ .

اگر کلمه با حرف تعریف نامعین ل باشد ادوات اضافه بعد از آن قرار می گیرد :

راره سلسو ۱۱۱ (Kn., II, 109) pātiṣāah-ē i nōk

پادشاهی جدید .

معنای اصلی ادوات اضافه ر ؛ به عنوان ضمیر نسبی (که ، آنکه) در موارد اضافه نحو بی معلوم است و

شال زیرش بدان می باشد :

رط راره سلسو سلسو ر ویر ر هور ۱۳۰۹۰۰ ر ۹۲۱

سلسو سلسو ولسو ولسو

طرف

طرف مکان - برای تعیین جهت ، اسم با حرف اضافه اط ۱ یا ۱۱ pat استعمال می شود .
 برای تعیین مکان حرف اضافه ۱۱ andar و یا ۱۱ pat را باید به اسم اضافه نمود . برای بیان
 مکان صدور عمل حرف اضافه ۱۱ hač و برای بیان حدود و انتهای مکان عمل حرف اضافه او ۱۱ tāk
 را باید اضافه کرد . در مواردی به جای حرف اضافه می توان اسم ذات مبتنی مکان را به کار برد .

۱ ۱۱

و از سوی دیگر گذشته . (Kn., I, 633) ut ditihar sök bē vitart

۱۱ ۱۱

ān 2 asvār katām gūāk patirak būt, (Kn., III, 15, 17).

آن دو سوار کدام جا (کجا) به شتاب فرود آمدند

اسم مکان بدون حرف اضافه اغلب بدون واسطه قبل از فعل قرار دارد .

طرف زمان - غالباً اسم ذات با حرف اضافه ۱۱ andar (یا ۱۱ pat) برای بیان زمان عمل
 استعمال می شود . حرف اضافه ۱۱ hač برای بیان ابتدا و او ۱۱ tāk برای بیان زمان اتمام و یا صدور عمل
 به کار می رود . می توان اسم ذاتی که مبتنی زمان و دوره معین باشد بدون حرف اضافه به کار برد :

۱۱ ۱۱

در نیمروز این را گویند ... (Dn., 27, 12) nēmroēt ān gōpēt kē ...

۱۱ ۱۱

روز و شب از نزد ستوران ... نزدی

در این موارد اسم ذات می تواند حرف تعریف نامعین داشته باشد.

𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥
 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

rōē-ē Arđavān apāk asvārān ut Artaxšēr ō noxtēr sut
 ēstāt (Kn. I. 631)

روزی (یک روز نامعین) اردوان با سواران و اردشیر به نهمی رفته بود.
 برای بیان ظرف مکان می توان جمله ای را که مرکب از اسم و مضاف الیه باشد به کار برد:

𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

ut rōē i ditikor 70 frasang raft hand (Kn. III. 1516)

روز دیگر آنها ۷۰ فرسنگ طی کردند.

حرف زمان در ابتدا و یا اوایل جمله قرار دارد.

حال - برای بیان حال قیدی را با پسوند *īhā* - و یا اسم ذاتی را که با حرف اضافه *apāk* یا *pat* همراه است به کار می برند. ندرتاً صفت در حالت صریح نیز استعمال می شود:

𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

ōy kē ō hanjaman i vōhān vōš savēt (Pn. 2616)

آنکه بیشتر به انجمن نیکان می رود.

𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

Arđavān apāk asvārān saxt ēstāft (Kn. III. 1516)

اردوان باسواران سخت بستافت .
 قاعده تا حال در جمله بلافاصله قبل از خبر قرار دارد .
 اجزای مهم نوع جمله

در جملاتی که از اجزای مهم نوع باشد . حروف ربط زیر استعمال می شود :
 - برای شردن ، حرف ربط ut . و ، که کلید اجزای مهم نوع جمله را به هم مربوط می نماید به کار می رود . این حرف
 ربط می تواند ماقبل هر یک و با نقطه ماقبل آخرین آنها قرار گیرد :

۱۱۲۱ ut ۱۱۲۲ ut ۱۱۲۳ ut ۱۱۲۴ ut ۱۱۲۵ ut
 ۱۱۲۶ ut ۱۱۲۷ ut ۱۱۲۸ ut ۱۱۲۹ ut ۱۱۳۰ ut ...

pat dipirih ut esvārth ut apērik frahang ētōn frahātak
 در دیری و سواری و دیگر فنون چنان تربیت یافت که ... (Kn., I, 523)

۱۱۳۱ ut ۱۱۳۲ ut ۱۱۳۳ ut ۱۱۳۴ ut ۱۱۳۵ ut ۱۱۳۶ ut ۱۱۳۷ ut
 ۱۱۳۸ ut ۱۱۳۹ ut ۱۱۴۰ ut

u-8 Artaxšer pat frazandih patixroft ut garāmih dēst ut
 parvart (Kn., I, 422)

وی اردشیر را به فرزندی پذیرفت و گرامی داشت و پرورد .

۱۱۴۱ ut ۱۱۴۲ ut ۱۱۴۳ ut ۱۱۴۴ ut ۱۱۴۵ ut ۱۱۴۶ ut ۱۱۴۷ ut ۱۱۴۸ ut ۱۱۴۹ ut ۱۱۵۰ ut

mā hakar martum i dēh vēnōnd, 3nāsōnd ut griftār kunōnd
 (Kn., II, 12, 16)

گوش مردم ده بینند و بشناسند و گرفتار کنند .
 برای بیان انتخاب یکی از دو و یا چند چیز و یا چند عمل حرف ربط *ayāp* یا - استعمال می شود :

𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥

من انسانم یادیو ؟ (Pn., 17, 13-15) *martum ham ayāp dēv*

برای بیان عملهای متقابل . مخالف و در مورد تعاریف حرف ربط *bē* بلکه - استعمال می شود :

𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥

andar dēh nē bē pat kustak i dēh bē vitart (Kn., II, 12, 6)

دره زرفت بلکه از کنار آن بگذشت .

جمله مرکب

جمله ترکیبی

حرف ربط جمله ترکیبی

برای ربط اجزاء جمله ترکیبی حرف ربط زیر استعمال می شود :

𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥

متعلقترین آنها حرف ربط *ut* می باشد و برای ربط جملاتی که سبب معانی زیراند استعمال می شود :

۱- اعمال یا حوادث هم زمان و هم نوع :

𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥 𐭥𐭮𐭥

ut hac kē rōšnīh ut hac kē tārikīh (Pn., 18, 5-6)

و از کیت روشنائی و از کیت تاریکی ؟

جمله فرعی شرطی می تواند بدون حرف ربط با جمله اصلی بیاید . در این صورت نیز جمله فرعی قبل از جمله اصلی قرار دارد :

سازمژده باا کسسه الی - ااس - اس اس اس سله اس اس اظ
لا اس اس

zand pat māstarih vinās kunēndēh pit ut mat ō bun

bavēt (Pn., 24, 15-16)

از فرزند بالغ کنایه می سرزند . پدر و مادر مسئول آن خواهند بود .

جمله فرعی زمانی

جمله فرعی زمانی اغلب با حرف ربط *ka ēs* هنگامی که - وقتی که . به جمله اصلی مرتبط می شود .
جمله فرعی مقامهای زیر را دارد :
۱- قبل از جمله اصلی می آید (مانند جمله شرطی) :

سلس ۶۲ لاس سلس اس اس اس اس اس اس

rōz būt , Ardavān kanīzak z'āst (Kn., III, 13, 1)

هنگامی که گذر شد اردوان کنیزک را خواست .

۲- یاور وسط جمله اصلی :

الف - بدون واسطه بعد از جمله قرار دارد :

اس اس اس اس اس اس اس اس اس اس اس اس

Pāpak kā-3 nāmak dit handehakēn būt (Kn., I, 7, 41)

هنگامی که پاکت نامه را بیدار بیدار بیدار بیدار شد .

ب - بعد از ظرف زمان :

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

patvastak hamē pat šap kā Aršavān i bē šutak baxt bē xuft
 ān kunītak pat nihān ē nazdīkīh i Artaxšēr šut (Kn., II, 9,³)
 همواره در شب چون اردوان بخت بر گشته می خفت آن کنیزک نمانی به نزدیک ای اردشیر
 می شد .

نزدنا جمله فرعی زمانی با حرف ربط ۱۱۱۱۱۱۱۱ kā پس از جمله اصلی قرار دارد :

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 tō nē dānākhā kart kā-t pat ēšō kē ziyān nē hat-aš
 šāyist būtan apāk vaxurgān stētak burt (Kn., I, 7-8⁴²)
 تو نادانی کردی که به چیزی که زبانی از آن نمی رفت با بزرگان ستیزه کردی .

- بجز حرف ربط kā در این نوع جملات مرکب می توان کلمات زیر را به کار برد :

۱- حرف ربط ۱۱۱۱۱۱۱۱ ēšōn - چگونگی - بهنگامی که . :

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

kanīzah ēšōn nazd ē bām būt apāt ē gāh i x'ēš nazdīk i

Arđavān šut (Kn., II, 1112)

چون نزدیک با مراد شد کنیزک باز به جایگاه خویش نزد اردوان رفت .

۲- ۱۲۲ سے ۱۲۳ kē پیش از آنکه . :

۱۲۲ سے ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē

122 se 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke

122 se 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke

پیش از آنکه آن فره به دی رسد اورا تو انیم گرفت .

جمله فرعی توصیفی

جمله فرعی توصیفی با جمله اصلی بوسیله ضمیر نسبی «*z*» آنکسی که «*z*» و یا با ضمیر استفهامی نسبی «*ke*» مربوط می شود . ساختمان جمله در هر دو صورت یکسان است .

جمله فرعی که با حرف «*z*» یا «*ke*» به جمله اصلی مرتبط شود . مقامهای زیر را دارد :

۱- در وسط جمله اصلی بعد از مضاف قرار دارد :

۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē

۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē

123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke

123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke 123 ke

روزی اردوان دانایان و آخر شماران در بار را پیش خواست .

۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē

۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē ۱۲۳ kē

Artaxšēr asp 2 hač bārahān i Ardeuān kē pat rōt-270 frsng

bē ravēnd, zēn kart (Kn., II, 1214)

اردشیر دو اسب از اسبان اردوان را که روزی ۷۰ فرسنگ می‌پیموند زمین کرد .

۲- پس از فعلی که آخر جمله اصلی قرار دارد :

𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭

𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭

Pāpak rād pus-ē hast i pat frahng ut asvānīh apēr fra-

haxtak ut apāyīēnīh (Kn., I, 524)

پاپک را پسری است که بر فرنگک و سواری تربیت یافته و شایسته است .

𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭

𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭 𐭮𐭱𐭲𐭭

hač pitarān ut niyāhōn i tō kas bāt kē pātixšānīh ut sardānīh

kart; (Kn., I, 34)

از پدران و نیاکان تو کسی بود که پادشاهی با سرداری کرده باشد ؟

ضمایر ر ن - آنکو - و ke - که - آنکو - که جملات فرعی توصیفی را در جملات تابع به جملات اصلی مرتبط می‌نماید . معنای ضمیری را از دست داده و مانند حرف ربط به کاری روند و در جمله اگر جنبه جابجایی ضمیر باشد ، ضمیره اشاره ān 35 - آن ، همراه با حرف اضافه می‌تواند به جای آن دو ضمیر استعمال شود .

مثال :

و ریزش هم‌آهنگی که در کتی است از کشور ارزه، آنجا که خورشید بر می‌آید. و به کشور
 سوه روان می‌شود. آنجا که خورشید غروب می‌کند.
 جمله فرعی مکانی معمولاً پس از جمله اصلی قرار دارد.

جمله فرعی حرف

جمله فرعی حرف پس از جمله اصلی قرار دارد و با حرف ربط او *tāk* به جمله اصلی مرتبط می‌شود:

... او اگسویس ر لکم ۱۱۱۱۱۱۱۱ او لکم ۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

... *ō nazdikih i amāh āyēt tāk apāk frazandān utuospu-
 hrakān bavēt* (Kn., I, 529)

و نزد ما آید تا با فرزندان ما دشمنان در گمان باشد ...

جمله فرعی سببی

حروف ربط جمله فرعی سببی با جمله اصلی هم *ē* "چون - برای اینکه" و هم *š* *hač ān ēiyōn*
 برای اینکه - به علت اینکه - می‌باشد. جمله فرعی با حرف ربط هم *ē* پس از جمله اصلی قرار دارد:

۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱۱

*pat frahang xwāstārih tu xšāk bavēt ēē frahang tōxm
 i dānišn u-š bar xrat* (Pn., 25 19-21)

درخواستن فرہنگ کوشا باشید چه فرہنگ تخم دانش و میوه آن خرد است .

جلا فرعی سببی با حرف ربط *haē ān ēiṙōn* ۱۲۷۹ ۹۵ ۴۵ می تواند در داخل جلا اصلی قرار گیرد :

۱۲۷۹ ۹۵ ۴۵ ۱۳۳۳ ۳۶۰ و ۳۶۰ ۱۳۳۳ ۱۲۷۹ ۹۵ ۴۵
۱۱۱۱۱ ۱۳۳۳ ۱۳۳۳ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱

Pāpak haē ān ēiṙōn Ardešān mas hām kārtaṙ bat yuttar

kartaṙ ut ān framān bē spōxtan nē sāyēt (Kn.I.526)

از آن رو که اردوان بزرگ ترو کامکار تر بود پاک در گون کردن و به تاخیر انداختن آن

فرمان را نتوانست .

جلا فرعی سببی (معلول)

جلا فرعی سببی با حرف ربط *haē* سببی *ku* چه - برای اینکه - به جلا اصلی مرتبط می شود و پس از جلا اصلی می آید :

۴۵ ۱۳۳۳ ۱۱۱۱۱ ۱۳۳۳ ۳۶۰ و ۳۶۰ ۱۳۳۳ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱

۶۲۴ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱

haē zomān i dērang-xatāy asaeiṙōnih frāē dat kū ēis i

ōhrmazd nē saēēt (Bd.I.70 ۱۰-۱۲)

از زمان طولانی نگذزانی را فرزند آفرید تا آنچه متعلق به هر فرد است از میان نرود .

نقل قول مستقیم

نقل قول مستقیم توسط حرف *haē* سببی *ku* به جلا اصلی مرتبط می شود و از لحاظ معنا به جلا فرعی مفعولی نزدیک است :

سلسله ۱۱۳۰۲ سے (۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳)

Artaxšēr guft kū man kart ham (Kn. III, 635)

اردشیر گفت که این را من کرده ام .

۱ ۱۱۳۰۲ سے ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳ ۱ ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳

ut pūrsit kū tō haē kotām tōzmaē ut dātak hēh? (Kn. I, 311)

و او پرسید از کدام خاندان و دودمان هستی ؟

نقل قول مستقیم (یعنی از مستقیم) ، ز تنها پس از افعالی مانند ۱۱۳۰۲ ۱۱۳۰۲ guft-an گفتن . ۱۱۳۰۲ ۱۱۳۰۲

۱۱۳۰۲ ۱۱۳۰۲ pūrsitan پرسیدن . بلکه پس از افعالی به معنای ۱ درک کردن و فهمیدن . منظور داشتن - امر کردن .
وضه کردن استعمال می شود :

سلسله ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳ سے ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳

۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳

Arbavān dānist kū honēak i man apāk Artaxšēr vixēt šūt

اردوان دانست (فهمید) که کنیزک من با اردشیر گریخت . (Kn. III, 133)

۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳ ... ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳

Pāpak-fremūt kū tan pat afzōn kūnēh (Kn. I, 419)

پاپک فرمود که به گریه باش .

۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳

۱۱۳۰۳ ۱۱۳۰۳

Sāsān haē Pāpak post ut zinhār xwōst kū-m vixand ut

ziyān mā kun (Kno. I, 415)

• ساسان از پاپک پیمان وزیرها خواست که گزنده وزیرانم مرسان

پایان

آوانویسی

1. rot-ē Arđavān apāk asvārān ut Artaxšēr ō naxtēr
 sut ēstāt. 2. gōr-ē andar dašt bē vitart u Artaxšēr ut pus i mas i
 Arđavān haē pas i ān gōr tāxt. 3. ut Artaxšēr andar rasit ut tīr-ē -
 ētōn ō gōr zat kū tīr tāk par pat aš kamb andar sut u ditigar sōk
 bē vitart ut gōr apar gyāk murt. 4. Arđavān u asvārān frāē rasit
 hand ut kā-šān zanišn pat ān ēvēnak dit aβd sahist ut pūrsit kū ēn
 zanišn kē hort? 5. Artaxšēr guft kū man kart ham. 6. pus i mas i Arđavān
 guft: nē ēē man kart ham. 7. Artaxšēr hošm grift u-š ō pus i Arđavān guft
 kū hunar ut martānahih pat stambahih u dušramih u drōj (ut) adāta-
 stānth ō xʷēš kartan nē tuvān. 8. ēn dašt nēvakih ut gōr ētar vas. 9. mon
 ut tō ētar ditihar āzmāyišn kunēm ut nēvakih ut dīlih ut ēāpākih pat
 dit āβorēm. 10. Arđavān haē ān dušxʷār sahist ut pas haē ān Artaxšēr
 nē hist ō asp nišastarē.

ترجمه فارسی

(۱) روزی اردوان با سواران و اردشیر به شکار رفته بود. (۲۱) گوری در دشت بگذشت. اردشیر و پسر بهتر اردوان از پی آن گور با خشنه (۳) اردشیر در رسید تبری چنان به گور زد که تا پر در شکم فرو رفت و از سوی دیگر بگذشت و گور بر جای بود (۴) اردوان و سواران فرار شدند و چون چنین ضربتی دیدند در شگفت ماندند و پرسیدند این ضربت را که زد؟ (۵) - اردشیر گفت که من کرده ام (۶) پسر اردوان گفت که نه من کرده ام. (۷) اردشیر در خشم شد و به پسر اردوان گفت که هنوز مردانگی را به ستگری و بشتری و دروغ و بیدادگری به خویش نتوان بست (۸) این دشت نیک و گور آنجا بسیار است (۹) من و تو آنجا آزمایش دیگری کنیم و نیکوئی و بسوی و چاکلی پیدا آوریم (۱۰) بر اردوان آن سخن دشوار آمد. پس از آن اردشیر را ننگ داشت که بر آب نشیند.

اشکال بزرگی که مترجمین کتابهای دستوری و زبانشناسی با آن روبرو هستند نبودن پاره‌ از لغات و اصطلاحات این رشته نوظهور می‌باشد ولی درحقیقت این امر اشکال اساسی نبوده بلکه فقط فقدان عرف و عادت و هم‌آهنگی بین مؤلفین در انتخاب و وضع آنهاست.

لغات و اصطلاحات دستوری که در این ترجمه انتخاب و یا وضع شد تا حد امکان مانوس برای فارسی‌زبانان و مبین و مصداق معنا انتخاب گردید. از مختصر تعداد اصطلاحات عربی که توسط بعضی از معاصرین بدون در نظر گرفتن استقلال کامل زبان فارسی از عربی و تجزیه و تحلیل علمی دستورزبان رایج گردید پرهیز جستم چون زبان فارسی جزو گروه زبانهای آریائی بوده و بالطبع دستور این زبان تمایل و تقارن بیشتری با زبانهای هند و اروپائی دارد تا با زبان عربی .

لغات و اصطلاحات دستوری و زبان‌شناسی که در این ترجمه بکار رفت با معادل فرانسه و یا انگلیسی آنها در این فهرست چاپ می‌شود.

Adverbe	قید
Adverbial clouses of purpose	جمله فرعی هدف
‘ ‘ ‘ cause	جمله فرعی سببی
‘ ‘ ‘ result	جمله فرعی نتیجه (معلول)
‘ ‘ ‘ condition	جمله فرعی شرطی
‘ ‘ ‘ time	جمله فرعی زمانی
‘ ‘ ‘ place	جمله فرعی مکانی

Adversative Conjunction	حرف ربط استثناء
Alveolair	لثوی
Articulation	تلفظ
Aspirée	نفسی
Attributive Clouses	جمله فرعی وصفی
Bilabiab	لبی
Cas - Caso	حالت اسم
' Oblisue	حالت غیر صریح
' accusative	« مفعولی
' genetive	« اضافی
' nominative	« فاعلی
Cousal - Cousatif	اجباری
Chuintante	نفسی
Consonantieme	دستگاه صامتی
Consonant	صامت
Complement direct - direct object	مفعول صریح
' circonstanciel .	کلمات ظرف
' de lieu	ظرف مکان
' temps	ظرف زمان
Composite sentence	جمله مرکب
Compound sentence	جمله ترکیبی
Complex sentence	جمله تابع

Conjunction	ربط
Coordinating conjunction	حرف ربط ترکیبی
Copulative conjunction	حرف ربط وصل
Denominative verb	فعل مشتق از اسم
Dental	دندانی
Desinence personnelle	ضمیر شخصی متصل - شناسه
Determinatum	مضاف
Diachronic	زبان‌شناسی تاریخی
Diphthongue	مصوت مرکب
Direct speech	نقل (قول) مستقیم
Disjunctive conjunction	حرف ربط جدا (فاصل)
Dorsal	میان‌زبانی
Finite form	صورت افعال شخصی
Form	صورت
Fricative	سایشی
Homogeneous parts of the sentence	اجزاء هم‌نوع جمله
Indefinite pronoun	ضمیر نا‌معین
Impersonal construction	صیغه غیر شخصی
Infinitive	مصدر
Interrogative relative pronoun	ضمیر استفهامی نسبی
Interrogative pronoun	ضمیر استفهامی
Inter vocalique	میان دو مصوت

Intonation	آهنگ جمله
Labio - dental	لب و دندانی
Lateral	کناری
Local preposition	ادات تعیین
Longueur	امتداد
Mode	وجه
Mode impersonnelle	صورت اسمی فعل
• indicative	وجه اخباری
• imperative	وجه امری
• infinitive	وجه مصدری
• optative	وجه تمنائی
• subjunctive	وجه التزامی
Modal verb	افعال وجهی
Object - complement	مفعول
Occlusion	انسداد
Palatal	کامی
Past stem	ماده ماضی
Perfect - Parfait	ماضی نقلی
Phoneme	واک - فونم
Plosive - Obstruent	انسدادی
Plusperfect - plus - ue - parfait	ماضی بعید
Present stem	ماده مضارع

Predicate	خبیر
Prefix	پیشوند
Preposition	حرف اضافه
Qualite	کیفیت
Quantite	کمیت
Relative pronoun	ضمیر نسبی
Reflexive pronoun	ضمیر نفس (مشترك)
Semi - voyelle	نیم مصوت
Stem- Theme	ماده
Simple sentence	جمله ساده
Slit fricative	سایشی گشاده
Sourd	بی آوا
Sonore	آوایی
Stress - accent	تکیه
Strong stress	تکیه قوی
Subordinating conjunction	حرف ربط تابع
Subject - sujet	مبتدا
Suffixe	پسوند
Syllabe	هجا
Syllabique	هجائی
Synchronie	زبان‌شناسی توصیفی
Syntactic word	حرف معین

Timbre	زنگ
Velarie	ملازی
Vocalisme	دستگاه مصوتی
Voix - voice	جهت (در افعال)
Voix active	جهت معلوم
Voix passive	جهت مجهول
Voyelle	مصوت

No. 211

Dastûr Zabân Fârsî Miyânah

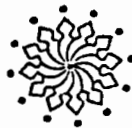
A Grammar for Middle Persian Language

by

V. S. Rostorgueva

Translated by

V. Shâdân PH.D.



**Society for the Appreciation of
Cultural Works and Dignitaries**

2000

Tehran